



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیه السلام

www.ghaemiyeh.com
www.ghaemiyeh.org
www.ghaemiyeh.net
www.ghaemiyeh.ir

مبانی نظری و عملی

حساب علی بن ابی طالب

۱۳۹۱

اصغر طاهرزاده

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مبانی نظری و عملی حب اهل البیت علیهم السلام

نویسنده:

اصغر طاهرزاده

ناشر چاپی:

لب المیزان

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۱۰	مبانی نظری و عملی حب اهل البيت عليهم السلام
۱۰	مشخصات کتاب
۱۰	اشاره
۱۴	فهرست مطالب
۲۳	مقدمه
۲۷	مقدمه مؤلف
۲۹	جلسه ی اول: معنی مودّت و ولایت اهل البيت عليهم السلام
۲۹	اشاره
۳۷	محبت فی الله
۴۱	رجوع برای فهم برین
۴۷	شرایط تحقق عملی محبت
۵۰	مصادق محبت به خدا
۵۲	معنی طهارت تکوینی اهل البيت عليهم السلام
۵۴	معجزه ی محبت و مودّت
۵۸	حبّ اهل البيت عليهم السلام؛ مسیر فنای عبد
۶۱	راه عملی محبت به خدا
۶۷	زیباترین محبت
۷۱	مصادق واقعی عشق
۷۴	چگونگی شروع شور عشق
۸۱	جلسه ی دوم: معنی مودّت و ولایت اهل البيت عليهم السلام
۸۱	اشاره
۸۴	اساسی ترین نیاز
۸۶	چگونگی هدایت قلب

۸۸	اگر دوست داشتن در انسان بمیرد
۹۰	برکات محبت به انسان های متعالی
۹۳	نتایج محبت به اهل البيت عليهم السلام در قیامت
۹۵	جامعیت محبت
۹۷	محبت به اولیاء الهی؛ آثاری از لطف خدا
۹۹	راه های نظر به خداوند
۱۰۱	نیاز عشق به مصداق
۱۰۵	تفاوت خیالات و همی با خیالات آسمانی
۱۰۷	جایگاه حضور حضرت جبرائیل علیه السلام
۱۱۲	شرط تحقق عشق واقعی
۱۱۴	نیاز انسان ها به نمونه های عالی تربیتی
۱۱۹	عقل معصوم شناس، دل معصوم پسند
۱۲۲	مودت به اهل البيت عليهم السلام اساس دینداری
۱۲۷	تأسفی آزاردهنده
۱۳۲	عاشقان را بر سر خود حکم نیست
۱۳۶	جلسه ی سوم: معنی مودت و ولایت اهل البيت عليهم السلام
۱۳۶	اشاره
۱۳۸	سابقه ی تاریخی توجه به حقایق قدسی
۱۴۰	راه ارتباط با حقیقت ولایت
۱۴۴	مراحل ولایت امامان عليهم السلام
۱۴۶	نظر به ولایت ائمه عليهم السلام در دو نگاه
۱۴۸	چگونگی تعیین به مقام ائمه عليهم السلام
۱۵۲	حداقل شرط جهت تجلی نور ولایت
۱۵۴	میهمانی عالم قدس
۱۵۷	ورود به زندگی معنادار
۱۵۹	رابطه ی حبّ به اهل البيت عليهم السلام و ظهور ایمان

- ۱۶۲ کربلا؛ آینه ی ظهور محبت حقیقی
- ۱۶۷ محبت اهل البیت علیهم السلام؛ جواب دادن به ذات دوست داشتن
- ۱۷۰ اصل اصیل دوست داشتن
- ۱۷۲ اهل البیت علیهم السلام و لایه های عمیق وجود انسان
- ۱۷۴ بدترین شکست
- ۱۷۸ محبت به انسان کامل و انتخاب های صحیح
- ۱۸۱ انسان کامل؛ مسیر رسیدن به انسانیت
- ۱۸۴ جایگاه مودت به اهل البیت
- ۱۸۵ سیر از «صورت» به «حقایق»
- ۱۹۴ جلسه ی چهارم: برکات محبت به اهل البیت علیهم السلام
- ۱۹۴ اشاره
- ۱۹۹ امامان معصوم علیهم السلام؛ آینه ی محبت به خدا
- ۲۰۱ اوقات فراغت؛ هدیه ی خدا یا معضل بشر؟
- ۲۰۲ محبت پایدار
- ۲۱۰ سلطان دل ها و قبول شدن نماز
- ۲۱۴ مسیر قبول عبادت
- ۲۱۸ عوامل نزدیکی به محبت امامان علیهم السلام
- ۲۲۰ ارتباط جان ها با امام قبل از تولد
- ۲۲۳ اتحاد مقام عشق و مقام عصمت
- ۲۲۴ امام علیه السلام؛ مصداق کامل عقل عملی
- ۲۲۷ زیباترین اطاعت
- ۲۳۷ معصومین وسیله ی شناخت حق
- ۲۳۹ چگونگی مدیریت محبت تکوینی
- ۲۴۱ بزرگ ترین محبت به بشر
- ۲۵۱ جلسه ی پنجم: معنی و نتایج حبّ اهل البیت علیهم السلام
- ۲۵۱ اشاره

- ۲۵۵ اگر محبت گم شود
- ۲۵۷ رنجی که می بریم
- ۲۶۰ راه ایجاد محبت به اهل البیت علیهم السلام
- ۲۶۲ محبت به عبد محض؛ دریچه ی محبت به رب
- ۲۶۶ جامعه ی ایده آل ما
- ۲۶۸ اهل البیت علیهم السلام؛ هدیه ی خدا به بشر
- ۲۷۱ مقصد عقل؛ مقصد قلب
- ۲۷۳ تغذیه ی قلب و خیال
- ۲۷۵ عشق و محبت به «کامل»، درمان حقیقی رذائل اخلاقی
- ۲۷۶ خداوند خود را از طریق معصومین علیهم السلام نشان می دهد
- ۲۷۹ عدم تفکیک دینداری از محبت به اهل البیت علیهم السلام
- ۲۸۲ محبت اهل البیت؛ مسیر بهشت است
- ۲۸۳ دل، آنگاه که درست راه برده شود
- ۲۸۵ محبت به اهل البیت علیهم السلام، جواب محبت نهایی دل
- ۲۸۸ برنامه ی دین برای دل
- ۲۸۹ برترین مردم
- ۲۹۲ حبّ اهل البیت علیهم السلام و مسیر اتحاد جهان اسلام
- ۲۹۵ مسیر کمال ایمان
- ۲۹۷ زیبایی های خداپسند
- ۳۰۵ جلسه ی ششم: جایگاه مخلصین در هستی
- ۳۰۵ اشاره
- ۳۰۷ مقامی فوق دسترسی شیطان
- ۳۰۹ تفاوت مخلصین با مخلصین
- ۳۱۱ ضرورت وجود انسان های معصوم
- ۳۱۵ مخلصین؛ نمونه ی کامل ظهور خواست خدا
- ۳۱۹ کمال معصومین در حفظ عصمت

- ۳۲۲ ----- چگونگی برخورد با مخلصین
- ۳۲۵ ----- مصداق مخلصین
- ۳۲۸ ----- زیارت جامعه و خصوصیات مخلصین
- ۳۳۱ ----- حضور مخلصین در همه ی مراتب هستی
- ۳۳۳ ----- یک راز بزرگ
- ۳۳۷ ----- اوج بصیرت
- ۳۴۰ ----- غفلتی خطرناک
- ۳۴۴ ----- آینه های نمایش حق
- ۳۴۸ ----- خلقتی فوق زمین و زمان
- ۳۵۱ ----- مباحثه و نتایج آن
- ۳۵۷ ----- منابع
- ۳۶۷ ----- درباره مرکز

مبانی نظری و عملی حب اهل البیت علیهم السلام

مشخصات کتاب

سرشناسه : طاهرزاده، اصغر، ۱۳۳۰ -

عنوان و نام پدیدآور : مبانی نظری و عملی حب اهل البیت علیهم السلام / اصغر طاهرزاده.

مشخصات نشر : اصفهان: لب المیزان: گروه فرهنگی المیزان، ۱۳۸۹.

مشخصات ظاهری : ۳۳۶ ص.

فروست : سلسله مباحث معرفت دینی. اهل بیت؛ ۱.

شابک : ۳۹۰۰۰ ریال : ۹۷۸-۹۶۴-۲۶۰۹-۲۴-۶

وضعیت فهرست نویسی : فایا/ برون سپاری.

یادداشت : کتابنامه: ص. ۳۳۲-۳۳۶؛ همچنین به صورت زیرنویس.

موضوع : دوستی -- جنبه های مذهبی -- اسلام

موضوع : اخلاق اسلامی

رده بندی کنگره : BP۱۹۶/۶۵ ط ۲ م ۲ ۱۳۸۹

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۶۵۲

شماره کتابشناسی ملی : ۱۹۶۴۸۳۷

ص: ۱

اشاره

بسم الله الرحمن الرحيم

ص: ٢

مبانی نظری و عملی حبّ اهل البیت علیهم السلام

اصغر طاهرزاده

ص: ۳

فهرست مطالب

مقدمه. ۱۱

مقدمه مؤلف... ۱۵

جلسه ی اول، معنی مودّت و ولایت اهل البیت علیهم السلام ... ۱۷

محبّت فی الله.. ۲۵

رجوع برای فهم برین.. ۲۹

شرایط تحقق عملی محبّت... ۳۵

مصدق محبّت به خدا ۳۸

معنی طهارت تکوینی اهل البیت علیهم السلام ۴۰

معجزه ی محبّت و مودّت... ۴۲

حبّ اهل البیت علیهم السلام؛ مسیر فناء عبد.. ۴۶

راه عملی محبّت به خدا ۴۹

زیباترین محبّت... ۵۳

مصدق واقعی عشق.. ۵۷

ص: ۵

چگونگی شروع شور عشق.. ۶۰

جلسه ی دوم، معنی مودت و ولایت اهل البیت علیهم السلام ... ۶۷

اساسی ترین نیاز. ۷۰

چگونگی هدایت قلب... ۷۲

اگر دوست داشتن در انسان بمیرد. ۷۴

برکات محبت به انسان های متعالی.. ۷۶

نتایج محبت به اهل البیت علیهم السلام در قیامت... ۷۹

جامعیت محبت... ۸۱

محبت به اولیاء الهی؛ آثاری از لطف خدا ۸۳

راه های نظر به خداوند.. ۸۵

نیاز عشق به مصداق.. ۸۷

تفاوت خیالات و همی با خیالات آسمانی.. ۹۰

جایگاه حضور حضرت جبرائیل علیه السلام ۹۲

شرط تحقق عشق واقعی.. ۹۷

نیاز انسان ها به نمونه های عالی تربیتی.. ۹۹

عقل معصوم شناس، دل معصوم پسند.. ۱۰۳

مودت به اهل البیت علیهم السلام اساس دینداری.. ۱۰۶

تأسفی آزاردهنده. ۱۱۰

عاشقان را بر سر خود حکم نیست... ۱۱۵

جلسه ی سوم، معنی مودت و ولایت اهل البیت علیهم السلام ... ۱۱۹

سابقه ی تاریخی توجه به حقایق قدسی.. ۱۲۱

راه ارتباط با حقیقت ولایت... ۱۲۳

مراحل ولایت امامان علیهم السلام ۱۲۷

ص: ۶

نظر به ولایت ائمه علیهم السلام در دو نگاه. ۱۲۹

چگونگی تعیین به مقام ائمه علیهم السلام ۱۳۱

حداقل شرط جهت تجلّی نور ولایت... ۱۳۵

میهمانی عالم قدس... ۱۳۷

ورود به زندگی معنادار. ۱۴۰

رابطه ی حبّ به اهل البیت علیهم السلام و ظهور ایمان.. ۱۴۲

کربلا؛ آینه ی ظهور محبّت حقیقی.. ۱۴۴

محبّت اهل البیت علیهم السلام؛ جواب دادن به ذات دوست داشتن.. ۱۴۸

اصل اصیل دوست داشتن.. ۱۵۱

اهل البیت علیهم السلام و لایه های عمیق وجود انسان.. ۱۵۳

بدترین شکست... ۱۵۵

محبّت به انسان کامل و انتخاب های صحیح.. ۱۵۹

انسان کامل؛ مسیر رسیدن به انسانیت... ۱۶۲

جایگاه مودّت به اهل البیت... ۱۶۵

سیر از «صورت» به «حقایق» ۱۶۶

جلسه ی چهارم، برکات محبّت به اهل البیت علیهم السلام ... ۱۷۵

امامان معصوم علیهم السلام؛ آینه ی محبّت به خدا ۱۸۰

اوقات فراغت؛ هدیه ی خدا یا معضل بشر؟. ۱۸۲

محبّت پایدار. ۱۸۳

سلطان دل ها و قبول شدن نماز. ۱۹۱

مسیر قبول عبادت... ۱۹۳

عوامل نزدیکی به محبت امامان علیهم السلام ۱۹۷

ارتباط جان ها با امام قبل از تولد.. ۱۹۹

ص: ۷

اتحاد مقام عشق و مقام عصمت... ۲۰۲

امام علیه السلام؛ مصداق کامل عقل عملی.. ۲۰۳

زیباترین اطاعت... ۲۰۶

معصومین وسیله ی شناخت حق.. ۲۱۴

چگونگی مدیریت محبت تکوینی.. ۲۱۶

بزرگ ترین محبت به بشر. ۲۱۸

جلسه ی پنجم، معنی و نتایج حبّ اهل البيت عليهم السلام ... ۲۲۷

اگر محبت گم شود. ۲۳۰

رنجی که می بریم.. ۲۳۲

راه ایجاد محبت به اهل البيت عليهم السلام ۲۳۵

محبت به عبد محض؛ دریچه ی محبت به ربّ... ۲۳۷

جامعه ی ایده آل ما ۲۴۰

اهل البيت عليهم السلام؛ هدیه ی خدا به بشر. ۲۴۲

مقصد عقل؛ مقصد قلب... ۲۴۵

تغذیه ی قلب و خیال.. ۲۴۷

عشق و محبت به «کامل»، درمان حقیقی رذائل اخلاقی.. ۲۴۹

خداوند خود را از طریق معصومین عليهم السلام نشان می دهد.. ۲۵۰

عدم تفکیک دینداری از محبت به اهل البيت عليهم السلام ۲۵۳

محبت اهل البيت؛ مسیر بهشت است... ۲۵۶

دل، آنگاه که درست راه برده شود. ۲۵۷

محبت به اهل البيت عليهم السلام، جواب محبت نهايي دل.. ۲۵۹

برنامه ی دين برای دل.. ۲۶۲

برترین مردم. ۲۶۳

ص: ۸

حَبّ اهل البيت عليهم السلام و مسیر اتحاد جهان اسلام. ۲۶۶

مسیر کمال ایمان.. ۲۶۹

زیبایی های خداپسند.. ۲۷۱

جلسه ی ششم، جایگاه مخلصین در هستی.. ۲۷۷

مقامی فوق دسترسی شیطان.. ۲۷۹

تفاوت مخلصین با مخلصین.. ۲۸۱

ضرورت وجود انسان های معصوم. ۲۸۳

مخلصین؛ نمونه ی کامل ظهور خواست خدا ۲۸۷

کمال معصومین در حفظ عصمت... ۲۹۱

چگونگی برخورد با مخلصین.. ۲۹۴

مصدق مخلصین.. ۲۹۷

زیارت جامعه و خصوصیات مخلصین.. ۳۰۰

حضور مخلصین در همه ی مراتب هستی.. ۳۰۳

یک راز بزرگ.... ۳۰۵

اوج بصیرت... ۳۰۹

غفلتی خطرناک... ۳۱۲

آینه های نمایش حق.. ۳۱۶

خلقتی فوق زمین و زمان.. ۳۲۰

مباهله و نتایج آن.. ۳۲۳

محبت و مودت به پاک ترین انسان ها که مأمور هدایت بشریت نیز هستند، اوج به ثمر رساندن زندگی است. زیرا اولاً؛ در این مسیر محبت است که اشارت می کند و جلو می برد. ثانیاً؛ سمت و سوی آن محبت به سوی انسان های معصومی است که تعیین کمال انسانی اند. و در این بستر عشق حقیقتاً به ثمر می رسد و دوست داشتن سرکوب نمی گردد.

موضوع مودت به اهل البیت علیهم السلام به واقع جواب گویی به عشقی است که هر کس می خواهد به آن برسد و تسلیم آن شود و در راه آن خود را ببازد تا با پاکی هرچه زلال تر، شایسته ی نزدیکی به محبوب گردد و در آتش عشق به محبوب از هر خودبینی و خودخواهی رهایی یابد و شایسته ی قرب الهی گردد. حضرت باقر علیه السلام تمام این مسیر را با تمام ابعاد آن چنین بیان فرموده اند: «مَنْ سَرَّهُ أَنْ لَمَّا يُكُونُ بَيْنَهُ وَبَيْنَ اللَّهِ حِجَابٌ حَتَّى يَنْظُرَ إِلَى اللَّهِ وَ يَنْظُرَ اللَّهُ إِلَيْهِ فَلْيَتَوَالَ آلَ مُحَمَّدٍ وَ يَتَّبِعْ مِنْ عَدُوِّهِمْ وَ يَأْتَمَّ بِالْإِمَامِ مِنْهُمْ

فَإِنَّهُ إِذَا كَانَ كَذَلِكَ نَظَرَ اللَّهُ إِلَيْهِ وَنَظَرَ إِلَى اللَّهِ» (۱) هر کس مایل است بین او و خدا حجابی نباشد تا خدا را ببیند و خداوند نیز او را مشاهده کند باید آل محمد را دوست بدارد و از دشمنانشان بیزار باشد و پیرو امامی از این خانواده گردد. اگر چنین بود خدا را می بیند و خدا نیز او را می بیند.

وقتی متوجه شدیم محبوبی جز خداوند برای انسان قابل تصور نیست و قلب باید با آن انس بگیرد و نه عقل، می فهمیم چرا برای رسیدن به محبوب حقیقی مان باید از مسیر محبت اهل البیت علیهم السلام این راه را طی کنیم.

کتاب «مبانی نظری و عملی حبّ اهل البیت علیهم السلام» سعی دارد پس از طرح درست موضوع و شناخت صحیح مقام اهل البیت علیهم السلام راه انس قلبی و مودّت و محبت به آن ذوات مقدس را هموار کند.

آنچه خوانندگان عزیز باید عنایت فرمایند دقت در مقدماتی است که ابتدا باید درست درک شود تا این شاء الله از محبت عاطفی به محبتی حکمی و قلبی دست یابند، تا از این طریق بهترین عالم را که عالم محبت و اطاعت از امامان معصوم علیهم السلام است سرمایه ی جان خود کنند. و در واقع چنین محبتی است که می تواند سرمایه ی حقیقی جان انسان باشد. و در راستای آن محبت است که اطاعت از خدا و رسول او صلی الله علیه و آله و ائمه ی هدی علیهم السلام شیرین ترین عمل برای انسان می گردد. (۲)

ص: ۱۲

۱- بحار الأنوار، ج ۲۳، ص ۸۱

۲- مقام معظم رهبری «حفظه الله تعالی» می فرمودند: «علاوه بر ولایت و اطاعت، مودّت لازم است. مودّت پشتوانه است، اگر این مودّت نباشد همان بلایی بر سر امت اسلامی خواهد آمد که در دوران های اول بر سر عده ای آمد، مودّت را کنار گذاشتند، به تدریج ولایت و اطاعت هم کنار گذاشته شد، مودّت خیلی مهم است. (۲۲/۹/۱۳۸۸)

سخنران محترم، ما را متوجه می کند که «سخت دوست داشتن» و عشق حقیقی را به تعالی رساندن، فقط از مسیر محبت به اهل البیت علیهم السلام ممکن است و سعی دارد روایاتی که راه های ورود به چنین محبتی را نشان می دهد تبیین کند، تا انسان ها به بهانه ی جواب دادن به عاطفه به سمت هر خاشاکی دست دراز نکنند.

گروه فرهنگی المیزان

ص: ۱۳

مقدمه مؤلف

باسمه تعالی

مقدمه مؤلف...

طاهرزاده

ص: ۱۵

جلسه ی اول: معنی مودّت و ولایت اهل البیت علیهم السلام

اشاره

ص: ۱۷

وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فِي رَوْضَاتِ الْجَنَّاتِ لَهُمْ مَا يَشَاءُونَ عِنْدَ رَبِّهِمْ ذَلِكَ هُوَ الْفَضْلُ الْكَبِيرُ ذَلِكَ الَّذِي يُبَشِّرُ اللَّهُ عِبَادَهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ قُلْ لَا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ وَمَنْ يَقْتَرِفْ حَسَنَةً نَّزِدْ لَهُ فِيهَا حُسْبَانًا إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ شَكُورٌ ﴿١٩﴾

کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده اند در باغ های بهشت اند و هرچه بخواهند نزد پروردگارشان برای آن ها فراهم است؛ این است فضل بزرگ الهی.

این همان چیزی است که خداوند بندگانش را که ایمان آورده و اعمال صالح انجام داده اند به آن نوید می دهد! بگو: من هیچ پاداشی از شما برای رسالتم درخواست نمی کنم جز دوست داشتن نزدیکانم؛ و هرکس کار نیکی انجام دهد، بر نیکی اش می افزایم؛ چرا که خداوند آمرزنده و سپاسگزار است.

خداوند در آیات فوق ابتدا نتیجه ی ایمان و عمل صالح را گوشزد می فرماید که آن بهشتی است با همه ی مطلوباتی که افراد طلب می کنند و

ص: ۱۹

آن را فضل کبیر و یک لطف بزرگ از طرف پروردگار می داند. سپس در آیه ی بعد آن بهشت را بشارتی برای اهل ایمان بر می شمارد. پس از طرح چنین نتیجه ای برای دینداران، به پیامبرش دستور می دهد بگو: من در راستای رسالت که راه دینداری را برای شما گشوده، هیچ اجر و مزدی نمی خواهم مگر دوستی و موَدّت نزدیکانم. از طرز بیان قسمت اخیر آیه معلوم است که خداوند نکته ی مهمی را مطرح می کند و به همین دلیل شکل گفتن را تغییر داد و فرمود «و این بشارت الهی برای کسانی است که به نزدیکان من موَدّت و محبّت دارند» بلکه می گوید: ای پیامبر به آن ها بگو- تازه به این نحو هم بگو- که نتیجه ی رسالت من و جزای رسالت من و جواب صحیح و برخورد صحیح با رسالت من، این است که شما مسئله ی دینداری را به موَدّت نزدیکانم بکشانید. یعنی آن موضوع را مسئله ای بالاتر و شدیدتر از ایمان و عمل صالح معرفی می کند.

بدون آن که بخواهیم مسئله را با احساسات دنبال کنیم و تعصب شیعه بودن خود را به میان آوریم از خود می پرسیم موضوع موَدّت نزدیکان چیست که در قرآن این چنین با اهمیت و به شکل خاص مطرح می فرماید؟ آیا شیعه ی واقعی که مکتبش مکتب محبّت و عشق به اولیاء الهی است، با تدبّر در قرآن و با راهنمایی های قرآن به این مطلب رسیده است، یا یک نوع فرقه گرایی است؟ آیا در آیات قرآن دقت کرده و حساسیت به خرج داده تا به قله ی فهم آیات الهی دست پیدا کرده است، یا این عقیده را که باید به اهل البیت پیامبر علیهم السلام محبّت داشت تا دینداری انسان کامل باشد، به طور عادی به دست آورده است؟ در خصوص موضوعی که در این آیه

مطرح است باید بسیار دقت و حوصله داشت تا متوجه نتایج فوق العاده‌ی حبّ به اهل البیت پیامبر علیهم السلام شد، مثل آدمی که می‌خواهد برود چیز مهمی را از سر یک قله بردارد، باید خیلی پاهایش را محکم بردارد، زیرا به گفته‌ی مولوی:

هر

که او ارزان خرد، ارزان دهد

گوهری، طفلی

به قرصی نان دهد

اگر ما مسئله‌ی بزرگی را ارزان بخریم، به خوبی از آن استفاده نمی‌کنیم. و موضوع محبت و موّدت به اهل البیت علیهم السلام به واقع موضوع بسیار مهمی است که اگر با حوصله مطلب را دنبال کنیم انسان از عظمت آن حیرت می‌کند.

به هر حال خداوند در معرفی بهشتی که به مؤمنین بشارت می‌دهد می‌فرماید: «ذَلِكَ الَّذِي يُبَشِّرُ اللَّهُ عِبَادَهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَ ءَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ»، سپس به پیامبر صلی الله علیه و آله دستور می‌دهد: «قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى»؛ از خودمان می‌پرسیم چرا در میان بحث بشارت الهی به مؤمنینی که عمل صالح انجام می‌دهند، یک مرتبه بحث «موّدت به نزدیکان» را پیش می‌کشد. از طرز سخن معلوم است که یک چیز مهم و اساسی را به میان آورده و این از خود آیه و از آوردن کلمه‌ی «قُلْ» مشخص است، علاوه بر این که به اصطلاح ادبا جمله با استثناء آمده که یک نحوه حصر را می‌رساند، مثل این که به کسی گفته شود، بگو هیچ کس را قبول ندارم غیر از این آقا، با این طرز بیان قبول داشتن بقیه را مطلقاً نفی کرده است، ولی اگر بگویند من این آقا را قبول دارم؛ دوست داشتن بقیه را نفی نکرده. این

ص: ۲۱

دو نوع گفتار یک معنی را به خواننده خبر نمی دهد، هرچند در هر دو جمله خبر از آن است که این آقا را قبول دارد.

خداوند در آیه ی مورد بحث می فرماید: «قُلْ لَا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى»؛ در راستای رسالت خود چیزی جز مودت نزدیکانم را نمی خواهم، به این معنی که اجر رسالت مرا نمی دهید، مگر این که به ذی القربى مودت بورزید. طبیعی است که یک انسان محقق و کسی که می خواهد دینداری خود را از قرآن بگیرد و می داند قرآن به عنوان کتاب خدا ظرائفی را به همراه دارد، باید این موضوع را با دقت و خارج از احساسات دنبال کند، تا این شاءالله به آن چیزهایی که باید با نور خداوند از طریق این آیه به آن برسد، دست یابد. بنده با دقت در تفسیر شریف المیزان و سخنان علامه طباطبائی «رحمه الله علیه» احساس می کنم ایشان با همین دقت به آیه نظر انداخته اند.

مستحضر هستید که علامه طباطبائی «رحمه الله علیه» یک مفسر خاص هستند، زیرا سعی دارند در تفسیر المیزان کوچک ترین احساساتی را که پایه ی عقلی نداشته باشد وارد نکنند. حتی ایشان در تفسیر ارزشمند خود ذره ای از مبنای استدلالی و حکمی خارج نمی شوند. ابن سینا یک فیلسوف بزرگ است، در عین حال شاعر هم هست، ولی همواره مواظب است در کتاب های فلسفی حرف هایی را که می خواهد بزند با شعر مخلوط نکند چون می داند شعر، عامل تحریک عواطف است و ممکن است در مباحث عقلی باعث شود عقل تحت تأثیر عاطفه قرار بگیرد و از مسیر استدلال خارج گردد. علامه طباطبائی «رحمه الله علیه» هم یک شاعر اهل دل اند ولی در

تفسیر قیم‌المیزان مواظب اند حرفی که احساسات را بر می‌انگیزاند نزنند، تا در تفسیر قرآن ذره‌ای از مسیر استدلالی خارج نگردند، و گرنه می‌دانند که شعر در جای خود جایگاه بزرگی دارد.

ابتدا خلاصه‌ی نظرات ایشان را در ذیل آیه‌ی مذکور طرح می‌کنیم و سپس مورد بررسی قرار می‌دهیم.

علامه طباطبائی «رحمه الله علیه» می‌فرماید:

«این که خداوند به پیامبرش می‌گوید: در رابطه با اجر رسالت بگو، اجری در رابطه با آن نمی‌خواهم مگر دوستی نزدیکانم، از آن جایی که استثناء در آن آیه، استثنای منقطع است، موضوعی است در رابطه با هدایت مسلمانان. و با توجه به آیه‌ی ۴۸ سوره سبأ که می‌فرماید: «قُلْ مَا سَأَلْتُكُمْ مِنْ أَجْرٍ فَهُوَ لَكُمْ...» بگو این اجر و مودت ذی‌القربی که از شما می‌خواهم، باز در رابطه با ادامه‌ی دین داری است و آن برای خود شما مفید است. زیرا اسلام هرگز مردم را دعوت نمی‌کند به این که خویشاوندان پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌را به خاطر این که خویشاوندان او هستند دوست بدارند، بلکه آن محبت، محبت فی‌الله است بدون این که مسئله‌ی خویشاوندی کمترین دخالتی در آن داشته باشد. صله‌ی رحم هم غیر از محبت به رحم است، چون اسلام بر هر محبتی به جز محبت به خدا خط بطلان کشیده است و با توجه به اخبار زیادی که از طریق سنی و شیعه وارد شده همه‌ی آن‌ها آیه‌ی را به مودت عترت تفسیر کرده‌اند و طایفه‌ی دیگر از روایات که مردم را در جهت فهم کتاب خدا به اهل‌البیت ارجاع داده، کمک می‌کند تا متوجه باشیم منظور از واجب کردن مودت اهل‌البیت و اجر رسالت قراردادن

آن موَدّت، تنها این بوده که این محبّت وسیله ای گردد تا مردم را به ایشان رجوع دهد و اهل البیت مرجع علمی قرار گیرند. لذا موَدّتی که اجر رسالت فرض شده چیزی ماورای خود رسالت و دعوت دینی و بقاء و دوام آن نیست و در واقع همان است که بگوید: «من هیچ اجری نمی خواهم».

هم چنین در جواب کسانی که می گویند اگر «فی القربی» خانواده ی پیامبر محسوب شود پیامبر صلی الله علیه و آله متهم می شوند به این که دین خدا را وسیله ی ارتزاق خانواده ی خود کرده و لذا فی القربی را باید به کسان دیگری نسبت داد، علامه طباطبایی «رحمه الله علیه» استناد می کنند به آیه ی «قُلْ لَا اسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ اجْرًا، اِنْ هُوَ اِلَّا ذِكْرٌ لِّلْعَالَمِينَ»؛^(۱)

بگو این اجری که در برابر رسالتم به شما پیشنهاد می کنم، یعنی «موَدّت فی القربی» چیزی نیست جز «ذِکْرُی لِّلْعَالَمِیْنَ»؛ ذکر و وسیله ی الهی شدن بشریت، تا مردم معارف دین خدا را از اهل البیت علیهم السلام بگیرند، نه این که مالی به آن ها بدهند، پس اجری که در آیه ی مورد بحث در رابطه با رسالت خواسته شده، نفعی است که عاید مؤمنین می گردد نه عاید عترت پیامبر علیهم السلام. مضافاً که در سوره ی فرقان، آیه ی ۵۷ می فرماید: «قُلْ مَا اَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ اَجْرٍ اِلَّا مَنْ شَاءَ اَنْ يَتَّخِذَ اِلَى رَبِّهِ سَبِيْلًا»؛ یعنی مزد من در انجام رسالت این است که اگر یکی از شما بخواهد راهی به سوی پروردگارش اتخاذ کند و دعوت مرا به اختیار بپذیرد، همین مزد من است. یعنی چیزی جز دعوت در کار نیست.

ص: ۲۴

در آیه ی مورد بحث؛ استثنایی به کار رفته است که برای رسیدن به دینداری واقعی بسیار راه گشاست و آن این که می فرماید: بگو من از شما در ازاء رسالتم چیزی نمی خواهم مگر مودت نزدیکانم. یک وقت به فرزندان می گوئید: «من در ازاء فراهم کردن شرایط تحصیل برای تو، چیزی نمی خواهم جز این که درس بخوانی». این استثناء را استثناء منقطع می گویند. خداوند در آیه ی مورد بحث به پیامبر صلی الله علیه و آله می فرماید:

«بگو در ازاء رسالتم از شما هیچ نمی خواهم جز این که به ذی القربایم مودت کنید. بعد می گوید: مودتی که گفتم بکنید «فَهُوَ لَكُمْ» برای خودتان مفید است، پس عملاً من هیچ چیز از شما نمی خواهم جز این که می خواهم بامودت ذی القربی راه دینداری تان را کامل تر کنید.

در قرآن در راستای اجر و مزد رسالت نبی اکرم صلی الله علیه و آله فقط یک جا بحث شده و آن هم فقط در همین آیه است که می گوید من اجری از رسالت نمی خواهم مگر مودت فی القربی. بعد در آیه ی ۴۸ سوره سبأ اشاره می کند که آن اجری هم که گفتم، در رابطه با استجابت دعوت رسول الله صلی الله علیه و آله و ادامه ی دینداری است و به نفع خودتان است. زیرا روح اسلامی که سراسر آن دعوت به توحید است و انصراف از غیر خدا، هرگز مردم را دعوت نمی کند به این که خویشاوندان پیامبرتان را - به خاطر این که خویشاوند او هستند- دوست بدارید، بلکه برای کمال دینداری مؤمنین و برای آن که دینداری مسلمانان به نتایج واقعی خود دست یابد و مسیر دینداری وارد وادی محبت الهی شود، چنین نکته ای را می فرماید و معلوم است که در

این موَدّت و محبّت، محبّت فی الله مطرح است، بدون این که ذره ای مسئله ی خویشاوندی پیامبر صلی الله علیه و آله مطرح باشد. این را هم عملاً دیده ایم که روح اسلام این نیست که به کسی بی دلیل ارزش بدهد.

همچنان که ملاحظه فرمودید، علامه طباطبایی «رحمه الله علیه» می فرماید: «حتی صله ی رحم که در اسلام توصیه به آن شده، محبّت به رحم نیست». یعنی ما حق نداریم جز برای خدا، کسی را دوست بداریم، هرچند وظیفه داریم به دستور خدا ارحام خود را محترم بشماریم و با آن ها قطع رابطه نکنیم. یک مسلمان باید فقط خدا را دوست داشته باشد و در عین حال به دستور خداوند باید صله ی رحم بکند و به والدین خود نیکی نماید، می فرماید: «وَصَيِّتْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ حُسْنًا»؛^(۱)

به انسان توصیه کردیم به والدین خود نیکی کند، یعنی کمکشان کند، و به آن ها احترام بگذارد.

دوست داشتن در سرتاسر اسلام فقط برای خداست تا مصداق حقیقی معبودبودن پروردگار محفوظ بماند و در آن راستا، هر انسانِ خدایی، اعم از والدین و غیر والدین را می توان دوست داشت، چون نشانی از محبوب دارد. حضرت یعقوب علیه السلام چندین پسر داشتند، ولی به دو نفر از آن ها عشق می ورزیدند و محبّت خاص داشتند، چون این دو نفر انسان های الهی بودند و به جهت انسان الهی بودن آن ها، خداوند آن دو یعنی یوسف و بنیامین «علیهما السلام» را به پیامبری برگزید. در مورد محبّت پیامبر صلی الله علیه و آله به فاطمه زهرا علیها السلام نیز موضوع از همین قرار است، با این که حضرت فقط یک دختر نداشتند ولی فقط حضرت زهرا علیها السلام را که مظهر عبودیت کامل الهی بودند،

ص: ۲۶

در حد جان دوست می داشتند. اگر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فاطمه زهرا علیها السلام را به اندازه ی بقیه ی دخترانشان دوست داشته باشند، معنی اش این است که برای حضرت رسول صلی الله علیه و آله خوب و خوب تر مساوی است. اگر یکی از برادران یا فرزندان تان متدین تر است ولی شما او را مانند بقیه دوست دارید نشان می دهد که خدادوستی تان مشکل دارد. البته این که باید حقوقشان را به طور مساوی رعایت کنید، بحث دیگری است، ولی مگر می شود دلی که خدادوست است فرزند متدین و مؤمن خود را به اندازه ی فرزند عادی خود دوست داشته باشد؟!

وقتی روشن شد صله ی رحم غیر از محبت به رحم است و اسلام بر هر محبتی، جز محبت به خدا خط بطلان کشیده است، جایگاه محبت و مودت به ذی القربای پیامبر صلی الله علیه و آله روشن می شود.

در مودت به ذی القربای پیامبر صلی الله علیه و آله و مصداق های ذی القربی، بین شیعه و سنی هیچ اختلافی نیست. همین امروز هم با آن همه فتنه ای که امویان دیروز و وهابیون امروز دامن می زنند، وقتی به مکه مشرف می شوید بعضاً ملاحظه می کنید که برادران اهل تسنن از مصر یا سودان - به خصوص سنی های شمال آفریقا روبه روی چاه زمزم یعنی در کنار یکی از آیات بینات الهی - می ایستند و نیایش می کنند و به پیامبر صلی الله علیه و آله و امیرالمومنین علیه السلام و فاطمه زهرا علیها السلام و حسنین علیهم السلام متوسل می شوند. با این که شیعه هم نیستند ولی چون طبق آیه ی قرآن و روایت وارده می دانند ذی القربا چه کسانی هستند به آن ها متوسل می شوند.

روح قرآن به عنوان کتاب هدایت الهی این است که ما را از طریق ارجاع به اهل البیت پیامبر صلی الله علیه و آله به هدایت اصلی برساند. در آیات ۷۹-۷۷

سوره ی واقعه می فرماید: «أَنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ، فِي كِتَابٍ مَّكْنُونٍ»؛ هر آینه آن قرآن، قرآن کریمی است و در مقام و مرتبه ی بالایی قرار دارد، به عبارت دیگر الفاظ قرآن یک باطنی دارند و آن باطن مقام خیلی بالایی دارد. «فِي كِتَابٍ مَّكْنُونٍ» در نوشته ای است پنهان، که از دسترس حس و عقل معمولی خارج است. «لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ»؛ فقط مُطَهَّرُونَ می توانند با آن قسمتِ متعالی و مکنون قرآن تماس حاصل کنند.

از طرف دیگر قرآن می فرماید: فقط و فقط عده ای خاص اند که مطهرند. می فرماید: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا»؛ (۱) خداوند فقط اراده کرده است از شما اهل البیت علیهم السلام هرگونه آلودگی را بزدايد و یک نوع طهارت خاصی به شما بدهد. پس قرآن از یک طرف می فرماید من یک حقیقت عالیه ای دارم که مطهرون می توانند با آن تماس بگیرند، از طرف دیگر خودش مطهرون را معرفی می کند که آن ها اهل البیت علیهم السلام هستند. این آیات به خوبی ما را متوجه این امر می کند که برای درک حقیقی قرآن باید دامن «اهل البیت» را بگیرید، زیرا آن ها با حقیقت قرآن و جنبه ی متعالی و پنهان آن، در تماس اند. حال وقتی در آیه ی ۲۳ سوره ی شوری می فرماید: ذی القربی را دوست داشته باشید؛ آیا نتیجه نمی گیرید که این نوع دوست داشتن یک نوع دوست داشتن برای فهم بهتر قرآن است؟ علامه «رحمه الله علیه» با توجه به همین نکات می فرماید: سایر آیات که ما را به اهل البیت علیهم السلام ارجاع می دهد برای

ص: ۲۸

فهم بهتر قرآن است، تا متوجه باشیم منظور از واجب کردن مودت اهل البیت علیهم السلام و اجر رسالت قرارداد آن، تنها این بود که این محبت وسیله ای شود تا مردم به ایشان رجوع کنند و از این طریق، اهل البیت مرجع علمی مسلمانان قرار گیرند. چرا که قرآن در آن جا فرمود: این ها باطن قرآن و اصل قرآن در تماس اند و در این جا می فرماید که به این ها مودت و محبت بورزید و دلشان را متوجه این ها بکنید، نتیجه آن می شود که به آن ها رجوع کنید تا دین واقعی را در اختیارتان بگذارند.

رجوع برای فهم برین

با توجه به نکات فوق إن شاء الله به این اصل محکم می توان دست یافت که تأکید بر محبت به نزدیکان پیامبر صلی الله علیه و آله جهت رجوع به آن ها برای فهم صحیح دین و کشف حقایق از قرآن است که ما با فهم خودمان امکان دست یابی به آن را نداریم. زیرا با دقت در آیاتی که در سوره ی واقعه عرض شد روشن می شود حقایق در باطن قرآن هست که این خاندان به عنوان مصداق کامل «مطهرون» آن حقایق را می شناسند، بنابراین برای کشف آن حقایق باید با انگیزه ی طلب علمی و تعالی قلبی با آن خانواده مرتبط شد. زیرا اگر در دینداری با پای خشک استدلال جلو برویم و دل را به صحنه نیاوریم شوق ادامه دینداری از بین می رود ولی از آن طرف دلدادگی هم باید عاقلانه باشد و نه احساساتی صرف، یعنی اگر مودت به اهل البیت علیهم السلام را به معنای دوست داشتن های عادی بگیریم و در مسیر رسیدن به فهم برین دین به آن ها رجوع نکنیم، حق مطلب را اداء نکرده ایم

و از مقصدی که دین در این موَدّت برای ما در نظر گرفته باز می مانیم. زیرا با دقت در آیه ای که می فرماید: «لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ»؛ (۱)

فقط مطهّرون با حقیقت قرآن در تماس اند، ما با موَدّت فی القربی إن شاء الله به حقایقی می رسیم که دست یابی به آن حقایق بدون مدد اهل البیت علیهم السلام و دلدادگی به آن ها برایمان محال است. و خداوند آن حقایق را در بین خانواده ی پیامبر صلی الله علیه و آله گذاشته است و از طریق دلدادگی به آن ها و پذیرفتن ولایت آن بزرگواران می توان به آن حقایق دست یافت. «

خداوند به همان دلیل که پیامبرش را انتخاب کرده تا مردم از هدایت خاص الهی محروم نمانند، به شما می گوید اگر می خواهید در دینداری به جاهای درستی برسید، اولاً: باید به این خانواده محبّت و موَدّت بورزید و از این طریق به آن ها رجوع کنید، ثانیاً: این خانواده با توجه به ارتباطی که با باطن قرآن دارند، مرکز حقیقت قرآنند، لذا موَدّتی که اجر رسالت فرض شده، چیزی ماوراء خود رسالت و دعوت دینی و بقاء و دوام دین نیست. خداوند با طرح موَدّت به اهل البیت علیهم السلام می خواهد دین داری را از ضعف ها و نقص ها پاک گرداند و عقول را با شور قلبی درهم آمیزد تا دین داری به معنی واقعی آن صورت پذیرد، چون در دینداری باید عقل و قلب در میان باشد. با برداشتی خشک و خشن از دین نمی شود به خدا نزدیک شد. و تا عشق به خدا در میان نیاید بندگی واقعی صورت نمی گیرد و جز عاشق کسی در مقابل معشوق اظهار خواری نمی نماید.

ص: ۳۰

عنایت بفرمائید وقتی می فرماید: «قُلْ لَّا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ»؛ (۱)

بگو من به جهت انجام رسالتم هیچ اجر و مزدی از شما نمی خواهم و این قرآن چیزی نیست مگر ذکر برای همه ی عالمیان تا انسان ها متذکر پروردگارشان باشند و مقصد و مقصود اصلی خود را فراموش نکنند. ممکن است سؤال شود؛ در سوره ی شوری، آیه ی ۲۲ می فرماید: چیزی که به عنوان مزد رسالتم می خواهم «مَوَدَّتْ فِي الْقُرْبَىٰ» ولی در این آیه می گوید: چیزی که به عنوان مزد رسالتم نمی خواهم و این قرآن چیزی نیست مگر ذکر برای همه عالمیان. پس چرا یک جا می فرماید: مزد رسالتم مودت نزدیکانم باشد، و یک جا می گوید مزدی برای آوردن این قرآن نمی خواهم و این قرآن چیزی جز ذکر برای عالمیان نیست؟ اگر به این دو آیه دقت بفرمایید می توان نتیجه گرفت که عملاً مودت فی القربی همان ذکر برای عالمیان خواهد بود تا از طریق این مودت یاد خدا و بندگی او در انسان ها بماند. چون وقتی می فرماید: من هیچ چیزی نمی خواهم و این قرآن ذکر برای عالمیان است، معلوم می شود آن جا هم که فرموده: هیچ چیز نمی خواهم مگر مودت فی القربی، هیچ چیز نمی خواهد الا این که آنچه می خواهد، همان دینداری بهتر است. یعنی خداوند ادامه و کمال رسالت پیامبرش را با توصیه به مودت فی القربی برنامه ریزی کرده است.

با دقت در مباحث گذشته دیگر نه تنها جایی ندارد که تصور کنیم پیامبر صلی الله علیه و آله با توصیه ی مودت به نزدیکانش خواسته است برای فرزنداناش نان

ص: ۳۱

و آبی دست و پا کند، بلکه روشن می شود که مردم معارف دین را با عمل به این آیه از اهل البیت پیامبر علیهم السلام می گیرند. و واقعاً این آیه چه نانی در سفره ی اهل البیت پیامبر علیهم السلام گذاشت؟! در حالی که تاریخ نشان می دهد همه ی آن ها شهید شدند. توجه داشته باشید که اهل البیت علیهم السلام از قبیله ی بنی هاشم بودند و قبل از بعثت پیامبر صلی الله علیه و آله یکی از قبایل مهم مکه به شمار می آمدند، حال خداوند می فرماید: بروید قرآن را از این ها بگیرید و آن ها در این راستا چه آزارها که ندیدند، همه ی آن آزارها به خاطر تأکیدی بود که این خانواده به قرآن داشتند، خدا خوب می داند که در آینده چه کفر و تعصبی بر جامعه حاکم خواهد شد و طرح محبت اهل البیت علیهم السلام موجب می شود تا کینه های پنهان رو شود، ولی چون نجات اسلام با آن گونه مشکلات همراه بود آن خانواده با جان و دل همه ی آن مشکلات را قبول کردند.

در سوره ی فرقان که می فرماید: «قُلْ لَا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِلَّا مَنْ شَاءَ أَنْ يَتَّخِذَ إِلَىٰ رَبِّهِ سَبِيلًا»؛ (۱) بگو ای پیامبر! مزد من در انجام رسالتم این است که اگر یکی از شماها بخواهد راهی به سوی پروردگارش اتخاذ کند و دعوت مرا به اختیار بپذیرد، همین مزد من است. پس در دعوت به مودت ذی القربی چیزی جز خود دعوت در کار نیست».

به گفته ی علامه طباطبایی «رحمه الله علیه» چنانچه ملاحظه فرمایید آیه ی فوق می فرماید:

ص: ۳۲

«ای پیامبر بگو: در مورد قرآن و رسالت خود چیزی نمی خواهم مگر آن کسی که بخواهد راه پروردگارش را پیگیری کند، یعنی اجر رسالت من همان کسی است که به سوی پروردگارش سیر می کند، و شکرانه ی این کار از ناحیه ی خدا، خود این شخص است که راه پروردگارش را پیشه کرده است. از طرفی فرمود: اجر رسالت من مَیوَدَه فی القربى است، از طرفی می فرماید: اجر رسالت من آن کسی است که راه خدا را پیشه کند. پس معلوم است ذی القربى راه خدایند و هرکدام همان کسی هستند که به نحو مطلق راه الهی را پیشه کرده اند، چون کسی که در حدّ محدودی راه الهی را پیشه کرده است نمی تواند اجر رسالت باشد، چون اجر رسالت و قرآن باید چیزی در حدّ قرآن و رسالت باشد و کسی که تماماً و در تمام ابعاد، اتخاذ سیلِ اِلی رَبِّهِ کرده باشد مصداق کامل اجر رسالت است که همان ائمه ی معصومین علیهم السلام و در حال حاضر حضرت صاحب الزمان عجل الله تعالی فرجه هستند.»

ابن عباس نقل می کند که چون آیه ی «قُلْ لَا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى» نازل شد اصحاب عرض کردند: یا رسول الله! اَقْرَبای شما که خدای تعالی مودتشان را بر ما واجب کرده چه کسانی اند؟ حضرت فرمودند: علی و فاطمه و فرزندان ایشان،(۱) و این مودّت را که نام می برد مزد خاصی نیست بلکه برای آن است که به وسیله ی آن، از آنان پیروی شود و موجبات سعادت دنیا و آخرت خود را فراهم سازند و لذا فرمود: «..مَا سَأَلْتُكُمْ مِنْ أَجْرٍ فَهُوَ لَكُمْ...» و این مودّت اقرَبای من برای شماست.

ص: ۳۳

چنانچه ملاحظه فرمودید این که گفته می شود اهل البیت پیامبر علیهم السلام سبیل به سوی حق هستند از خود قرآن استنباط می شود و شیعه در این مورد چیزی ماوراء قرآن نگفته است.

با دقت در مباحث گذشته روشن می شود قرآن اصرار دارد موضوعی در اندیشه ی مسلمانان مطرح شود با عنوان مودت به نزدیکان پیامبر صلی الله علیه و آله و آن را به عنوان مسیر صحیح دینداری مورد توجه قرار دهند و لذا در آیه ی ۵۷ سوره ی فرقان می فرماید: بگو از شما در رابطه با اجر رسالت چیزی نمی خواهم مگر «مَنْ شَاءَ أَنْ يَتَّخِذَ إِلَىٰ رَبِّهِ سَبِيلًا» کسی را که خواست راهی به سوی پروردگارش بیابد، همان شخص اجر رسالت من است و مصداق کامل چنین کسی که می خواهد به سوی پروردگارش راه پیدا کند علی علیه السلام و ائمه ی معصومین علیهم السلام هستند، پس اجر رسالت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله خانواده ی عصمت و طهارت می باشند تا همان طور که باید به رسالت رسول خدا صلی الله علیه و آله رجوع کرد، باید به آن ها رجوع نمود.

احمد حنبل از سعید بن جبیر، از ابن عباس نقل می کند که: لَمَّا نَزَلَتِ الْآيَةُ «قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ» قُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ مَنْ قَرَابَتُكَ الَّذِينَ افْتَرَضَ اللَّهُ عَلَيْنَا مَوَدَّتَهُمْ قَالَ: «عَلِيٌّ وَ فَاطِمَةُ وَ وُلَدُهُمَا» ثَلَاثَ مَرَّاتٍ يَقُولُهَا؛ (۱) وقتی آیه ی «قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ» نازل شد گفتم ای رسول خدا! خویشاوندان شما چه کسانی هستند

ص: ۳۴

که بر ما واجب است آن‌ها را دوست بداریم؟ فرمود: علی و فاطمه و فرزندان شان. این سخن را سه مرتبه تکرار نمود.

ملاحظه می‌کنید احمد حنبل که یکی از ائمه‌ی چهارگانه‌ی اهل سنت است چنین می‌گوید و هم اکنون نیز در فرهنگ اهل سنت موضوع محبت اهل البیت علیهم السلام موضوع پذیرفته شده‌ای است. مشکل این است که آن دقت‌هایی که بتوانند با آن، نتایج عالی‌ای از این آیه بگیرند در میان نیست و موضوع را در حدّ یک محبت عاطفی خلاصه کردند، بدون آن که آن خانواده را مرجع برنامه‌ریزی جامعه اسلامی قرار دهند و قاعده‌ی اتحاد بین ولایت و ولایت را که زیباترین شکل زندگی اجتماعی است محقق کنند، یعنی کسانی حاکم جامعه اسلامی باشند که به جهت عصمت و پاکی و بی‌عیبی شان محبوب جان افراد باشند. (۱)

شرایط تحقق عملی محبت

محبوب قراردادن نزدیکان پیامبر صلی الله علیه و آله که در آیه‌ی مورد بحث مطرح است از نیازهای اساسی انسان است، چون اولاً: انسان نیاز دارد که دوست داشته باشد تا قلب او تغذیه شود. ثانیاً: آن دوست داشتن، دوست داشتن حقیقی باشد. لذا است که گفته می‌شود: «اصل در محبوب، آن است که او از هرگونه آلودگی مبرا باشد و گرنه مودت حقیقی محقق نمی‌شود.» زیرا فطرت انسان طوری است که تمام دل خود را به کسی که از همه‌ی عیوب

ص: ۳۵

۱- موضوع اتحاد بین ولایت و ولایت را در بحث «جایگاه اشرافی انقلاب اسلامی» از سلسله مباحث مربوط به انقلاب اسلامی دنبال بفرمائید.

میرا نباشد نمی دهد و نمی تواند بدهد و لذا خداوند ابتدا اهل البیت علیهم السلام را از هر آلودگی مصون داشت و سپس توصیه به مودت آن ها نمود. فرمود: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا»؛ (۱) خداوند فقط اراده کرده است تا از شما اهل البیت هرگونه آلودگی را پاک کند و آن هم چه پاک کردنی، پاک کردنی خاص. و حال پس از آن که آن ها را در نهایت پاکی قرار داد و خبر آن طهارت خاص را به ما رساند، می فرماید: پیامبر بگو! جواب و اجر رسالت من دوست داشتنِ نزدیکان و فی القربی من است.

انسان واقعاً دلش را تماماً جز به خدا به احدی نمی تواند بدهد، چون انسان از هر کمالی، مطلق آن کمال را می طلبد و مصداق کمال مطلق فقط خدا است، محبت به خدا جواب آن بُعد از ابعاد ما است که نیاز به محبت به کمال مطلق دارد. اما از آن جایی که این محبت محقق نمی شود مگر آن که مصداق خارجی پیدا کند و گرنه یک محبت ذهنی است و نه قلبی، ما نیاز به انسان هایی داریم که نمایش کامل محبوب حقیقی ما باشند، زیرا محبت قلبی با تصور محبوب در خیال سیراب می شود و این است که نمی شود خدا را دوست داشته باشی ولی ما بازاء محبت به خدا را در جلوه ای از انسانیت پیدا نکنی و باز آن محبت، زنده و با طراوت بماند. (۲)

ص: ۳۶

۱- سوره ی احزاب، آیه ی ۳۳.

۲- عنایت داشته باشید که بحث از عالم خیال است و نه قوه ی خیل و این طور نیست که عالم خیال ساخته ی قوه ی خیال باشد، بلکه عالمی است که انسان از طریق نفس ناطقه ی خود با آن عالم مرتبط می شود و با صورت خیالی حقایق تماس حاصل می کند و از آن جایی که بعداً روشن خواهد شد اهل البیت علیهم السلام دارای باطن و حقیقت نوری هستند و مرتبه ای از آن حقیقت نوری در عالم عقل و مرتبه ای در عالم خیال است، انسان از طریق عقلی و قلبی به آن ذوات مقدسه تجلیات نوری آن ها را در خیال خود پدید می آورند، و یا از طریق توجه به سیره و گفتار آن ها از طریق مرتبه ی خیال خود به مرتبه ی عالم خیال انوار اولیاء الهی منتقل می شود، و یا به عبارت دیگر مفتخر به تجلی نور آن ها در مرتبه ی خیال خود می شود و به جهت پاکی و طهارت آن نور، به آن ها دل می سپارد.

اگر بخواهید محبت به خدا داشته باشید ولی کسی را نیابید که مظهر محبت به خدا باشد، محبت شما بی مصداق می شود و قلبی نمی گردد و در حد یک مفهوم ذهنی باقی می ماند و سیر و نفوذ آن تا دل و قلب نمی رسد، زیرا خداوند در هر محلی جمال خاصی دارد و با توصیه به مودت فی القربی به ما خیر داد آن جمالی که ما را به خودش متصل می کند و موجب نظاره ی وجه جمیل او می شود، نظر محبت آمیز به اهل البیت علیهم السلام است. به همین جهت گفته می شود محبتی که در حد مفهوم ذهنی است و نظر به جمال متعین او ندارد، محبت نیست. مفهوم محبت هرگز نمی تواند نقش محبت واقعی را ایفا کند، مثل مفهوم آب که نمی تواند نقش تربودن را داشته باشد، آری! «محبت قلبی به خدا بدون محبت به یک انسان معصوم محقق نمی شود» به همین جهت هم خداوند می فرماید: «قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ»؛ (۱) ای پیامبر به آن ها بگو اگر می خواهید خدا را دوست داشته باشید، از من پیروی کنید تا خداوند به شما محبت بورزد. در این آیه با بیان ربط محبت به خدا به پیروی از پیامبر صلی الله علیه و آله، روشن می شود که براساس همان محبت به خداوند باید پیامبر صلی الله علیه و آله

ص: ۳۷

را پیروی کرد که خود به خود یک نوع محبت به پیامبر صلی الله علیه و آله را به همراه داشته باشد و انسان را متوجه مصداق عینی محبت الهی بکند.

در راستای به دست آوردن مصداق محبت به خدا امام صادق علیه السلام می فرمایند: «نَحْنُ وَاللَّهُ أَسْمَاءُ الْحُسْنَى»؛^(۱) چون

خداوند می فرماید: «وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى فَادْعُوهُ بِهَا»؛^(۲) برای خداوند اسماء حسنا هست، پس او را از طریق آن اسماء حسنا بخوانید. حضرت صادق علیه السلام می فرمایند: به خدا سوگند ما این اسماء حسنا را از طریق اسماء حسنا بخوانید. در واقع حضرت در این سخن بسیار مهم خود می خواهند ما را راهنمایی کنند که از طریق مصداق اسماء الهی و محل ظهور جمال خاص پروردگار می توانید با خدا مرتبط شوید.

مصداق محبت به خدا

وقتی بخواهید دوست داشتن را وارد زندگی کنید، از یک طرف باید محبوب انسان هیچ نقصی نداشته باشد و از طرف دیگر جلوه و ظهور جنبه ی کمالی خود ما باشد تا همسنخی بین مُجِب و محبوب واقع گردد. به همین دلیل خداوند کسانی را در عالم قرار داده که اولاً: از جنس خود انسان ها هستند. ثانیاً: در عین انسان بودن، معصوم اند و تمام جنبه های آرمانی و کمالی انسان ها را دارا می باشند و در شخصیت خود جواب واقعی آن محبتی هستند که ما باید به محبوب خود داشته باشیم. اگر شما

ص: ۳۸

۱- مستدرک الوسائل، ج ۵، ص ۲۲۹.

۲- سوره ی اعراف، آیه ۱۸۰.

به این لیوان محبت کنید و به خود القاء نمایید که این لیوان را خیلی دوست می دارم، اگر کمی هوشیار باشید همان لحظه از درون خود به خودتان می گوئید این که لیوان است، چطور همه ی دلت را می خواهی به آن بدهی؟! اصلاً مگر می توانید در جان خود چنین احساسی را پیدا کنید؟ به همین جهت در اولین توجه به لیوان به عنوان محبوب واقعی، دل خود را از آن پس می گیرید و به دنبال محبوبی می گردید که بتوانید دل خود را تماماً به آن بدهید.

مسلم دل انسان به جز کسی را که در برخورداری از کمال، مطلق باشد به عنوان مصداق کامل محبت نمی پذیرد و آن هم جز خدا نیست، منتها خداوند از جهت وجود، در کمال مطلق است و معبود همه ی جان ها است ولی خود او ما را متوجه معصومینی کرده که از جهت انسانیت در کمال انسانی قرار دارند و مقصد و مقصود کمال همه ی انسان ها می باشند. خداوند در قرآن از وجود انسان هایی خبر داده که آن ها را از هرگونه پلیدی مبرا ساخته و در آخر آیه می فرماید: «يُطَهِّرْكُمْ تَطْهِيراً»؛ طهارتی به شما اهل البیت دادم که از طهارت های معمولی نیست، مطلق طهارت است. حضرت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» و علامه طباطبایی «رحمه الله علیه» مسلم در آخر عمر نه تنها گناه نمی کردند حتی فکر انجام گناه هم نمی کردند. ولی این ها خودشان را خاک پای اهل البیت علیهم السلام هم به حساب نمی آوردند، چون آن طهارت خاصی را که خداوند برای اهل البیت علیهم السلام قرار داده است تا حدی می فهمند که آن ها عین طهارت اند و هر اندازه که به آن ها نزدیک شوند از مسیر طهارت آن ها می توانند به طهارت واقعی و همه جانبه دست یابند.

حیف که وقتی می خواهیم در موضوع مقام اهل البیت علیهم السلام وارد بشویم، چون بعضی از مسائل معرفتی هنوز درست برایمان حل نشده، یک مرتبه به ذهن می آید که آیا برای آن ها پارتی بازی شده است؟! و واقعاً اگر این مسائل برایمان حل نشود نمی گذارند سیر ما درست انجام گیرد، همان طور که سر پل صراط یک گناه نمی گذارد جلو برویم، عقیده ی ضعیف هم نمی گذارد انسان تا نزدیکی به حقایق جلو برود.

معنی طهارت تکوینی اهل البیت علیهم السلام

با سیر در معارف الهی إن شاء الله باید به جایی برسیم که متوجه گردیم همین طور که خداوند آب را برای ما خلق کرد، که عین تری است، اهل البیت علیهم السلام را خلق کرد که عین انسانیت هستند. هر کس هر چقدر می خواهد از تری بهره مند باشد باید برود آن را از عین تری بگیرد، هیچ کس نمی گوید این پارتی بازی است که چرا آب عین تری شد. چون می داند برای این که سیراب شود عین تری را خلق قرار کردند. حالا چرا اهل البیت علیهم السلام عین طهارت شدند؟ جواب این است برای این که ما از طریق آن ها از نقائص خود خارج شویم و به کمال انسانی خود دست یابیم. این ها وجودهای مقدسی هستند با طهارتی خاص که اصطلاحاً به آن طهارت تکوینی می گویند. قرآن فرمود: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ...» (۱) خدا اراده کرده است که فقط شما اهل البیت از هر گونه آلودگی پاک باشید. وقتی می فرماید این طهارت را فقط برای آن خانواده

ص: ۴۰

اراده کرده است، پس باید آن طهارت یک نوع طهارت خاص باشد، زیرا می دانیم خداوند با فرستادن پیامبران و با دستوراتی که از آن طریق به بشر داده، اراده کرده است همه ی بشریت از هرگونه پلیدی پاک و مطهر باشند و اساساً پیامبران برای همین طهارت عمومی که به آن طهارت تشریحی گفته می شود، ارسال شده اند. پس خداوند با احکامی که فرستاده خواسته است همه ی بشریت تشریحاً و با انتخاب خود از پلیدی ها پاک باشند ولی از طرف دیگر اراده کرده است تا فقط خانواده ی پیامبر صلی الله علیه و آله در طهارت باشند، با دقت در این دو قضیه می توان نتیجه گرفت که آن طهارتی که برای اهل البیت علیهم السلام اراده کرده غیر از آن طهارت تشریحی است که برای عموم بشر اراده کرده است. وقتی متوجه شدیم طهارت اهل البیت علیهم السلام، طهارت تشریحی نبود، می ماند که آن طهارت، طهارتی تکوینی باشد، یعنی ذات و جان آن ها عین طهارت باشد. در طهارت تشریحی به انسان ها توصیه می شود تا خودشان به اندازه ای که می خواهند و با انتخاب و اختیار خودشان دستورات دین را عمل کنند تا از آلودگی های کفر و ریا و کبر پاک بمانند ولی در طهارت تکوینی اراده ی خداوند موجب تحقق آن طهارت می شود، مثل مرد یا زن قرار دادن ما که با اراده ی تکوینی خدا واقع شده است. منتها امامان معصوم علیهم السلام با اراده ی خود باید تلاش کنند آن طهارت تکوینی را در اموری که به انتخاب و اختیار آن ها بستگی دارد حفظ کنند و عبادات طولانی آن ها جهت حفظ آن طهارت است. از جمله آیاتی که روشن می کند عده ای را خداوند برگزیده و خالص گردانیده آیه ای است که از قول شیطان می فرماید: «قَالَ فَبِعِزَّتِكَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ،

إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمْ الْمُخْلِصِينَ»؛ (۱) شیطان به خدا گفت: به عزّت تو قسم همه را گمراه می کنم مگر آن هایی که مخلص هستند. یعنی تو آن ها را خالص گردانیده ای، نه این که خودشان به تدریج در امر خلوص خود قدم گذاشته باشند.

آنچه عزیزان باید به آن عنایت داشته باشند این است همان طور که خداوند برای سیراب شدن انسان ها عین تری را خلق کرده، برای طهارت انسان ها نیز انسان هایی که عین طهارت اند را خلق نموده است. بنابراین خداوند با اراده ی تکوینی خود، اهل البیت علیهم السلام را مجسمه ی هدایت بشریت قرار داد و این از زیبایی های نظام احسن الهی است که عین طهارتی را که در ملائکه گذاشته است، عیناً در انسان هایی که امکان الگو گیری از آن ها ممکن است، قرار داده است. خداوند در قرآن در مورد ملائکه می فرماید: «لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ»؛ (۲)

هیچ عصیانی در مقابل امر خدا ندارند. در باره ی اهل البیت علیهم السلام می فرماید: این خانواده عین عصمت اند، پس همان طور که وجودات مقدس و پاکی در آسمان ها موجود است به نام ملائکه، وجودات مقدس و پاکی در زمین هست به نام اهل البیت علیهم السلام.

معجزه ی محبت و مودت

خداوند با توجه به ساختار وجودی انسان ها به آن ها خبر داد اگر می خواهید محبتتان را درست خرج کنید و آن را به درستی جهت دهید،

ص: ۴۲

۱- سوره ی صاد، آیات ۸۲ و ۸۳.

۲- سوره ی تحریم، آیه ی ۶.

انسان های معصومی در این عالم هستند که برای شما امکان جهت دهی و مدیریتِ محبتِ هایتان را ممکن می سازند، باید به آن ها موذت و محبت بورزید و از این جهت فرمود، اجر رسالت من موذت فی القربی است تا این محبت در بستر رسالت و شریعت مدیریت شود و گرفتار محبوب های وَهمی نشویم.

وقتی انسان توانست به جای محبت به دنیا و لوازم آن، محبت را به جایی منتقل کند که به شکل واقعی جواب آن را می دهد و به واقع کسانی هستند که به جهت عصمتی که در شخصیتشان هست، ارزش محبت ورزیدن دارند، شکوفایی و امیدواری و نشاط در زندگی انسان شروع می شود، به خصوص که در این راستا پروردگار خود را نیز راضی کرده ایم و با جلب رضایت پروردگار، تمام بهشت ها در قلب انسان شکوفا می گردد، چون با ظهور چنین رضایتی راه ارتباط با خدا گشوده شده و گویا انسان برای ارتباط با خدا بال می گشاید و در این حین چیزی جز یقین در میان نخواهد ماند و این همان معجزه ی محبت و موذت است.

از مسیر موذت به انسان های معصوم که نمایش کمالات الهی هستند و آیت کبرای خداوند می باشند، راه عشق به خدا گشوده می شود، چون امامان معصوم علیهم السلام مطلق کمال در موطن انسانیت اند و عشق به آن ها امکان انتقالِ عشق به کمال مطلق را در انسان پدید می آورد و آن هایی که حقیقتاً در وادی عشق وارد شده اند و با عشق الهی به حرکت در آمده اند بر این نکته تأکید دارند که راه عشق به خدا از طریق عشق به آیات کبرای او

ممکن است. از این رو مودت و رزیدن به اهل البیت علیهم السلام سبب می شود که اولاً: از عشق محروم نمانید، ثانیاً: گرفتار عشق های وَهمی و ناقص نگردید.

عشق به موجود کامل عشق حقیقی است و انسان را راه می برد و به انتها می رساند و تمام وجود او را به ادب با معشوق دعوت می کند که در بندگی تمام به نمایش می آید و شریعت الهی به عنوان راه رسیدن به محبوب، با ارزش ترین هدیه ی خدا می گردد و امامان معصوم علیهم السلام به عنوان راه های متعین برای انس با محبوب قلب و جان انسان مورد مودت و محبت قرار می گیرند، و با رؤیت سیره ی آن ذوات مقدسه، دل از مستوری و حجاب آزاد می شود.

عاشق نه در سودای تملک است و نه در طلب ماندن، می خواهد یک چیز بماند و آن محبت به معشوق و این در کربلا واقع شد، چون همه چیز برای وقوع چنین عشقی فراهم بود، از معصوم بودن محبوب، تا دستور الهی برای تعلق محبت به نزدیکان رسول خدا صلی الله علیه و آله، و از معجزه ی عشق بود که اصحاب امام حسین علیه السلام توانستند در فداکاری سبقت بگیرند. آیا عشق به آن صورت که در کربلا نسبت به امام حسین علیه السلام و یا نسبت به سایر ائمه علیهم السلام به خصوص نسبت به علی علیه السلام ظاهر شد، در جای دیگری صورت عملی به خود گرفت؟

شریعت وسیله ای است تا ما با انجام وظایف دینی که خدا به عهده مان گذاشته، خدای خود را راضی کنیم. چون دلمان می خواهد خدایمان را راضی کنیم و چون خدا می داند بشر نیاز دارد که پروردگار خود را راضی کند شریعت را فرستاد و انسان های مؤمن هم متوجه شدند که با انجام

وظایف و فرایض، محبوب خود را راضی می کنند. حال انسان مؤمن در راستای به دست آوردن رضایت خدا بود که شنید خداوند به پیامبرش صلی الله علیه و آله می گوید: بگو در امر جواب گویی به رسالت من یک چیز بیشتر در میان نیست و آن موَدّت فی القربی است که جزیی از دینداری است و راهی است برای این که دینداری شما صورت حقیقی بگیرد، «فَهُوَ لَكُمْ» و آن موَدّت برای کمال خود شما است و جزیی از راه دینداری است و آن هایی که می خواهند حق شریعت الهی را ادا کنند به حکم خدا به ذی القربی محبّت بورزند، محبّتی که خداوند به صورت فطری در جان انسان ها نهادینه کرده است.

انسان بدون آن که تصورش را بکند، چون وارد فرهنگ محبّت به انسان های معصوم شد، ناگهان می بیند چه برکات غیر قابل تصویری از این محبّت نصیص می شود، دیگر حتی نمی گوید: «خدا در قلب من است» بلکه متوجه می شود «او در قلب خداوند است» و دیگر قصه ی این که خود را به حضور خداوند برود به این موضوع تبدیل می شود که خداوند بنده اش را به حضور می برد و در آن مسیر هر لحظه کمالی از خود را به او می نمایاند، زیرا در منظر خود امامانی را می یابد که تمام زندگی آن ها، نمایش حضور خداوند است، و در رابطه با آن حضور گزارش می دهند که: «لَنَا حَالَاتٌ مَعَ اللَّهِ هُوَ فِيهَا نَحْنُ وَ نَحْنُ فِيهَا هُوَ وَ مَعَ ذَلِكَ هُوَ هُوَ وَ نَحْنُ نَحْنُ»؛^(۱)

ما را با خداوند حالاتی است که او در آن حالت مائیم و ما در آن حالت اوئیم و مع ذلك او، اوست و ما، مائیم.

ص: ۴۵

۱- نور علی نور، ج ۱، ص ۱۵۵. (کلمات مکنونه فیض، کلمه پنجاهم از امام صادق علیه السلام).

وقتی متوجه شدیم مقام فنای عبد در رب یعنی چه و در آیه ی تطهیر تدبیر نمودیم که می فرماید: ما اراده کرده ایم شما خانواده را در مقام تطهیر قرار دهیم و روشن شد این تطهیر، تطهیر تکوینی است، و تمام ابعاد وجودی آن ها عین طهارت از هرگونه پلیدی است، اعم از بُعد قلبی تا بُعد جسمی، همان طور که آب تکویناً عین تری است، حال می فهمیم چرا امام صادق علیه السلام می فرماید: «نَحْنُ وَ اللّٰهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى الَّذِي لَا يُقْبَلُ مِنْ أَحَدٍ إِلَّا بِمَعْرِفَتِنَا قَالَ فَادْعُوهُ بِهِ»؛^(۱) سوگند به خدا مائیم اسما حسناى الهى که هیچ چیزی از بندگان پذیرفته نمی شود مگر با معرفت به ما، که خداوند فرمود او را به آن اسما حسنا بخوانید.

از حضرت «الله» به عنوان جامع کمالات در تجلی اول، مخلوقی متجلی می شود که در مقام مخلوقیت جامع همه ی کمالات الهی است و موجودی که ظرفیت حمل همه ی کمالات الهی را داشته باشد جز انسان نمی تواند باشد و لذا قرآن فرمود: «وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا»؛^(۲) همه ی اسما را به آدم تعلیم کردیم. و حضرت صادق علیه السلام در حدیث فوق متذکر همین نکته اند که آن تجسم عینی انسانی که حامل همه ی اسما الهی است، ما اهل البيت هستیم که خداوند موذت و محبت به آن ها را به مسلمانان دستور فرموده تا از این طریق راه ارتباط با خودش را بر بندگانانش بگشاید

ص: ۴۶

۱- مستدرک الوسائل، ج ۵، ص ۲۲۹.

۲- سوره ی بقره، آیه ی ۳۱.

و راه عشق الهی گم نشود و شوق به کمال مطلق، بدون تجسم عینی، از منظرها خارج نگردد و دل بی تاب حق، سرگردان نشود که از کجا باید شروع کند.

ابن عباس می گوید: «فَقُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَوْصِنِي؛ فَقَالَ عَلَيْكَ بِحُبِّ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ - فَقُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَوْصِنِي؛ قَالَ عَلَيْكَ بِمَوَدَّةِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ، وَ الَّذِي بَعَثَنِي بِالْحَقِّ نَبِيًّا إِنَّ اللَّهَ لَا يَقْبَلُ مِنْ عَبْدٍ حَسَنَةً حَتَّى يَسْأَلَهُ عَنْ حُبِّ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ وَ هُوَ تَعَالَى أَعْلَمُ فَإِنْ جَاءَهُ بَوْلَاتِيهِ قَبْلَ عَمَلِهِ عَلِيٍّ مَا كَانَ فِيهِ وَ إِنْ لَمْ يَأْتِهِ بَوْلَاتِيهِ لَمْ يَسْأَلَهُ عَنْ شَيْءٍ ءِ وَ أَمَرَ بِهِ إِلَى النَّارِ يَا ابْنَ عَبَّاسٍ وَ الَّذِي بَعَثَنِي بِالْحَقِّ نَبِيًّا إِنَّ النَّارَ لَأَشَدُّ غَضَبًا عَلَيَّ مُبْغِضًا عَلَيَّ مِنْهَا عَلِيٌّ مَنْ زَعَمَ أَنَّ لِلَّهِ وَلَدًا»؛ (۱)

عرض کردم: یا رسول الله! مرا توصیه ای بکن. فرمود: علی بن ابی طالب را دوست بدار. عرض کردم: یا رسول الله! دیگر چه سفارشی داری؟ فرمود: به علی بن ابی طالب مودت بورز. سوگند به خدایی که مرا به حق به پیامبری برانگیخته است خداوند هیچ حسنه ای را از بنده ای نمی پذیرد مگر آن که از حب علی بن ابی طالب از او پرسش کند و خداوند، آگاه است اگر بنده ی او در حالی به روز رستخیز آمد که ولایت علی را با خود داشت، عمل او را می پذیرد و اگر ولایت او را نداشت دیگر خداوند از اعمال او پرسشی نمی کند و فرمان می دهد به آتش دراندازندش. ای ابن عباس! سوگند به خدایی که مرا به حق به پیامبری

ص: ۴۷

برانگیخت، آتش بر کسی که نسبت به علی کینه ورزد بیش تر شعله خواهد کشید تا کسی که برای خدا فرزند قائل باشد.

با دقت در امثال روایت فوق متوجه می شویم دینداری با محبت به ذی القربی برکاتی دارد که اولین نتیجه ی آن تحقق دینداری است و نهایت آن فنای در محبوب است به آن معنی که:

آب کوزه

چون در آب جو شود

محو

در وی گردد و او جو شود

وقتی آب کوزه در جوی وارد شد دیگر احساس محدودبودن به کوزه را ندارد و احساس آب جوی بودن می کند؛ همان حالتی که برای شهدا پیش می آید که مصداق کامل فناء فی الله اند و لذا امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند: «مَنْ مَاتَ مِنْكُمْ عَلَى فِرَاشِهِ وَهُوَ عَلَى مَعْرِفَةِ حَقِّ رَبِّهِ وَحَقِّ رَسُولِهِ وَأَهْلِ بَيْتِهِ مَاتَ شَهِيداً وَوَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ»؛ (۱) هر کس از شما در بستر خود جان سپرد در حالی که حق پروردگار خود و رسول او و اهل بیت وی را بشناسد، شهید مرده و اجر او بر کردگار است.

دقت در این دو روایت اخیر؛ رازهای بزرگی را بر ما می گشاید که این مقال ظرفیت طرح آن ها را ندارد، فقط همین اندازه فکر کن که چگونه خداوند در منظر حب علی علیه السلام هر حسنه ای را از بندگانش می پذیرد و چگونه معرفت به خدا و رسول و اهل بیت رسول صلی الله علیه و آله موجب فنای عبد از انانیت خود می شود که چنانچه با آن معرفت از دنیا رحلت کرد، شهید مرده است.

ص: ۴۸

از آن جایی که فقط خداوند متعلق حقیقی محبت در جان و فطرت انسان است، انسان نمی تواند جز خدا را دوست داشته باشد، زیرا هر چیزی را که انسان دوست دارد به جهت جنبه ی کمالی آن است، همین امر موجب می شود به محبوبی نظر کند که متذکر کمال و زیبایی است و آن محبوب هرگز نمی تواند با زیبایی های زمینی خود دل ما را در نزد خود نگه دارد مگر آن که زیبایی های آسمانی در او باشد و آن زیبایی ها اولاً: در موطن انسانی، مطلق باشد، ثانیاً: راهی به سوی زیبایی مطلق بگشاید و مصداق این زیبایی جز امامان معصوم علیهم السلام نیستند. وقتی گل زیبایی را دوست دارید به جهت آن است که زیبایی را دوست دارید و چون این گل از آن زیبایی برخوردار است، آن را دوست دارید، پس عملاً زیبایی را دوست دارید، از طرفی زیبایی به معنی مطلق آن جز کمال مطلق یعنی خداوند نیست، و رسول خدا صلی الله علیه و آله در این رابطه فرمود: «إِنَّ اللَّهَ جَمِيلٌ يُحِبُّ الْجَمَالَ»؛ (۱) خداوند زیبا است و زیبایی را دوست دارد. پس هرچه را که شما به عنوان زیبایی دوست دارید به جهت آن است که کمال مطلق را دوست دارید و چون دوست داشتن زیبایی خود یک نوع کمال است، خداوند در عین آن که خود را دوست دارد، هر زیبایی را از آن جهت که زیبایی است و به جمال جمیل او تعلق دارد، دوست دارد. ما گل را از آن جهت که نقص دارد دوست نداریم بلکه از جهت جنبه ی کمالی اش

ص: ۴۹

دوست داریم. مثلاً می‌گوییم: این گل اطلسی، خصوصیات گل بنفشه را ندارد، ای کاش کمالات و زیبایی های آن گل را هم داشت. پس در واقع شما نقص های گل زیبا را دوست ندارید، بلکه کمالاتش را دوست دارید. حال چون کمالاتش محدود است، به اندازه ای که محدود است، ناقص است و شما آن نقص را دوست ندارید، پس کمالاتش را به طور مطلق می‌خواهید، از طرفی مطلق همه ی کمالات، خداست، پس مطلقاً محبت انسان ها به خداست و اگر آن محبت به جایی دیگر نیز سیر می‌کند چون حکایتی است از کمال مطلق و چون زیبایی های آن را نشان می‌دهد دوست دارید. دعوت به مودت اهل البیت علیهم السلام از آن جهت است که آن ذوات مقدسه نمایش کمالات الهی اند و متذکر مودتی هستند که انسان به خدا دارد و آن را محقق می‌سازند. خداوند بر اساس علم به قاعده ی مودت، امامان معصوم علیهم السلام را راه ارتباط محبت آمیز به خودش قرار داده است. چون در دل آن محبت، محبت مطلق به خدا و قرب حقیقی که فقط از طریق مودت به وجود می‌آید، حاصل می‌شود.

خاصیت عشق این است که عاشق را همسنگ معشوق می‌کند، وقتی محبوب جان انسان کسانی بودند که عین فنای فی الله اند، انسان از طریق آن ها مفتخر به فنای فی الله می‌شود و راه عملی محبت به خدا جز این نیست. بنابراین راه محبت به پروردگار، با معرفت به اهل البیت علیهم السلام شروع می‌شود و به مودت آن ها می‌رسد و راه محبت به پروردگار از طریق آن ها گشوده می‌گردد.

موضوع یگانگی مُحبّ با محبوب تا حدّی است که حتی وقتی محبوب انسان، انسان غیر معصومی هم باشد، نقش آفرین است. شهید مطهری «رحمه الله علیه» می فرمودند طلبه های شاگرد مرحوم آیت الله جلوه آنچنان مجذوب ایشان می شدند که تُن صداهایشان شبیه تُن صدای استادشان می شد. کسی که فرهنگِ محبّت را شناخت و وارد دنیای محبّت شد چیزهایی در شخصیتش ایجاد می شود که در حالت عادی غیر ممکن بود به وجود آید. می فرمودند: ما از شکل راه رفتن بعضی از طلبه ها می فهمیدیم این ها شاگردان مرحوم آیت الله جلوه هستند، ناخودآگاه آنچنان بین آن ها با استادشان اتحاد پیدا می شد که دیگر خودشان را فراموش می کردند، حتی حرکاتشان تحت تأثیر محبّت به استادشان واقع می شد. همان طور که گاهی محبّت فرزندان به پدر و مادر طوری است که شما از تکلم آن جوان متوجه می شوید که فرزند چه کسی است. تا آن جا که ما می خواهیم بگوییم شباهت چهره فرزندان به مادر و پدر، ریشه در توجه و محبّت روح فرزند به مادر و پدر دارد. البته گاهی موانعی در میان می آید که این مسیر درست طی نمی شود. اما به طور کلی عشق موجب یگانگی بین مُحبّ و محبوب خواهد شد، چون موجب اتصال روحی بین آن ها می گردد در نتیجه هر چه را که محبوب دوست می دارد، مُحب هم آن را دوست خواهد داشت. منتها وقتی این مسیر نتیجه ی واقعی می دهد که رسیدن به مطلق کمال از منظر مُحب پنهان نگردد. توصیه به عشقی که عرفا به آن تأکید دارند از همین جهت است و لذا حافظ توصیه می کند:

عاشق شو و نه روزی کار جهان سر آید

ناخوانده نقش مقصود از کارگاه هستی

او تأکید دارد که انسان از طریق عشق، به مقصد اصلی خود که قرب به معبود اصلی است، می‌رسد، ولی همین حافظ می‌گوید:

مردی

ز کَنده ی در خیر پرس

آسرار

کرم ز خواجه ی قنبر پرس

گر

طالب فیض حق به صدقی حافظ

سرچشمه ی

آن ز ساقی کوثر پرس

یا در جایی دیگر می‌گوید:

حافظ اگر قدم زنی در ره خاندان به صدق

بدرقه ی رهِت شود همت شحنه ی نجف

همچنان که مولوی در مورد علی علیه السلام می‌گوید:

ترجمانی

هرچه مارادر دل است

دست گیری هرکه پایش در گل است

مرحبا

یا مجتبی یا مرتضی

ان

تغ جاء القضاء ضاق الفضا

انت

مولی القوم من لا یشتهی

قدردی

كُلًّا لئن لم ینته

می گوید: آنچه در درون قلب عارفان است تو ترجمان آن هستی تا بتوانند واردات قلب خود را درست تحلیل کنند، همچنان که دست گیر کسانی هستی که در مسیر سلوک پایشان در گِل گیر کرده است. خوش آمدی ای برگزیده و ای پسندیده، اگر در صحنه ی هدایت اهل سلوک نباشی، قضا می آید و فضای بندگی را تنگ می کند، تو مولای قوم مسلمانان هستی، حال آن کس که تو را نخواهد و نپذیرد، اگر باز نایستد و از انکارش دست بر ندارد، به کلی هلاک می شود. همچنین که در جای دیگر می گوید:

هست

اشارات محمد المراد

کل

گشاد اندر گشاد اندر گشاد

صد

هزاران آفرین بر جان او

بر

قدوم و دور فرزندان او

آن

خلیفه زادگان مقبلش

زاده اند

از عنصر جان و دلش

ص: ۵۲

در موضوع حُب اهل البیت علیهم السلام که در قرآن و سخنان پیامبر صلی الله علیه و آله بر آن تأکید شده است نه تنها مسیر محبت به پروردگار عملی می شود و انسان می رسد به این که تمام وجودش محبت به خداوند می گردد، بلکه به خودی خود دنیایی خاص در مقابل روح و قلب انسان گشوده می شود که به عنوان نمونه؛ در خبر داریم: سهل بن حنیف انصاری که از دوستان عالی مقام علی علیه السلام بود در کوفه وفات کرد، هنگامی که علی علیه السلام از صفین به کوفه برگشتند سهل بن حنیف وفات کرده بود امام علیه السلام در ضمن سخنانی که در این باره بیان داشتند فرمودند: «لَوْ أَحْيَيْتَنِي جَبَلٌ لَتَهَافَتْ»؛ (۱) اگر کوهی مرا دوست بدارد از هم پاره پاره می شود.

حدیث فوق می رساند که شخصیت اهل البیت علیهم السلام طوری است که اگر کسی بتواند با جنبه ی معنوی آن ذوات مقدسه مرتبط شود آنچنان جذب آن ها می شود و آنچنان محبت به آن خاندان در جاننش شعله می کشد که هرگونه انانیتی در او ذوب می گردد، حتی بدن خود را نمی تواند تحمل کند. همان طور که در قرآن می فرماید: «لَوْ أَنْزَلْنَا هَذَا الْقُرْآنَ عَلَى جَبَلٍ لَرَأَيْنَاهُ خَاشِعًا مُتَصَدِّعًا مِّنْ خَشْيَةِ اللَّهِ»؛ (۲)

اگر این قرآن را بر کوهی فرومی فرستادیم یقیناً آن کوه را از هم پاشیده می دیدی. یا می فرماید: «وَلَمَّا جَاءَ مُوسَى لِمِيقَاتِنَا وَكَلَّمَهُ رَبُّهُ قَالَ رَبِّ أَرِنِي إِلَيْكَ قَالَ لَنْ تَرَانِي

ص: ۵۳

۱- بحار الأنوار، ج ۶۴، ص ۲۴۷.

۲- سوره ی حشر، آیه ی ۲۱.

وَلَكِنْ انظُرْ إِلَى الْجَبَلِ فَإِنَّ الشَّيْءَ مَكَانَهُ فَسَوْفَ تَرَانِي فَلَمَّا تَجَلَّى رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَكًّا وَخَرَّ مُوسَىٰ صِعْقًا فَلَمَّا أَفَاقَ قَالَ سُبْحَانَكَ تُبْتُ إِلَيْكَ وَأَنَا أَوَّلُ الْمُؤْمِنِينَ؛ و چون موسی به میعاد ما آمد و پروردگارش با او سخن گفت عرض کرد پروردگارا خود را به من بنمای تا بر تو بنگرم، فرمود هرگز مرا نخواهی دید لیکن به کوه بنگر پس اگر بر جای خود قرار گرفت به زودی مرا خواهی دید، پس چون پروردگارش بر کوه جلوه نمود آن را ریزریز ساخت و موسی مدهوش بر زمین افتاد و چون به خود آمد گفت تو منزهی به درگاهت، توبه کردم و من نخستین مؤمن به تو هستم.

در آیه ی اخیر می فرماید با تجلی نور پروردگار بر کوه، نه تنها کوه پاره پاره شد، بلکه حضرت موسی علیه السلام نیز مدهوش شد و به کلی خودیت خود را از دست داد و لذا چون به خود آمد عرض کرد، هم اکنون با این حال جدید به سوی تو آمدم و در این مسیر اولین مؤمنین از امت خود گشتم.

علی علیه السلام و اهل البیت علیهم السلام ظاهرشان یک چیز است و باطن آن ها که محبت برانگیز است، چیز دیگری است و افراد خاصی در زمان ائمه علیهم السلام متوجه آن باطن شدند و در مسیر محبت به آن خاندان قرار گرفتند که امثال میثم و کمیل و رشید هجری و سلمان از آن هایی هستند که وارد محبت باطنی نسبت به آن حضرت شدند و از محبت آن ها به حضرت در تاریخ داستان ها نقل شده است تا آن جا که موضوع محبت به علی علیه السلام یک جرم به حساب می آمد و حاکمان اموی محبین آن حضرت را به قتل می رساندند.

موضوع حب اهل البيت عليهم السلام در روایات و تأکید رسول خدا صلی الله علیه و آله بر آن، نشان می دهد که از طریق این حب نتایجی خاص نصیب مسلمانان خواهد شد. در خیر داریم محمد بن بکیر خدمت زید بن علی می رسد و از او می خواهد حدیثی از پدرش حضرت سجاد علیه السلام برایش بگوید و وی می فرماید: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مَنْ أَحَبَّنَا أَهْلَ الْبَيْتِ فِي اللَّهِ - حُسْرًا مَعَنَا وَ أَدْخَلْنَاهُ مَعَنَا الْجَنَّةَ - يَا ابْنَ بَكِيرٍ مَنْ تَمَسَّكَ بِنَا فَهُوَ مَعَنَا فِي الدَّرَجَاتِ الْعُلَى - يَا ابْنَ بَكِيرٍ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى اصْطَفَى مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - وَ اخْتَارَنَا لَهُ ذُرِّيَّةً فَلَوْلَانَا - لَمْ يَخْلُقِ اللَّهُ تَعَالَى الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةَ - يَا ابْنَ بَكِيرٍ بِنَا عَرَفَ اللَّهُ وَ بِنَا عُبِدَ اللَّهُ - وَ نَحْنُ السَّبِيلُ إِلَى اللَّهِ وَ مِنَّا الْمُصْطَفَى وَ الْمُرْتَضَى - وَ مِنَّا يَكُونُ الْمَهْدِيُّ قَائِمٌ هَذِهِ الْأُمَّةَ»؛ (۱)

فرمود پدرم از پدر خود و او از جدش نقل کرد ... هر که ما خانواده را دوست داشته باشد با ما محشور می شود و همراه خود او را به بهشت می بریم. پسر بکیر! هر که چنگ به دامن ما بزند در مقام های عالی بهشت با ما خواهد بود. خدای تعالی محمد صلی الله علیه و آله را برگزید و ما را برای او ذریه قرار داد، اگر ما نبودیم دنیا و آخرت را نمی آفرید. ای پسر بکیر خدا به واسطه ی ما شناخته شد و به واسطه ی ما پرستش گردید، ما راهنمای به سوی خدائیم، از ما خانواده، محمد مصطفی و علی مرتضی است و از ما خواهد بود مهدی و قائم این امت.

ص: ۵۵

همچنین از رسول خدا صلی الله علیه و آله داریم: «من أحبنا أهل البيت حشره الله آمننا يوم القيامة»؛ (۱) هر که ما اهل بیت را دوست داشته باشد، خدا او را روز قیامت ایمن محشور می کند.

این حدیث شریف نشان می دهد که حب امامان معصوم علیهم السلام همه ی محبت هایی را که عامل نزدیکی به آتش است از جان انسان پاک می کند. و لذا حدیث دیگری با جامعیت بیشتر، موضوع را مطرح می فرماید و می گوید: قال رسول صلی الله علیه و آله: «معرفة آل محمد صلی الله علیه و آله: براءة من النار و حب آل محمد صلی الله علیه و آله جواز علی الصراط و الولایة لآل محمد صلی الله علیه و آله: أمان من العذاب»؛ (۲)

شناخت آل محمد صلی الله علیه و آله باعث بیزاری از آتش و دوستی آل محمد صلی الله علیه و آله وسیله ی عبور از صراط و ولایت آل محمد صلی الله علیه و آله سبب ایمنی از عذاب است.

ملاحظه فرمائید قرآن از طریق مودت ذی القربی، چه راهی را در جلو بشر قرار می دهد! چون عشق و محبت اتحاد می آورد، به ما می گوید عشقتان را به این خانواده بیندازید. از آن طرف هم این خانواده را طوری پروانده که در اوج بی نقصی و عصمت اند تا بتوانیم محبت خود را به آن ها بیندازیم تا با محبت به آن ها، دل به جهت نیافتن محبوب ایده آل خود، عقب گرد نکند.

اگر انسان به غیر معصوم عشق بورزد، یا گرفتار عشق سرگردان و وهمی می شود، که محبوب او ربطی به واقعیت ندارد، یا گرفتار عشقی منقطع می گردد که قابل ادامه دادن نیست. ولی در مودت و محبت به اهل

ص: ۵۶

۱- الحکم الزاهره با ترجمه ی انصاری، ص ۱۴۵.

۲- الحکم الزاهره با ترجمه ی انصاری، ص ۱۴۴. ینایع الموده، ۲۲ الغدیر ۱۰ / ۲۷۹.

البيت عليهم السلام هر چقدر آن محبّ جلو برود بیشتر شکوفا می شود و شعله ور می گردد. چون مُحِب، با مَحْبُوبی متحد می شود که در اوج کمال انسانی است و حقیقت ایده آل اوست. و چون حال و هوای محبوب به مُحِب منتقل می شود، با مودت به اهل البيت عليهم السلام، نحوه ای از عصمت و پاکی در قلب انسان جاری می گردد و این شروع ارتباط حقیقی با خدا خواهد شد و محبت به خدا آن طور که حق محبت است در جان مُحِبّ اهل البيت عليهم السلام جریان می یابد، این است سرّ آن که با محبت به اهل البيت عليهم السلام راه محبت به خدا به قلب انسان باز می شود که البته در مباحث آینده إن شاء الله باز به این موضوع می پردازیم.

مصادق واقعی عشق

چقدر خوب است که عزیزان متوجه شوند به راحتی نمی توان به محبت به خدا دست پیدا کرد و از وسیله هایی که خداوند نیز بر آن تأکید دارد غافل ماند. می فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ وَجَاهِدُوا فِي سَبِيلِهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ»؛ (۱)

ای کسانی که ایمان آورده اید تقوای الهی پیشه کنید و جهت قرب به او وسیله ی مخصوص آن را به دست آورید، و در راه رسیدن به او تلاش و جهاد کنید، باشد که رستگار شوید.

حضرت کاظم علیه السلام در تفسیر آیه ی فوق در راستای به دست آوردن وسیله جهت قرب الهی می فرمایند: یعنی طاعت و عبادت و ترک معصیت،

ص: ۵۷

پس از معرفت به امام و پیروی از او. و علی بن ابراهیم در تفسیرش می گوید معنی آیه این است که به واسطه ی امام و به وسیله ی او به خدا نزدیک شوید. (۱) اگر این نکته به خوبی روشن شود که راه ارتباط با خدا انسان های کاملی هستند که عین انسانیت می باشند، آن وقت جایگاه محبت به اهل البیت علیهم السلام و نتایج آن به خوبی روشن می شود.

با دقت در آیات مربوط به اهل البیت علیهم السلام می توان متوجه شد که عشق به خدا به غیر از طریق اهل البیت علیهم السلام محال است، وقتی این موضوع به خوبی روشن شد، ثابت می شود که مدعیان عشق به خدا که از مسیر محبت به اهل البیت علیهم السلام غافل اند، متوجه نیستند که واقعاً به خدا عشق ندارند. به قول حافظ: «عشق داند که در این دایره سرگردانند» چون عشق از قلب ریشه می گیرد و قلب با نظر به جلوه ی عینی محبوب به آرامش می رسد، جلوه هایی که در خیال ظاهر می شوند و لذا تا مصداق واقعی عشق تجسم نیابد، عشق محقق نمی شود و رابطه ی انسان با خدا در حدّ مفهوم عقلی باقی خواهد ماند و به دلدادگی منجر نمی گردد ولی وقتی محبوب مصداق پیدا کرد امکان تعلق قلبی به آن فراهم می گردد و لذا رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «مَنْ رَأَى فَقَدْ رَأَى الْحَقَّ»؛ (۲) هر کس مرا ببیند خدا را دیده است. یعنی آن حضرت آیت کاملی از خداوند هستند که امکان انتقال به خداوند را به بیننده ی آن حضرت می دهد و از طرفی باید خود حضرت

ص: ۵۸

۱- بحار الأنوار، ج ۶۷، ص ۲۷۱.

۲- بحار الأنوار، ج ۵۸، ص ۲۳۵.

دوست داشتنی باشند، تا معشوق همسرخ عاشق باشد و بتواند نیاز عاشق را به عنوان وجود برین عاشق رفع کند.

از شخصیت های مشهوری که در مقام حبّ فی الله سرآمد عارفان تاریخ به شمار می آید جناب عمر بن علی حموی مصری مشهور به «ابن فارض»، عارف بزرگ قرن هفتم هجری است. (۱)

وی در شرح احوالات خود می گوید:

ذَهَبَ

الْعُمُرُ ضِيَاعًا وَأَنْقَضَى

بِاطِلًا

إِذْ لَمْ أَفْزِ مِنْكُمْ بِشَيْءٍ

غَيْرِ

مَا أُوْلِيْتُ مِنْ عَقْدِي وَلَا

عِثْرِهِ

الْمَبْعُوثِ حَقًّا مِنْ قُصَيِّ

یعنی؛ عمر من ضایع و باطل گشت، چرا که به هیچ وجه به حقیقت شما نرسیدم و کامیاب نشدم. غیر از عقد و گره ی ولایت عترت برانگیخته شده ی به حق از اولاد قُصَیِّ (عترت و خاندان محمد بن عبدالله... ابن قُصَیِّ) که آن به من رسیده است.

یعنی؛ نتیجه یک عمر سیر و سلوک الی الله، وصول به ولایت عترت طاهره است که به صورت بخشش به من عطا شده و من از آن کامیاب و فایز گردیده ام. (۲)

این نشان می دهد که اگر سیر و سلوک و حبّ فی الله از حبّ اهل البیت علیهم السلام هم شروع نشود اگر سیر و سلوک خالص باشد بالاخره به حبّ آن ذوات مقدسه می انجامد تا سالک بتواند نتیجه ی کار خود را بیابد.

ص: ۵۹

۱- در مورد مقام ابن فارض به مقدمه ی عالمانه ی مرحوم استاد سیدجلال الدین آشتیانی بر کتاب «مشارق الدراری» شرح تائیه ی ابن فارض رجوع فرمایید.

۲- دیوان ابن فارض، ص ۲۱۹. کتاب «روح مجرد»، از آیت الله حسینی تهرانی، ص ۳۲۸.

انسان به خود برتر و آرمانی خود عشق می ورزد و به همین جهت در اصلاح خود تلاش می کند، حال وقتی با امامان معصوم علیهم السلام مرتبط شود به یک نحو به خود برتر خود نظر کرده و به آن عشق می ورزد. زیرا در عشق، خودی غیر از خود معمولی در وسط است و شور عشق از این جا شروع می شود، حال وقتی امامان معصوم علیهم السلام تجسم عینی خود برتر انسان بودند و انسان توانست از این زاویه به آن ها نظر کند، چون هم ما انسانیم و هم آن ها، ولی آن ها انسان های بی نقص اند، نظر به آن ها عین نظر به خود برترمان است و عشق رسیدن به خود برتر، همان عشق به آن ها خواهد بود و معنی عشق به اهل البیت علیهم السلام که دریچه ی عشق به حضرت حق است، فعلیت خواهد یافت و می فهمیم جایگاه ذکر «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَي مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ»؛ جایگاه نظر به محبوبانی است که از دریچه ی آن ها راه ارتباط با محبوب حقیقی گشوده می شود که مقصد و مقصود برین هر انسانی است، به همین جهت حضرت ثامن الائمه علیه السلام می فرمایند: صلوات بر محمد و آل محمد معادل تسیح و تهلیل و تکبیر است. (۱)

ذکر صلوات بر محمد و آل محمد به قلب ها جهت می دهد تا اسماء الهی را در آینه ی جمال اهل البیت بنگرد. از خدا تقاضا می کنی؛ سلام و صلوات را بر محمد و آل او ارزانی

ص: ۶۰

دار زیرا آن‌ها جان و قلب ما هستند و عملاً از طریق صلوات بر محمد و آل محمد نظر جان را به قلّه‌ی وجود اصلی خود سیر داده ایم. (۱)

خدایا! وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله و امامان علیهم السلام را شناختیم، متوجه شدیم تو چقدر بر بندگانت محبت داشتی که چنین انسان‌هایی را برای هدایت بشر خلق کردی و تو چقدر به بندگانت محبت داشتی که به آن‌ها دستور دادی به اهل البیت پیامبرت محبت بورزند. خداوند می‌خواست نتیجه‌ی مودت به ذی القربی این شود که انسان‌ها را با پای دل به سوی خودش بکشاند.

علامه‌ی طباطبایی «رحمه الله علیه» در غزلی همین مضمون را با خدا در میان گذارده اند که؛ خدایا! من را متوجه این خانواده کردی تا تو را بیابم، با مودت به آن‌ها چیزهایی به دست آوردم که اصلاً خودم نمی‌توانستم به صرف عبادت به دست بیاورم، می‌گویند:

من به سرچشمه‌ی خورشید نه خود بردم راه

ذره‌ای بودم و مهر تو مرا بالا برد

من خس بی سرو پایم که به سیل افتادم

او که می‌رفت مرا هم به دل دریا برد

خودت آموختی ام (مهر) و خودت سوختی ام

با برافروخته رویی که قرار از ما برد

اگر آن برافروخته رویان در گاه خودت نبودند و دستور مودت به این خانواده را به ما نمی‌فرمودی و مهر به آن‌ها را به ما آموزش نداده بودی، هنوز همان خس بی سرو پا بودیم.

ص: ۶۱

۱- برای بررسی بیشتر در مورد جایگاه صلوات بر محمد و آل محمد علیهم السلام و نقش آن در تعالی روح انسان به کتاب «صلوات بر پیامبر صلی الله علیه و آله؛ عامل قدسی شدن روح» از همین مؤلف رجوع فرمایید.

«من به سرچشمه ی خورشید نه خود بردم راه» یعنی ای خدا! من اصلاً نمی توانستم محبت به تو را بفهمم، به من راه عملی یاد دادی، یاد دادی به اهل البیت علیهم السلام محبت و مودت بورزم، ناگهان از همه ی منیت ها سوختم و دیدم با تمام وجود با تو روبه رو شدم، این نیز از مهر تو به ما بود که فرمودی به اهل البیت علیهم السلام مهر بورزیم، و همین مهر بود که مرا بالا برد.

من خس بی سرو پایم که به سیل افتادم

او

که می رفت مرا هم به دل دریا برد

خود را در مسیر حیات و ممات اهل البیت علیهم السلام قرار دادم، یک مرتبه خود را در دریای بندگی تو یافتم، چقدر خوب خس بی سرو پا را به دریای بندگی خود آوردی.

خودت آموختی ام مهر و خودت سوختی ام

با برافروخته رویی که قرار از ما برد

یعنی تو آمدی کسانی را که مظهر محبت به تو بودند به من نشان دادی و از این طریق چه راه های به ظاهر غیر قابل فتح را بر من گشودی، حالا- می فهمیم چرا به ما فرمودی: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ»؛ (۱) ای مؤمنان تقوای الهی پیشه کنید و برای رسیدن به خدا وسیله ی آن را جستجو نمایید. فرمودی با مودت و محبت به این وسیله ها، راه رسیدن به خدا را ممکن و شیرین کنید. پس به گفته ی حافظ:

عالم از ناله ی عشاق مبادا خالی

که خوش آهنگ و فرح بخش نوائی دارد

فراموش نفرمائید اگر خداوند به ما فرمود مودت و محبت نزدیکان پیامبر را پیشه کنید، مسلم دلی برای ما خلق کرده که جای این محبت

ص: ۶۲

است، باید نگذاریم با محبت های دروغین از این اصیل ترین محبت محروم شویم.

اگر فرهنگ اهل البیت علیهم السلام در حدّ یک احساسات منهای حکمت معرفی شود به آن فرهنگ جفا شده است و اگر آن فرهنگ در حدّ استدلال های منهای شور و محبت قلبی معرفی گشت، حقیقت آن در حجاب رفته و در هر دو حال راه دینداری حقیقی گم می شود.

آیا دعاهایی که از طریق امامان معصوم علیهم السلام مطرح شده نشانه ی وجود دل های عاشقانه ای نیست که در اوج محبت به حق اند و به ما فرمود با مودت به آن ها از آن عشق محروم نگردید؟ حال و هوای خاصی در دعاهای مربوط به ائمه علیهم السلام هست که نشان می دهد صاحبان اصلی این دعاها تماماً در عشق به حق بوده اند و خداوند به ما راه نشان داده است که می فرماید؛ دل های خود را به آن ها بدهید، آن هایی که تمام دل خود را به خدا داده اند. اگر عالی ترین عشق به خدا در میان نبود، هرگز چنین دعاهایی از قلب مبارک اهل البیت علیهم السلام صادر نمی شد، پس آن ها عین عشق به خدایند و هر کس هر اندازه می خواهد در عشق به خدا وارد شود باید از راه مودت و محبت به آن ها وارد آن وادی گردد(۱).

تاقاعده ی «واصل» و «تابع» محقق گردد و ما به عنوان تابعان آن هایی که خود وصل به حق اند، از نور آن ها بهره مند گردیم. إن شاء الله.

ص: ۶۳

۱- همان طور که هر کس خواست از تری و رطوبت بهره مند شود باید از عین تری که آب است آن تری را بگیرد.

در یک جمع بندی می توان نکاتی را که در این جلسه عرض شد به صورت زیر بیان کرد:

۱- با دقت در آیات قبل از آیه ی «مَوَدَّةٌ فِي الْقُرْبَى»، موضوع نتیجه ی کار مومنانی که عمل صالح انجام داده اند را به عنوان «فضل کبیر» مطرح می فرماید و سپس مَوَدَّةٌ فِي الْقُرْبَى را به عنوان اجر رسالت پیش می کشد تا معلوم شود فضل کبیر و روضات جنّات از طریق آن مَوَدَّةٌ محقق می شود.

۲- علامه طباطبایی «رحمه الله علیه» با ربط آیاتی که در آن ها موضوع اجر رسالت مطرح می شود روشن می کنند که مَوَدَّةٌ به اهل البیت علیهم السلام برای آن است که آن عزیزان مرجع علمی و عامل هدایت جامعه باشند و تذکر می دهند که این محبّت، محبّت فی الله است و نه محبّت عاطفی به خانواده ی پیامبر صلی الله علیه و آله از آن جهت که فرزندان پیامبرند.

۳- علامه طباطبایی «رحمه الله علیه» با دقت در آیه ی «قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِلَّا مَنْ شَاءَ أَنْ يَتَّخِذَ إِلَىٰ رَبِّهِ سَبِيلًا»؛ (۱) به زیبایی تمام روشن کردند اجر رسالت پیامبر صلی الله علیه و آله باید شخصی باشد که آن شخص می خواهد راه به سوی پروردگارش را اتخاذ کند و چنین کسی نمی تواند یک مسلمان معمولی باشد و لذا اجر رسالت آن حضرت باید انسان های معصومی باشند که شایسته ی اتخاذ راه به سوی پروردگارشان می باشند.

۴- به شرایط تحقق عملی محبت پرداخته شد که آن محبت فقط از طریق محبت به انسان های معصوم محقق می شود و گرنه انسان در

ص: ۶۴

محبت های وَهْمی متوقف می گردد و از نظر به خدا از طریق مظاهری که جمال حق را می نمایانند محروم می شود.

۵- تا اندازه ای به سخن امام صادق علیه السلام پرداختیم که فرمودند: «نَحْنُ وَاللَّهِ أَسْمَاءُ الْحُسْنَى»؛ و جا دارد در جلسات آینده بیش از پیش بدان پرداخته شود.

۶- به موضوع طهارت تکوینی اهل البیت علیهم السلام پرداخته شد و جایگاه این طهارت در هستی تا اندازه ای روشن شد و این که چرا هر کس بخواهد در موطن انسانی به طهارت برسد باید از طریق آن ذوات مقدسه راه خود را پیدا کند.

۷- در این جلسه به طور مختصر به موضوع اتحاد بین مُحَبِّ و محبوب پرداخته شد و به معجزه ی محبّت و مودّت در کربلا اشاره گشت تا این شاءالله در جلسات آینده راه های فهم عمق موضوع محبّت گشوده شود.

۸- با توجه به روایت حضرت صادق علیه السلام به موضوع فنای آن ذوات مقدسه در اراده ی پروردگار به صورت گذرا اشاره شد و این که با محبت به بندگانی که به طور کامل فانی در حق اند می توان راه فنای فی الله را طی کرد.

۹- روشن شد چرا رسول خدا صلی الله علیه و آله به ابن عباس می فرمایند: «إِنَّ اللَّهَ لَا يَقْبَلُ مِنْ عَبْدٍ حَسَنَةً حَتَّى يَسْأَلَهُ عَنْ حُبِّ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ»؛ خداوند هیچ حسنه ای را از بندگان قبول نمی کند مگر این که از حبّ علی علیه السلام از آن ها سؤال کند. و امیدوار هستیم در جلسات آینده راز این نکته ی بسیار مهم برای عزیزان روشن گردد.

۱۰- از زیباترین محبت سخن به میان آمد و این که انسان دوست دارد به محبتی دست یابد که حتی بدن او در میان نباشد و لذا امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: «لَوْ أَحْبَبْتَنِي جَبَلٌ لَتَهَافَتُ» اگر کوهی مرا دوست بدارد از هم پاره می شود.

۱۱- از نقش محبت به اهل البیت علیهم السلام و آرامشی که در قیامت به همراه می آورد تا حدی سخن گفته شد، به امید آن که راز این محبت که مصداق واقعی عشق است در جلسات آینده روشن شود.

«والسلام علیکم ورحمہ اللہ و برکاتہ»

ص: ۶۶

جلسه ی دوم: معنی مودت و ولایت اهل البیت علیهم السلام

اشاره

ص: ۶۷

{قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى} (۱)

ای پیغمبر به این مردم بفرما: در ازای این رسالتی که من برای شما آوردم، هیچ اجری نمی خواهم جز این که موَدّت نزدیکیان را در خودتان ایجاد کنید.

مقدمات بحث بحمدالله در جلسه ی قبل گذشت، امیدوارم که آن مقدمات در ذهن عزیزان بماند تا این شاءالله نتایج بعدی حاصل شود.

محور بحث در این جلسه بر روی نیاز قلب به دوست داشتن انسان های کامل است و این که اگر به این نیاز درست جواب داده نشود انسان سرخورده می گردد و دوست داشتن که ضروری ترین بُعد زندگی است خاموش می شود، سپس ذهن عزیزان متوجه برکات محبّت به اهل البیت علیهم السلام در قیامت و حیات ابدی می شود و این که چرا گفته شده؛ «برای مؤمن هیچ لذّتی به اندازه ی مرگ نیست». بعد از آن به این موضوع می پردازیم که محبّت در انسان وقتی به نتیجه می رسد که آن محبّت «جامعیت» داشته باشد و نظر به محبوبی شود که همه ی کمالات انسانی در او جمع است.

ص: ۶۹

موضوع مهم این جلسه محبت به خدا از طریق محبت به اهل البیت علیهم السلام است تا از آن طریق «عشق» از حالت مفهومی به حالت مصداقی سیر کند.

بعد از آن به تفاوت محبوب های وَهْمی با محبوب های حقیقی و نقش هر کدام می پردازیم که لازم است با دقت کامل آن را دنبال فرمایید.

جایگاه خیال و رابطه ی آن با عشق موضوع بسیار مهمی است که سعی شده تا حدّ ممکن عزیزان متوجه این امر بگردند.

تذکری هم راجع به جایگاه عرشی و نوری اهل البیت علیهم السلام داده شده و این که باید سعی شود نظرها متوجه این جایگاه باشد و از همه مهم تر باید تلاش کرد که ذوات مقدس اهل البیت علیهم السلام از جایگاه عرشی خود بر جان ما اعمال ولایت نمایند و جان ما را تدبیر کنند و در آخر به شرایطی توجه شده که امکان اعمال ولایت انسان کامل را بر جان انسان فراهم می کند.

اساسی ترین نیاز

در جلسه ی قبل عرض شد خداوند در قرآن به پیامبر صلی الله علیه و آله می فرمایند بگو: «...فَمَا سَأَلْتُكُمْ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِي إِلَّا عَلَى اللَّهِ...»؛ (۱) من هیچ اجری از شما نمی خواهم، همانا اجر من بر خدا است. پس معلوم است این اجری که در سوره ی شوری در رابطه با «مَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى» مطرح می فرماید، برای رسول خدا صلی الله علیه و آله نیست، بلکه همان طور که قرآن می فرماید برای ماست. و در همین راستا به پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود بگو: «قُلْ مَا سَأَلْتُكُمْ مِنْ أَجْرٍ فَهُوَ

ص: ۷۰

لَكُمْ»؛ (۱) این اجری که در قرآن در رابطه با اجر رسالت مطرح شده برای خود شماست، و باز یادآوری می‌کنم که روشن شد خداوند محبت ما را به چیزی می‌اندازد که نتیجه‌ی آن محبت رسیدن به عالی‌ترین محبوب باشد که آن قرب به خودش است و «إِنْ شَاءَ اللَّهُ غَفَلْتُ نَفْرَمُودَةٌ أَيْدٍ كَمَا فِي مَحَبَّتِي، مَحَبَّتِي أَيْ دِينٍ وَ دِينِ دَارِي بِرَأْيِ إِنْسَانٍ مِي كَرْدَدُ وَ بَه هَمِين جَهْت خَدَاوَنَدُ دَر آيَه ي مَورِد بَحْثُ دَر سُورَه ي شُورِي مِي فَرْمَايِدُ نَتِيَجَه ي نَهَائِي دِينْدَارِي بَه عَنَوَانِ اَجْرِ رَسَالَتِ بَايِدُ مَحَبَّتِ بَه كَسَانِي بَشُودُ كَه خَدَاوَنَدُ بَرَايِ اَن هَا عَصْمَتِ وَ طَهَارَتِ مَحْضِ رَا اِرَادَه كَرْدَه اَسْت وَ فَرْمُودُ: «أَنَّمَا يَرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يَطْهِّرَكُم تَطْهِيراً»؛ (۲) خداوند اراده کرده از شما اهل البيت هرگونه آلودگی را پاک کند و شما را به تطهیری خاص مطهر نماید. خداوند در راستای هدایت انسان‌ها از یک طرف معصومین علیهم السلام را پرورانده، از طرف دیگر کشش وجودی هر انسانی را تماماً به سوی آن‌ها که عالی‌ترین شخصیت ممکن می‌باشند قرار داده و نیز خود دین گفته است که نتیجه‌ی نهایی دینداری، محبت ذی‌القربی است. پس در واقع آیه‌ی: «قُلْ لَا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى» عالی‌ترین و همه‌جانبه‌ترین و وسیع‌ترین نیاز انسان را به او گوشزد می‌کند.

ص: ۷۱

۱- سوره ی سبأ، آیه ی ۴۷.

۲- سوره ی احزاب، آیه ی ۳۳.

لازم است مقدماتی که عرض شد دائماً در ذهن عزیزان باشد چون وقتی انسان بخواهد قلب خود را سیر بدهد باید بداند حقیقتاً قلب چه چیزهایی را دوست می دارد، ما نمی توانیم به قلب خود بگوییم چه چیزی را دوست بدارد و چه چیزی را دوست ندارد، ما فقط می توانیم به قلب کمک کنیم تا در شناخت مصداق ها فریب نخورد و جایگزینی غلط انجام ندهد، به این معنا که جای چیزی را که به دنبال آن است به غلط به چیز دیگری ندهد. قلب همیشه پاکی و حقیقت را می خواهد و همیشه تعالی را دوست دارد، ممکن است مصداق پاکی و حقیقت را به شکلی غلط به او معرفی کنیم.

به قلب نمی توان گفت آنچه را نفس اماره ی من می خواهد بپذیر، اما می شود قلب را از صحنه ی زندگی بیرون کرد و نفس اماره را جایگزین آن کرد. از طرفی آدم ها با قلبشان زندگی می کنند نه با عقلشان و لذا اگر قلب در صحنه نباشد، زندگی در صحنه نیست. به همین جهت پدرانی که خیلی جدی و منظم و حسابگر باشند در خانواده شان خیلی موفق نیستند، مگر این که در عین منظم بودن، با محبت و مدارا کارها را جلو ببرند. اگر در کنار عقل و استدلال، قلب انسان ها در میان نباشد انسان ها نمی توانند زندگی کنند، خیلی زود دلمرده می شوند. در همین راستا اگر دین به مودت کشیده نشود شور و نشاط در دین داران پیش نمی آید و اگر هم به سوی مودت سیر کند باید این مودت در مسیر صحیحی مدیریت شود تا قلب اغفال نگردد. همان طور که وقتی عشق های سرگردان را به جای

عشق های حقیقی بگذاریم بعد از مدتی آثار منفی و سرخوردگی های انتهایی اش ما را آزار می دهد و احساس می کنیم در عشق شکست خورده ایم، اگر موَدّت «فی القربی» را درست مدیریت نکنیم به آن نتیجه ی فوق العاده ارزشمندی که در پی دارد نمی رسیم.

در عشق های سرگردان انگیزش اصلی گرایش به یافتن محبوبی متعالی و بی نقص است ولی در مصداق آن اشتباه می شود. هر انسانی احساس می کند نیاز به دوست داشتنی عمیق و کامل و ناب دارد و جهت جواب گویی به آن می خواهد کسی یا چیزی را دوست داشته باشد که بتواند تمام وجودش را خرج آن کند، اما آن عشق و محبت را خرج کسی یا چیزی می کند که مصداق واقعی آن محبت ناب نیست و لذا چیزی نمی گذرد که دچار سرخوردگی می شود.

عشق هایی که مصداقش غلط باشد، موجب بی جواب ماندن میل به محبت ورزی فطری می شود، در آن صورت جواب محبت ورزی را درست نداده ایم. همان طور که گاهی ما جواب تشنگی مان را غلط می دهیم و به جای این که آب بخوریم، شربت می خوریم و تشنگی مان را بی جواب می گذاریم و خود را کلافه می کنیم بدون آن که بفهمیم علت این کلافگی چیست.

میل به محبت ورزیدن ناب در هر انسانی هست اگر درست جوابش را ندهد، سرخورده می شود و احساس بی ثمری می کند. خدا محبت را در جان ما گذاشته است تا ما را به عالی ترین شکل زندگی برساند ولی اگر آن محبت را سرگردان کردیم و سعی نکردیم مصداق آن را درست

انتخاب کنیم، ابتدا متوجه موضوع نمی شویم ولی بعد از مدتی احساس می کنیم هیچ نتیجه ای نگرفته ایم در حالی که می توانستیم از طریق درست به کار بردن محبت فطری نتایج فوق العاده ای به دست آوریم.

اگر محبت به اهل البیت علیهم السلام دارای نتیجه ی کمی بود خداوند آیه ی مربوطه را با این سبک و سیاق نمی آورد و این چنین تأکید نمی فرمود که مسلمانان باید همه ی اجر رسالت را با مودت اهل البیت علیهم السلام جواب دهند. مسئله باید خیلی مهم باشد، زیرا مهم ترین مسئله برای بشر، هدایت بشر است و این مهم با ارسال پیامبر صلی الله علیه و آله محقق می شود و حال در راستای ارسال پیامبر صلی الله علیه و آله و هدایت بشر می فرماید: نتیجه و ثمره ی این مهم ترین مسئله، با مودت به اهل البیت علیهم السلام به بار می نشیند و تأکید می فرماید که ای پیامبر بگو این رسالت باید به مودت نزدیکان ختم بشود و گرنه نتیجه ی مطلوب نصیب شما نمی شود.

اگر دوست داشتن در انسان بمیرد

مودت و دوست داشتن را در جان ما گذاشتند تا محبوب مان را پیدا کنیم و به ثمره ای متعالی برسیم، در این راستا اولین ضرر بزرگ وقتی پیش می آید که با محبوب هایی به سر ببریم که کمالات مطلوب ما را در خود نداشته باشند و ما متوجه آن نباشیم و عملاً از ثمره ی فراوان به سربردن با محبوب واقعی محروم شویم. ضرر دوم پیدانکردن محبوب واقعی، سرخوردگی در محبت و مودت است که آسیب های فراوانی به بار

می آورد، زیرا در آن صورت دوست داشتن در انسان می میرد و وای اگر دوست داشتن در انسان بمیرد.

خداوند به انسان یک عقل منطقی و استدلالی داده است. این عقل باعث می شود که خدا را پیدا کند. اگر عقل را درست به کار ببرد به وجود خدا می رسد. ولی خدا علاوه بر عقل، یک دل هم به او داده است. همان که به ما عقل داد تا به وجود خدا پی ببریم، یک دل هم به ما داده است که بتوانیم به خدا عشق بورزیم. از آن طرف دل برای عشق ورزیدن نیاز دارد که صورت محبوب خود را در خیال خود متعین کند. تا آن محبت در حدّ مفهوم انتزاعی نماند و با توجه به صورتی که حکایت از او دارد دل را متوجه او نماید. ممکن است هنوز این سؤال برای عزیزان باشد که به چه دلیل عشق ورزیدن به خدا، واسطه می خواهد؟ در این مرحله از بحث ممکن است عواطف و احساسات با اصل موضوع مخلوط شود و آن طور که لازم است موضوع روشن نگردد و پایه های بحث محکم نگردد و اگر پایه ی این مباحث محکم نباشد، مسئله ای که فوق عقل است، به نام عشق و محبت، تبدیل می شود به مسئله ای که دون عقل است یعنی احساسات، در آن صورت نه تنها نتایج لازمی را که می توان به دست آورد از دست می دهیم، بلکه ممکن است تحت عنوان محبت به اهل البیت علیهم السلام به آفاتی دچار شویم که در نتیجه ی آن، چیزی که باید وسیله ی صعود ما باشد عامل سقوط ما گردد.

عرض شد که ما یک عقل منطقی و استدلالی داریم که باید از آن در جایش استفاده کرد ولی نباید غفلت کنیم که خداوند استعداد دیگری هم

در ما نهاده است، که آن فوق عقل استدلالی است، آری عقل استدلالی ادعایش زیاد است و فکر می کند برای همه ی زندگی ما کافی است ولی ما نباید غفلت کنیم که استعداد بالاتری هم داریم، به قول حافظ:

عقل می گفت که دل منزل و مأوی من است

عشق خندید که یا جای تو یا جای من است

عشق نمی خواهد عقل را نفی کند، بلکه متذکر می شود که همیشه تو نمی توانی میدان دار باشی. عقل اگر خواست همه میدان زندگی را بگیرد، عشق روشن می کند که نمی تواند و برای بعضی از مراحل کم می آورد. به قول حافظ:

عقلان

نقطه ی پرگار وجودند ولی

عشق

داند که در این دایره سرگردانند

اگر انسان جای عشق را در زندگی باز نکند و اگر این عشقی که خداوند در جان انسان گذاشته به صحنه ی زندگی نیاورد، احساس کمبود می کند.

برکات محبت به انسان های متعالی

هر چند عقل می تواند مصداق های محبت را بشناسد ولی خودش به تنهایی کافی نیست که راه را تا آخر برود. اگر مصداق های واقعی محبت ورزیدن را درست نیابیم و محبت ورزیدن خود را سرگردان کنیم و دل را به مصداق درست محبت راهنمایی نکنیم، عشق ورزیدن خود را ضایع کرده ایم و اینجاست که انسان دوست داشتن خود را گم می کند چون نمی فهمد چه چیز را و چه کس را باید دوست داشت.

ص: ۷۶

خداوند به پیامبرش صلی الله علیه و آله فرمود: «قُلْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى»؛ (۱) به مردم بگو: اگر می خواهید جواب مناسب به رسالت من بدهید و دینداری خود را از طریق رسالت من به انتها برسانید، باید آن دینداری را در مسیر محبت به نزدیکان من قرار دهید. در واقع از آیه برمی آید که اگر دینداری به محبت نزدیکان پیامبر علیهم السلام کشیده نشود، به انتها نرسیده است. این بدین معنی است که مکتب محبت باید مکتب ما بشود، ولی محبت به انسان های متعالی! زیرا از یک طرف انسان های متعالی، نمایش جنبه ی متعالی وجود انسان ها هستند، و از طرف دیگر آیات کامل اسماء حسنا ی پروردگار و نمایش محبوب و معبود انسان هایند.

خداوند می فرماید این افراد خاص، انسانند ولی انسان های معصوم، از خانواده ی توحید نبوی هم هستند. (۲)

به این ها باید مودت پیدا کنید، نتیجه اش چه می شود؟ نتیجه اش این می شود که اولاً: مودت و محبت ما سرگردان نمی گردد، ثانیاً: زندگی به ثمره ی لازمه ی خود دست می یابد. چون بدون مودت به نزدیکان پیامبر صلی الله علیه و آله اصلاً هنوز میوه ی دینداری به دست نیامده است.

ما باید از طریق تدبیر در آیات قرآن یقین پیدا کنیم که اهل البیت علیهم السلام وجودات مقدس متعالی هستند، انسانی هایی که جز ظهور مشیت الهی در

ص: ۷۷

۱- سوره ی شوری، آیه ی ۲۳.

۲- در زیارت جامعه وقتی به امامان سلام می دهیم می گوئیم: «السَّلَامُ عَلَيْكُمْ يَا أَهْلَ بَيْتِ النَّبِيِّ» سلام بر شما که خانواده ی نبوت هستید. التفات بفرمایید؛ نمی گوئیم شما فرزندان پیامبر هستید، بلکه متوجه ایم که آن ها در منزل نبوت یعنی جایگاه ارتباط با عالم غیب قرار دارند.

صحنه ی شخصیت شان نیست و لذا خودشان در این رابطه می فرمایند: «إِنَّ قُلُوبَنَا أَوْعِيَهُ مَشِيَّتِ اللّٰهَ، فَإِذَا شَاءَ شِئْنَا»؛^(۱)

قلب های ما ظرف خواست و مشیت الهی است، هر وقت او چیزی را خواست، ما نیز همان را می خواهیم. وقتی در وصف رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید: «عَبْدُهُ» او بنده ی خداست، یعنی آن حضرت تمام ابعاد وجودی خود را تحت حکم معبودش قرار داده است لذا رکوعش ظهور نور عبودیت خداست، رکوع و سجود ایشان مثل رکوع و سجود ما نیست که نفسانیت ما آن را کدر کرده و انگیزه های دنیایی در آن وارد شده باشد و به همین جهت این رکوع ها آن رکوعی نیست که عبودیت محض حق از آن ظاهر شود و در همین رابطه به ما توصیه می کنند رکوع تان را به رکوع امام زمان عجل الله تعالی فرجه وصل کنید تا با نور رکوع آن عبد صالح، رکوع تان رکوع شود یا می فرمایند: اگر به زیارت ثامن الائمه علیه السلام رفتی به نیابت امام زمان عجل الله تعالی فرجه به زیارت برو تا از منظر جان مبارک آن حضرت زیارت کنی، ممکن است در ابتدای امر نتوانیم در عمل برای به کار بردن این توصیه کاری بکنیم و قلب خود را آنچنان به امام زمان عجل الله تعالی فرجه نزدیک کنیم که به نیابت آن حضرت زیارت کنیم، ولی وقتی اراده می کنیم که به نیت آن حضرت زیارت نماییم، همین اندازه هم موجب می شود تا اتصال بهتری بین قلب ما و امامان معصوم علیهم السلام واقع گردد و فردای قیامت نتایج آن برایمان معلوم می شود. گاهی در عبادت، شوریو حالی برای انسان پیش می آید، ولی چیزی نمی گذرد که آن شور می رود ولی دوباره در پیری ممکن است آن شور و

ص: ۷۸

۱- سید حسین بروجردی، صراط مستقیم، ج ۳، ص ۳۷۴.

حال برگردد. گفت: «سر پیری جوان شدن عشق است» ممکن است در هنگام پیری هم همه ی آن حال برنگردد ولی بالأخره بعد از مرگ که همه ی عوامل غفلت مرتفع شد، آن حالات به عالی ترین شکل در جان ما ظاهر می شود و در آن عالم اراده ی اتصال به رکوع و سجود و زیارت ذوات مقدسه ی معصومین علیهم السلام کار خود را خواهد کرد.

نتایج محبت به اهل البیت علیهم السلام در قیامت

محبت واقعی اهل البیت علیهم السلام در این دنیا سراغ احدی نمی آید، اصل این محبت در عالم قیامت ظاهر می شود، وقتی پرده عقب رفت آدم می بیند عجب من سال ها به دنبال ذره ای از این محبت به ذریه ی پاک پیامبر صلی الله علیه و آله بودم و حالا به دریایی از محبت رسیدم. عمده آن است که بتوانیم آن خانواده را بشناسیم و محبت خود را به طرف آن ها سوق دهیم.

در آن دنیا با برطرف شدن موانع محبت ندا سر می دهی: ای مظاهر عبودیت خدا! من سال ها به دنبال این بودم که به سایه ی محبت وجود مقدس شما متصل شوم ولی نان و آب و حواشی زندگی مانع می شد حالا که از آن ها فارغ شدم می بینم آن محبتی که در دنیا به شما داشتم چقدر خوب نتیجه داد. از حضرت صادق علیه السلام هست که به یکی از یارانسان به نام عقیبه می فرماید: خداوند در قیامت از بندگان اعمالشان را نمی پذیرد مگر بر آن مبنایی که شما شیعیان بر آن مبنا هستید، شما در حین احتضار واقعیت حرف های ما را می بینید و چشمتان روشن می شود. پس از آن که جناب عقیبه سؤال می کند و اصرار می نماید چه چیزی را می بینیم

می فرمایند: آن دو را می بینید. می پرسد آن دو کیستند؟ می فرمایند: رسول خدا صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام. سپس حضرت ادامه می دهند که «یا عَقْبَهُ لَنْ تَمُوتَ نَفْسُ مُؤْمِنُهُ أَبَدًا حَتَّى تَرَاهُمَا» هیچ انسان مؤمنی نیست که بمیرد و آن دو را نبیند. آن دو بر آن مؤمن که رحلت کرده وارد می شوند، پس رسول خدا صلی الله علیه و آله بالای سرش می نشیند و علی علیه السلام نزدیک پایش، پس رسول خدا صلی الله علیه و آله به او می گوید: ای ولی خدا! بشارت باد ترا! من رسول خدا هستم» من از آنچه در دنیا رها کردی برای تو بهترم. سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله بلند می شوند و علی علیه السلام بر بالای سر او قرار می گیرند و به او می فرمایند: ای ولی خدا! بشارت باد ترا، من علی بن ابی طالب هستم که تو او را دوست داشتی، آیا مایلی نفعی به تو برسانم. (۱)

این که گفته اند هیچ لذتی برای مؤمن به اندازه ی مرگ نیست، در همین رابطه است که انسان با پیامبر صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام روبه رو می شود. لذتی که در کنار ضریح آن ها با نازله ای از آن روبرو می شوید.

البته این برکات به شرطی است که در دنیا راه آن ها را در قلبمان به سوی آن عزیزان باز کرده باشیم. این که شنیده اید شفاعت ائمه ی معصومین علیهم السلام در آن دنیا غوغا می کند به جهت آن است که در این دنیا جهت جان خود را به سوی آن ها قرار داده ایم و نقطه نهایی کمال خود را آن ها می دانیم، إن شاء الله در آن دنیا این جهت گیری محقق می شود.

این که عرض می کنم آثار محبت به ذوات مقدسه ی اهل البیت علیهم السلام فردا معلوم می شود، یک وعده ی ساده نیست یک قاعده ی اساسی در کار

ص: ۸۰

است، باید تلاش کرد به رکوع و سجود امام زمانمان عجل الله تعالی فرجه که رکوع و سجود محض است وصل شویم. در دعای ندبه می گوئید: «وَاجْعَلْ صِيَالَتَنَا بِهِ مَقْبُولَةً» یعنی خدایا نماز ما را با وصل به نماز امام زمانمان قبول فرما، چون آن نماز قبول است و اتصال به نماز آن حضرت، با محبت به این خاندان ممکن است و برای رسیدن به چنین نتایجی خداوند به ما می فرماید: جهت محبت خود را به سوی این خانواده - که عبد محض هستند - بگردانید. کسانی که (به تعبیر زیارت جامعه کبیره) خودشان «الْتَّائِمِينَ فِي مَحَبَّةِ اللَّهِ» هستند و تمام و کمال در محبت پروردگار خود مستغرق اند.

جامعیت محبت

این نکته را عنایت دارید که «محبت سازمان روحی و روانی آدم را عوض می کند». برای روشن شدن این مسئله این تجربه را حتماً داشته اید که گاهی می خواهید نماز یا قرآن را با توجه و حضور بخوانید، ولی نمی توانید، اگر به معنی آن توجه کنید، حال و حضور می رود. اگر بنخواهید به قلب مراجعه کنید و حال و حضور را به صحنه آورید، حجابی و خطوراتی می آید و به کلی از موضوع پرت می شوید، ولی وقتی محبت به سراغ شما آید، همه ی این ها را با خود می آورد. مثلاً وقتی به حرم حضرت ثامن الائمه علیه السلام مشرف می شوید و در محضر ایشان شروع می کنید به دعاخواندن، از آن جایی که آن حضرت امام رئوفی هستند، و به کوتاهی ها و نقص های ما نظر نمی کنند و ما را تحویل می گیرند، ملاحظه

می کنید در نماز و یا زیارت، حال و معنی و آداب و حضور تماماً یک جا حاصل شد و حتی نکاتی را هم که قبلاً در آن دعا متوجه نبودید متوجه می شوید. موضوع ورود به عالم محبت چنین برکاتی دارد که انسان را به جامعیت می رساند. وقتی دعای کمیل را در محضر وجود مقدس حضرت ثامن الائمه علیه السلام و در ذیل محبت به آن حضرت می خوانید، چون در عشق جامعیت هست، می بینید تمام آنچه را که در تک تک فرازهای دعا می طلبید همه یک جا برایتان حاصل شد. در حالت عادی وقتی به آداب نظر کنی، فکر و تأمل در معانی از دست می رود، وقتی به معانی دقت کنیم، حال و شور و عشق می رود، ولی این مشکل با کیمیای محبت به ذوات مقدس اهل البیت علیهم السلام حل می شود و در زیر سایه ی محبت به این خاندان جهت جان انسان به کمالی می رسد که عبودیت او کامل می گردد. به گفته ی شهید مطهری «رحمه الله علیه» در کتاب جاذبه و دافعه ی علی علیه السلام «عشق؛ محدودیت انسان را می شکند و ترسویی و بخل و حسادت و بدخواهی و کبر را از بین می برد» یعنی:

هر

که را جامه ز عشقی چاک شد

او

ز حرص و عیب، کلی پاک شد

انسان در حالت عادی می خواهد حسود نباشد، متوجه می شود متکبر است و عجب به سراغش آمد، شیطان گاهی می گوید: بگذار یک نماز حسابی به او بدهیم تا گرفتار عجب شود، گاهی وسوسه می کند و نمی گذارد ما حضور قلب داشته باشیم، ولی گاهی وسوسه نمی کند، انسان می بیند چه نماز خوبی خواند! حالا این عجب از آن عدم حضور خطرناک تر است. امام صادق علیه السلام می فرماید: «إِنَّ اللَّهَ عَلِمَ أَنَّ الذَّنْبَ خَيْرٌ

ص: ۸۲

لِلْمُؤْمِنِ مِنَ الْعُجْبِ وَ لَوْ لَا ذَلِكَ مَا ابْتُلِيَ مُؤْمِنٌ بِعَذَابٍ أَبَدًا» (۱) خداوند می داند که گناه برای مؤمن بهتر از عجب و خودبینی است و اگر چنان نبود هیچ مؤمنی گرفتار گناه نمی شد.

محبت به اولیاء الهی؛ آثاری از لطف خدا

وقتی محبت به میان نباشد نه تنها آن جامعیتی را که ما در عبادات خود طلب می کنیم به دست نمی آید حتی اگر حال خوشی آمد، به جای تواضع بیشتر عجب و خودبینی را به همراه دارد. در همین رابطه مولوی می گوید که انسان در اثر عشق به کلی از هر حرص و عیب پاک می شود و این از طریق جذبه ای که خداوند در جان ما قرار داده تا به مظاهر جامع اسماء الهی عشق بورزیم، عملی می شود که در واقع آثاری از محبت خداوند است به بنده اش که چنین راهی را در جلو او می گذارد. هر اندازه جذبه و محبت به امامان معصوم علیهم السلام شدیدتر شود، مشکل ها در مسیر بندگی سریع تر برطرف می گردد و فاصله ها به شدت کاهش می یابد و منازلی را که انسان باید طی کند تا به منزل محبوب برسد راحت تر طی می کند. گفت:

حافظا

گر مدد از بخت بلندت باشد

صید

آن شاهد مطبوع شمایل باشی

انسان در مسیر محبت به اهل البیت علیهم السلام صید شاهی می شود که حقیقتاً مطلوب و مطبوع جان اوست تا آن جا که از همه ی پلیدی ها متنفر می گردد. ابن عباس از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل می کند: «لَوْ اجْتَمَعَ النَّاسُ عَلَى

ص: ۸۳

حُبِّ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ لَمَّا خَلَقَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ النَّارَ؛ (۱) اگر مردم بعد از نبی صلی الله علیه و آله بر حبّ علی بن ابی طالب علیه السلام اجتماع می کردند هرگز خداوند آتش را خلق نمی کرد.

وقتی خداوند وجود مقدس حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله را این گونه معرفی می کند که: «عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ» خبر از آن می دهد که بندگی او را خداوند تصدیق کرده و او مظهر عبودیت خداوند است و هر کس خواست راه بندگی را بیاموزد و به معبود خود برسد، باید به او نظر کند. یک «عَبْدُهُ» ما می گوئیم و یک «عَبْدُهُ» هم خدا می گوید، به قول خواجه عبدالله انصاری: «الهی اگر یک بار گویی بنده ی من، از عرش بگذرد خنده ی من». حالا خدا به پیامبر گفته است: او عبد پروردگارش است، این یک چیز عظیمی است. عالی ترین قله ای که انسان به آن نایل می شود همین است و پیمودن این راه برای ما، نظر کردن به بنده های واقعی خداوند است، حال هر چیزی که عبودیت من را در من رشد ندهد مرا از مقصد اصلی خود باز داشته و یکی از ابزارهای شیطان است، شیطان اگر نتوانست انسان را از دینداری منصرف کند از وادی محبت به اولیاء الهی محروم می کند و نمی گذارد وارد وادی محبت شود، در نتیجه اگر از حسادت آزاد شویم تلاش می کند گرفتار کبر گردیم و الی آخر، ولی در کوره ی عشق به انسان های معصوم علیهم السلام که خودشان در جامعیت بندگی قرار دارند همه ی عیب ها به کلی پاک می شود. زیرا عشق جامعیت می آورد، انسان در آن وادی متوجه می شود چقدر خوب از دست تکبر و حسد و سایر

ص: ۸۴

رذائلش خلاص می شود، اصلاً خودی برایش نمی ماند تا بخواهد به آن نظر کند و گرفتار کثرت معبود شود، وارد وادی محبت شده و هرکس وارد چنین جمعی شد اهل محبت به خداوند است که قرآن در موردشان می فرماید: و کسانی که ایمان آورده اند به خدا محبت بیشتری دارند. (۱)

راه های نظر به خداوند

آنچه که بنده با توجه به آیه ی مورد بحث در سوره ی شوری بر آن تأکید دارم این است که «نه عشق به غیر خدا عشق است، و نه عشق خدا بی واسطه ممکن است» عشق به غیر خدا مثل عشق انسان ها به همدیگر را «شهوة حیوانی» می گویند که از حوزه ی عشق بیرون است و در وصف آن گفته اند:

عشقی

که نه عشق جاودانی است

بازیچه ی

شهوة جوانی است

یک نوع دیگر عشق هست که به آن «عشق مجازی» می گویند، مثل محبت به اهل البیت علیهم السلام، یک عشق دیگر هم هست که به آن «عشق حقیقی» می گویند که آن عشق و محبت به خداست که مقصد و مقصود همه ی محبت ها و عشق ها این عشق و محبت است. و این که گفته اند «الْمَجَازُ قَنْطَرَةُ الْحَقِيقَةِ» عشق مجازی پل و وسیله ی رسیدن به عشق حقیقی است، به این معنی است که عشق به اهل البیت علیهم السلام که آینه ی نمایش کامل صفات علیای حق اند، وسیله ی رسیدن به عشق حقیقی است. و حرف این است که عشق به خدا منهای عشق به انسان های معصوم، در واقعیت عملی

ص: ۸۵

نیست و بیشتر جنبه ی انتزاعی دارد تا جنبه ی قلبی به همین جهت از حضرت باقر علیه السلام هست که «مَنْ سَرَّهُ أَنْ لَا يَكُونَ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ اللَّهِ حِجَابٌ حَتَّى يَنْظُرَ إِلَى اللَّهِ وَ يَنْظُرَ اللَّهُ إِلَيْهِ فَلْيَتَوَالَ آلَ مُحَمَّدٍ وَ يَتَّبِعْ مَنْ عَدُوَّهُمْ وَ يَأْتُمْ بِالْأَمْرَامِ مِنْهُمْ فَإِنَّهُ إِذَا كَانَ كَذَلِكَ نَظَرَ اللَّهُ إِلَيْهِ وَ نَظَرَ إِلَى اللَّهِ» (۱) هر که می خواهد که بین او و خدا حجابی نباشد تا خدا را ببیند و خداوند او را مشاهده کند باید آل محمد علیهم السلام را دوست بدارد و از دشمنانشان بیزار باشد، اگر در چنین شرایطی قرار گرفت خداوند به او نظر می کند و او نیز به خدا می نگرد.

چنانچه ملاحظه می فرمایید در روایت فوق حضرت باقر علیه السلام؛ راه عملی نظر کردن به خداوند و لقاء الهی را نشان می دهند تا گرفتار بی راهه ها نگردیم.

ممکن است ابتدا علت و نقش و تأثیر محبت به ائمه ی معصومین علیهم السلام برای عزیزان روشن نباشد ولی تأکیدات بسیاری که از طریق قرآن و روایاتی که از رسول خدا صلی الله علیه و آله در باره ی این محبت آمده نشان می دهد که اگر ما به جایی نرسیده ایم به جهت آن است که در طریق آن محبت موفق نبوده ایم و علت این که وارد طریق محبت نشده ایم این است که راه را غلط طی کرده ایم و ندانسته ایم باید برای رسیدن به محبت الهی، محبت به اهل البیت علیهم السلام را در جان خود شعله ور کنیم و برای شروع به این محبت، ابتدا باید به مقام خاصی که آن ها دارند باید معرفت پیدا کرد. محبت به خدا آرزوی همه ی انسان هاست عمده آن است که بدانیم راه رسیدن به چنین

ص: ۸۶

محبتی بدون عشق به پاکان یعنی امامان معصوم علیهم السلام ممکن نیست. به گفته ی مولوی:

عشق

پاکان در میان جان نشان

جان

مده الا به مهر دل خوشان

فکر در مورد خدا واسطه نمی خواهد، عقل ما کافی است برای این که متوجه وجود خدا شویم، ولی نه معنی و مفهوم خدا، آن خدای نقش آفرین و اثر گذار است و نه معنی و مفهوم عشق، آن عشقِ دارای سوز و شور است. مفهوم عشق، معنی و مفهوم آن است و نه خود آن، همان طور که معنی و مفهوم تری آب، معنی و مفهوم تری است و نه خود تری. شما تا به آب وصل نشوید «تر» نشده اید. فکر آب، فکر است، فکر که «تر» نیست، فکر آتش که نمی سوزاند، فکر عشق، فکر است نه عشق. از همین جا ممکن است غفلت کنیم و فکر شود می توان با مفهوم انتزاعی عشق به خدا، به عشق به خدا دست یافت و تصور کنیم برای رسیدن به آن عشق، نیازی به مودت و محبت به اهل البیت علیهم السلام نداریم. در حالی که با حلوا، حلواگفتن که دهن شیرین نمی شود، به شوق عشق، با مفهوم عشق به سر می بریم، خود عشق کو؟ گفت:

چو گوید مرغ جان یا هو، بگوید فاخته کو کو؟

بگوید چون نبردی بو، نصیبت انتظار آمد

نیاز عشق به مصداق

وقتی متوجه شدیم معنی عشق، عشق نیست. همان طور که معنی آب، تری نیست بلکه معنا و مفهوم است، روشن می شود که «عشق فقط در موطن عالم خیال و با اتحاد صور خیالیه از معشوق محقق می شود و

ص: ۸۷

مصداق پیدا می کند» شما به معنی خدا نمی توانید عشق بورزید. چون معنی خدا یک مفهوم ذهنی و انتزاعی است. برای دل دادن به خدا نیاز به مظهر کمال و محل تجلی صفات عالیه ای داریم که اصل آن مظاهر را مطلوب خود می دانیم. به عبارت دیگر در دلدادگی نیاز هست که کمال مورد نظر را در صور خیالیه ی خود تصور کنیم تا عشق و محبت در حدّ مفهوم عشق متوقف نشود، بلکه متعلق واقعی و وجودی داشته باشد. زیرا عشق بدون مصداق و صورت، محقق نمی شود، حال یا آن صورت الهی است و اشاره به حقایق عالیه دارد و یا غیر الهی و دنیایی است و اشاره به معانی وهمی دارد. ولی در هر صورت عشق مصداقی می خواهد که نفس انسان بتواند در خیال خود با آن انس بگیرد، با معنا و مفهوم که نمی شود چنین انسی را برقرار کرد، آری می توان به معنا و مفهوم خوبی و زیبایی فکر کرد ولی نمی توان با آن عشق ورزی کرد و دل به آن سپرد، چون آن مفهوم زیبایی است و نه خود زیبایی، به همین جهت هم بزرگان این راه گفته اند: «تا کسی خیالش را ادب نکند، هرگز به مرحله ی عشق نمی رسد» یا به گفته ی مولوی:

آدمی

را فربهی هست از خیال

گر

خیالاتش بود صاحب جمال

آدم به وسیله ی خیال در نشاط و فربهی قرار می گیرد، آن هم در صورتی که صورت های خیالیه جلوه ی حقایق ربانی باشد. اساساً تا صورت خیالیه به صحنه ی نفس انسان نیاید انسان وارد عمل نخواهد شد، منشأ عمل؛ صورت خیالیه ی آن عمل است. مثلاً می خواهید نصف شب، قبل از اذان صبح جهت اداء نماز شب بلند شوید. پیش خود می گوئید خوب

ص: ۸۸

است بلند شوم عبادت کنم، ولی صرف این که پذیرفته اید آن کار خوب است اقدام به آن نمی کنید، اما اگر بتوانید صورت خیالیه ای مناسب آن عمل را در خود ایجاد کنید، اقدام به عمل می نمایید. مثل این که تصور کنید هم اکنون در این نیمه شب استاد مورد علاقه ی شما در حال عبادت با خدای خود است، آن صورت خیالیه عامل تحریک شما جهت انجام آن امر می گردد. اقدام به عمل به جهت صورت خیالیه ی نورانیه ای بود که در نفس شما ایجاد شد و گرنه هر روز تصمیم می گیرید که نصف شب جهت عبادت بیدار شوید ولی موفق نمی شوید. به قول مولوی:

هیچ

نامی بی حقیقت

دیده ای

یا

ز گاف و لامِ گُل، گُل چیده ای

اسم

خواندی، رو مسمی را بجو

مه

به بالا دان نه اندر آب جو

تا

قیامت گر کسی می، می کند

تا

نوشد باده، مستی کی کند؟

نام

فروردین نیارد گل به باغ

شب

صورت خیالیه ی آنچه مطلوب ما است عامل تحریک نفس جهت رسیدن به آن مطلوب می شود و انسان دست به عمل می زند تا با مطلوب خود انس بگیرد. تأثیر صورت خیالیه بستگی به شدت و ضعف آن دارد مثلاً یادتان بیاید که مرحوم آیت الله قاضی به مرحوم علامه سیدمحمد حسین طباطبایی «رحمه الله علیهما» فرمودند: «دنیا می خواهی نماز شب، آخرت می خواهی نماز شب» این جمله تصویری از سعادت دنیا و آخرت در شما ایجاد می کند و برای رسیدن به سعادت دنیا و آخرت، منجر به عمل می شود. با این که قبلاً هم از نتایج نماز شب مطلع بودید ولی تصور برخوردار مرحوم قاضی «رحمه الله علیه» با علامه طباطبائی «رحمه الله علیه» و چنین گفتاری

منجر به اقدام به عمل شد، وقتی این بر خورد به ذهن شما آمد راحت تر موفق به انجام نماز شب می شوید.

تفاوت خیالات و همی با خیالات آسمانی

صورت خیالیه، صورتی است که انسان می تواند با آن مؤانست داشته باشد و با آن زندگی کند و آن را آینه ی مطلوب و محبوب خود قرار دهد، حال اگر آن صورت، زمینی باشد حرکت انسان به سوی و همیاتِ غیر واقعی است و در نهایت موجب پوچی و هلاکت است؛^(۱) و اگر آن صورتِ خیالی، آسمانی باشد موجب اُنس قلبی با حقایق معنوی می شود.

ریشه ی خیالات گاهی مربوط به دنیا است و تصوراتی که ما از دنیا در درون خود ایجاد می کنیم و گاهی ریشه و منشأ آن ها توجه نفس به حقایق عالیه است. هنر انسان آن است که مواظب باشد خیالات پست وارد زندگی او نشود و دستورات پیامبران خدا در راستای همین امر است، زیرا تا وقتی ذهن انسان از تصورات و همی پاک نباشد استعداد اُنس با حقایق معنوی و تجلی صُور آن حقایق در خیالات انسان پیش نمی آید. حرف اهل البیت علیهم السلام به ما این است که اگر خواستید محبت ما به قلبتان بیاید، اول باید در دنیا ورع داشته باشید، دنیا را باید زیر پایتان بگذارید تا قلب آماده شود و صورت های عالیه در آن تجلی کند و انسان را به سوی منشأ خود به حرکت در آورد. مشهور است که مجنون سال ها دنبال لیلی بود، و با

ص: ۹۰

۱- در مورد و همیات و بی ثمری آن به نوشتار «نگاه و حجاب» از همین نویسنده رجوع فرمائید.

صورت خیالی لیلی عشق بازی می کرد، صورتی را در خیال خود از لیلی ساخته بود که لیلی خارجی در آن حدّ نبود، لیلی در آخر عمرِ مجنون، به سراغش آمد، مجنون دید آن لیلی که او در خیال خود دارد و با آن زندگی می کند خیلی بهتر از این لیلی است که در بیرون است، عذر او را خواست و گفت: من لیلی خودم را دارم و سال هاست با آن مأنوس هستم، وجود تو مانعی بین من و او خواهد شد. مجنون لیلای خودش را آرام آرام در موطن خیالش ساخته و با آن زندگی می کرد. لیلی بیرونی در ابتدای امر وسیله ای بود تا مجنون بتواند لیلی خود را پیدا کند و از طریق صورتی که در خیال خود دارد با معانی مطلوب خود مأنوس باشد.

وقتی شما یک فرش می خرید و آن را در اتاقتان پهن می کنید، یک رضایت درونی در خیالتان ایجاد می شود که مربوط به تصویری است که آن فرش در ذهن و خیال شما ایجاد کرد، تصویری از طریق آن فرش در شما ایجاد شد که برایتان آرامش بخش است. در واقع آنچه نشاط آور بود صورت خیالی ی فرش بود که حالا هر کس به منزل ما بیاید می گوید: چه فرش زیبایی و ما از طریق آن آبرو می گیریم، به همین جهت اگر این فرش بسوزد مثل این است که دل ما دارد می سوزد، چون واقعاً آن فرشی که در درون دل ما بود سوخت.

در روایت داریم که امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند: وقتی انسان در حال احتضار است، «مال»، «فرزند» و «عمل» او در برابرش مجسم می شوند او در آن حال به فرزندش می گوید: تو چه کار برای من می توانی بکنی؟ - حالا ممکن است فرزندش در آمریکا باشد- می گوید: من تو را به قبرت

می رسانم و در آن دفن می کنم. این جواب، جواب همان حقیقت خیالیه ی فرزند است که این آقا در طول زندگی با آن اُنس داشت و فعلاً- جسم آن فرزند در آمریکاست ولی آن صورت خیالیه که منشأ همه ی کارها و اراده های این آقا بود و همیشه هم با او بود صورت خیالیه ی فرزند است که در حین احتضار در منظر او آمد. در همان روایت داریم: «فَيَلْتَفِتُ إِلَيَّ مَالَهُ»؛ (۱) در آن حال به مالش نظر می کند و می گوید: من نسبت به تو حریص بودم، حالا تو برای من چه کار می کنی، «فَمَا لِي عِنْدَكَ؟» فَيَقُولُ: «خُذْ مِنِّي كَفَنَكَ»؛ می گوید: کفن خودت را از من بگیر. عنایت دارید که آن مالی که حرف می زند همان صورت خیالیه ی مال است و اگر دقت کنیم همین حالا هم با ما حرف می زند، مثل همان فرش. فرش را که خریدید، آن بُعدی از آن که با شما حرف زد صورت خیالیه اش بود که در درون شما القاء می کرد که من به شما آبرو می دهم و از این قبیل حرف ها. پشم ها و نخ ها که حرف نمی زنند! چه عاملی شما را روانه ی بازار کرد تا فرش بخرید؟ جز همان صورت خیالیه؟ حالا هم که آن را خریدید، آن صورت خیالیه با حضوری شدیدتر وارد ذهن و اندیشه شما شد و جزء مال و دارایی شما به حساب آمد، این همان مالی است که با شما حرف می زند.

جایگاه حضور حضرت جبرائیل علیه السلام

البته التفات دارید که این خیالی که مورد بحث ما است غیر از خیالاتی است که در بحث های اخلاقی مطرح می شود، این خیال به عنوان بُعدی از

ص: ۹۲

ابعاد وجودی انسان در مباحث فلسفی و عرفانی مورد بررسی قرار می‌گیرد. (۱) که به قول فارابی پیامبران عظمتشان به آن است که خیال تیزپرواز دارند و از طریق خیالِ پاکی که دارند سریعاً به حقایق عالیّه منتقل می‌شوند. محل ظهور حضرت جبرائیل علیه السلام از عالم قدس در موطن خیال حضرت محمد صلی الله علیه و آله است، چون عالم خیال، عالمی است بلند مرتبه و وسیع تر از عالم ماده و با درجه‌ی وجودی شدیدتر از این عالم، خداوند حقیقت وّحی را در قلب مبارک پیامبر صلی الله علیه و آله القاء می‌کند و همان حقیقت در موطن خیال پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، به صورت حضرت جبرائیل علیه السلام صورت پیدا می‌کند. همین که این صورت در جان پیامبر صلی الله علیه و آله تجلی کرد، پیامبر صلی الله علیه و آله نه تنها قرآن را با قلب می‌فهمند، بلکه در حقیقت جبرائیلی آن را می‌بینند و نیز با گوش خود می‌شنوند، صورت وّحی در موطن خیال، وجود مقدس جبرئیل علیه السلام است، به طوری که در آن حال جبرائیل علیه السلام تمام موطن خیال پیامبر صلی الله علیه و آله را اشغال کرده است. رسول خدا صلی الله علیه و آله در رابطه با رؤیت حضرت جبرائیل علیه السلام در عالم مثال مطلق یا عالم خیال می‌فرمایند: «رأی جبرئیل علیه السلام فی السدره و له ستمائه جناح»؛ (۲) جبرئیل علیه السلام را در مقام سدره المنتهی دیدیم در حالی که ششصد بال داشت. در آن حال گوش پیامبر صلی الله علیه و آله هم صوت قرآن را از عالم خیال از طریق قوه‌ی شنوایی می‌شنود، ولی نه این که در عالم ماده کسی قرآن بخواند و پیامبر صلی الله علیه و آله بشنوند، آن صورت

ص: ۹۳

۱- در مورد خیال به عنوان بُعدی از ابعاد وجودی انسان و تفاوت آن با قوه‌ی خیال، می‌توانید به کتاب «ادب خیال و عقل و قلب» از همین مؤلف رجوع فرمائید.

۲- شرح فصوص (قیصری)، مقدمه‌ی قیصری، ص ۹۸.

عالم خیال منفصل ایجاد می شود و در موطن قوه ی شنوایی به صورت صوت تجلی می کند و در قلب آن حضرت به صورت معانی وجودی و حضوری تجلی می یابد. قلب مقدس پیامبر صلی الله علیه و آله حقیقت قرآن را حس می کنند، منتها حس قلبی. این طور نیست که مفهوم قرآن به پیامبر صلی الله علیه و آله رسیده باشد، خود حقیقت قرآن به پیامبر صلی الله علیه و آله رسیده است. این قرآن، آن قرآنی است که جان پیامبر صلی الله علیه و آله را به نشاط آورده است، صرف مفهوم که نشاط آور نیست. معانی که در این جا مورد نظر ماست غیر از معانی مفهومی و ذهنی است. به عنوان مثال شما وقتی که خوشحال می شوید سراسر وجود شما خوشحال است ولی وقتی فکر خوشحالی می کنید، فکر خوشحالی، خوشحالی آور نیست و مثل وجود خوشحالی تمام جان شما را در بر نمی گیرد.

عشق و محبت از طریق وجود و حضور معانی در انسان ایجاد می شود و نه از طریق مفهوم آن معانی. به همین جهت هم تمام وجود انسان را اشغال می کند، عمده آن است که با این مقدمات طولانی روشن شده باشد که منشأ عشق و مودت در خیال است و خیال باید بتواند صورتی از معانی عالی را پیدا کند تا از آن طریق با معانی عالیه مأنوس باشد و به آن ها عشق بورزد.

فارابی می گوید: پیامبران از طریق تزکیه ی طولانی و از آن جهت که خداوند می خواهد جهت هدایت انسان ها پیامبری را ارسال کند، یک خیال تیزپروازی را به آن پیامبر می دهد تا با عالم خیال مرتبط شود، آن وقت با آن خیال بسیار متعالی می توانند وحی را در همه ی ابعاد آن دریافت کنند.

پیامبران برای دریافت وحی لازم نیست فکر بکنند. حوزه ی فکر در مفاهیم است، مثل کاری که فیلسوفان انجام می دهند نیست. پیامبران وجودشان را از هر قیدی و هر درکِ مفهومی آزاد می کنند و با نفس ناطقه یا همان قلب که به وسعت تمام هستی است، در صحنه ی عالم حاضر می شوند. در نتیجه به مدد الهی تمام وجودشان در درک شهودی و وصل به واقعیت قرار می گیرد و شور و نشاطی خاص در جان آن ها شعله ور می گردد. این غیر از آن حالتی است که با فکر کردن پیش می آید، اتصال وجودی با حقایق حالتی است که خیال انسان را شدیداً تحت تأثیر خود قرار می دهد و متناسب آن صورت های نورانی و معنوی در آن تجلی می کند. (۱)

در مورد سایر انسان ها و نیاز آن ها به داشتن یک محبت و مودت متعالی لازم است که صورت کاملی از انسانیت را در موطن خیال خود داشته باشند، تا اولاً: محبت آن ها وهمی نباشد، ثانیاً: صرفاً با مفهوم معانی عالیه مرتبط نباشند و بی عشق بمانند. چون اگر محبوب انسان هر چند هم که متعالی باشد نتواند از طریق عالم خیال با او مرتبط شود آن محبوب به واقع محبوب نیست، چون عشق آفرین نیست و دلدادگی به او ممکن نمی گردد. انسان کامل یا واسطه ی فیض الهی در عینی که دارای مقام فوق عالم مثال و عالم خیال است و مقامش، مقام «أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللَّهُ» است،

ص: ۹۵

۱- بر همین اساس در سفر معراجی که رسول خدا صلی الله علیه و آله داشتند در منظر خود دوازده نور عرشی ملاحظه فرمودند که صورت مثالی ذوات مقدسه ی ائمه ی اطهار علیهم السلام بود. (بحار الأنوار، ج ۲۶، ص ۲۳۷)

می تواند در مرتبه ی عالم خیالِ انسان ها تجلی کند و جذبه ی لازم بین انسان ها و او برقرار گردد و این به شرطی است که مصداق های بیرونی آن مقام را بشناسیم تا پس از معرفت به آن ها و با توجه به این که آن ذوات مقدسه دارای حقیقت نوری هستند، محبتی که پس از معرفت به مقام نوری آن ها در موطن خیال محبین شان تجلی می کند یک محبت و همی نباشد بلکه محبتی وجودی و واقعی باشد و موجب تغذیه ی جان محبین آن ها گردد و یک نحوه سنخیت بین مُحب و محبوب تحقق یابد.

وجود خارجی امامان معصوم علیهم السلام متذکر انتقال به حقیقت نوری آن ها می شود (۱).

که وقتی در موطن خیال با آن حقیقت نوری مرتبط شدیم محبت حقیقی شروع می شود و صحنه هایی را پدید می آورد که عشق و پاک بازی اصحاب امام حسین علیه السلام در کربلا یک نمونه از آن بود، همه ی این ها به جهت آن بود که محبوب آن ها؛ اولاً: انسانی بود که می توانستند با او مرتبط شوند و صورتی خیالی از کمالات او در جان خود بیابند. ثانیاً: انسان کاملی بود که جهت متعالی و آرمانی انسان را متذکر می شد، که همان صورت خلیفه الهی انسان باشد. این ها همه خبر از آن می دهد که

ص: ۹۶

۱- در مورد انتقال از ظاهر به باطن می توانید حرکات و سکانات افراد را در نظر بگیرید که چگونه می توان فهمید آن فرد، انسانی عاقل یا حکیم است و یا فردی است که در درونش بی تفاوتی جریان دارد و یا عشق و شوق حکومت می کند. به گفته ی مولوی: لطف شاهنشاه جان بی وطن چون اثر کردست اندر گُل تن؟ لطف عقل خوش نهاد خوش نسب چون همه تن را در آرد در ادب عشق شنگ بی قرار بی سکون چون در آرد کل تن را در جنون؟

مسیر زندگی هر کس باید به عشقی ختم شود که آن عشق، عشق به انسان کامل باشد.

این که شما در زیارت عزیز آل یاسین به امام زمانتان می گوئید: «السَّلَامُ عَلَيْكَ حِينَ تَقُومُ، السَّلَامُ عَلَيْكَ حِينَ تَقْعُدُ»؛ سلام بر ایستادن و نشستن شما، سلام بر قیام و نماز شما. بر تمام ابعاد وجود انسانی متعالی که مظهر کامل حضرت حق است، در جلوه ای که قابل مؤانست است دارید می گوئید: «السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا حُجَّهَ اللَّهِ وَ دَلِيلَ إِرَادَتِهِ»؛ سلام بر شما ای حجت خدا و نمایش اراده ی او. این کلمات یک نوع معاشقه و مؤانست با حضرت امام زمان عجل الله تعالی فرجه است و یک نوع جهت دادن به محبتی است که جان هر انسانی نیاز به آن دارد. آری پس حرف این بود که «نه عشق به غیر خدا، عشق است، و نه عشق به خدا بدون واسطه، ممکن و دست یافتنی است». بر اساس چنین فرهنگی است که در زیارت امامان معصوم علیهم السلام عرضه می داری؛ «اللَّهُمَّ إِنِّي أَتَقَرَّبُ إِلَيْكَ بِحُبِّهِمْ وَ بَوْلَايَتِهِمْ أَتَوَلَّى آخِرَهُمْ بِمَا تَوَلَّيْتُ بِهِ أَوْلَهُمْ...»؛ (۱) خدایا! از طریق محبت و ولایت به آن ها به تو تقرب می جویم و ارادت می ورزم به آخرین آن ها کما این که به اولین آن ها ارادت دارم.

شرط تحقق عشق واقعی

عشق انتزاعی و مفهومی، همان فکر و معنی عشق است نه خود عشق، عشق به حق بی واسطه نمی شود و آن واسطه هم باید الهی باشد و گرنه

ص: ۹۷

انسان گرفتار عشق سرگردان و وهمی می شود. به همین جهت باید گفت: اگر انسان معصومی در عالم نباشد، عشق واقعی لگدمال می شود. ما از نظر ساختار وجودی و سرشتی که داریم نمی توانیم به انسان های محدود عشق بورزیم. البته عصمت وجود مقدس ائمه ی معصوم علیهم السلام طوری است که آن ها کسی را به خود مشغول نمی کنند بلکه در تمام حرکات و گفتار نمایش حق اند و عملاً ما از طریق واسطه هایی که خداوند فرموده به آن ها موذت بورزید، از طریق محبت و موذت به آن ها به محبت و موذت به حق نائل می شویم تا شور واقعی که باید در زندگی باشد صورت فعلیت به خود بگیرد و هدف زندگی فراموش نشود هدفی که حافظ در باره اش گفت:

عاشق شو ارنه، روزی کار جهان سر آید

ناخوانده نقش مقصود در کارگاه هستی

می گوید اگر دلت را حرکت ندهی و فقط با فکر و یا به جهت ترس از آتش و یا طمع بهشت زندگی دینی کنی، آن دینداری شور ندارد و نمی توانی خود مادون خود را در آن ذوب کنی و به آن خود برتری که مقصد اصلی زندگی زمینی است، دست یابی. اگر آن عشق پیدا نشود اصلاً نمی فهمی چرا روی زمین آمده ای. همین طور که گاهی برای بعضی ها این سؤال پیش آمده که چرا خدا ما را خلق کرد؟ ملاحظه کنید که وقتی انسان به مقصد حقیقی نرسد، کل زندگی اش برایش زیر سؤال می رود. حالا اگر کسی به محبت حقیقی نرسد، کل زندگی برایش بی معنی می شود. این است که باید متوجه بود همه ی انسان ها بدون استثناء در زندگی احتیاج به یک نمونه های اعلائی دارند که در انسانیت در اوج

کمال باشند و هرکدام کمال نهایی انسان را در موقعیت های مختلف بنمایانند، این نیاز را عقل هم تأیید می کند. بالأخره انسان می خواهد بداند بهترین نحوه ی بودن برایش چگونه است که باید به آن برسد و جهت شخصیت، نحوه ی زندگی، تفکر، ایمان و حدود و کیفیات صفاتش را با آن نمونه های اعلا بررسی کند. انسان می خواهد بداند چقدر باید به فرزندش محبت بورزد، چقدر باید غذا بخورد و چقدر باید بخوابد؟ آیا ممکن است این مطالب را انسان نیاز داشته باشد و خداوند حکیم آن را بی جواب گذارده باشد؟ خداوند با وجود پیامبر صلی الله علیه و آله و امامان معصوم علیهم السلام که به انسان معرفی کرده، این نیازها را جواب داده است، پس بدیهی است که انسان برای این که به سؤالات اساسی در زندگی جواب دهد باید یک نمونه ی اعلا در مدّ نظر خود داشته باشد که با توجه به آن، موقعیت خود را بررسی کند.

نیاز انسان ها به نمونه های عالی تربیتی

وقتی می گوئیم انسان باید تربیت شود با این سؤال روبرو می شویم که چگونه باید تربیت شود؟ همه می خواهند تربیت بشوند، مگر تمام دنیا هم اکنون نمی گویند ما می خواهیم تربیت بشویم، ولی چون قهرمانان خود را درست انتخاب نکرده اند عکس آن چه می جویند، می یابند؟ وقتی این مسئله مطرح می شود که ما باید تکامل پیدا کنیم، این سؤال پیش می آید که در چه راهی؟ آیا اگر مدارج عالی دانشگاهی را طی کنیم یا قهرمان المپیک بشویم، کامل شده ایم و در راه تکامل خود قدم گذاشته ایم؟

ملاحظه می فرمایید به راحتی نمی توان جواب اطمینان بخشی به این سؤال داد. پس مسلّم خداوند چنین نیازی را بی جواب نمی گذارد و انسان های کاملی را که شخصیت آن ها متذکر مقصد حقیقی انسان باشد در منظر او قرار می دهد، زیرا شریعت به عنوان تئوری هدایت بشر به سوی کمال، به تنهایی جواب کامل چنین نیازی نیست. (۱) وقتی مطرح کنیم که ما به عنوان پیرو یک مکتب بزرگ مثل مکتب اسلام، باید خود را بسازیم و بشویم آنچه باید بشویم، این سؤال پیش می آید که مثل چه کسی؟ از این جهت است که خداوند نمونه های اعلای بشری یعنی ائمه ی معصومین علیهم السلام را در منظر ما قرار داد و در قرآن بر طهارت آن ها نیز تأکید فرمود.

خداوند کسانی را پروراند تا افق های عالی انسان را تعیین فرمایند و به بشریت از این موضوع خبر داد و به خود اهل البیت علیهم السلام نیز فرمود: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ»؛ فقط خداوند شما اهل البیت را اراده کرده از همه ی پلیدی ها پاک گرداند، آن هم پاک کردنی مطلق، چون در آخر آیه فرمود: «وَيُطَهِّرْكُمْ تَطْهِيرًا». طهارت بقیه ی مردم از طریق تبعیت از شریعت انجام می شود ولی طهارت اهل البیت علیهم السلام تکوینی است و با اراده ی خاص الهی انجام شده تا آن ها ملاک طهارت برای بقیه باشند. آری ائمه ی معصومین علیهم السلام هم باید از طریق تبعیت از دستورات شریعت این طهارت را حفظ کنند، چون در عینی که طهارت آن ها تکوینی است، اختیار آن ها از آن ها سلب نشده است و آن ها هم در زندگی خود نشان

ص: ۱۰۰

۱- به همین جهت در متن قرآن موضوع اطاعت از رسول خدا صلی الله علیه و آله و اولی الامر را پیش می کشد. (به تفسیر سوره ی نساء، آیه ی ۵۹ در المیزان رجوع فرمایید).

دادند به خوبی آن طهارت را حفظ کردند و با عبادات طاقت فرسا مانع ورود گناه در زندگی خود شدند. هنر هر انسانی آن است که چنین کسان را بیابد تا راه سعادت خود را گم نکند. کسی که در کنار آب بنشیند و دائماً بگوید چرا خدا ما را سیراب نکرد، از تشنگی می میرد ولی آن کس که بگوید حالا که من نیاز به آب دارم سعی می کنم آن عین تری که موجب سیرابی من می شود را پیدا کنم و تشنگی ام را رفع کنم؛ از آب بهره ی کافی را برده است.

خدا برای تشنگی انسان عین تری را خلق کرد، بر اساس همان قاعده برای رسیدن انسان ها به انسانیت، اهل البیت علیهم السلام را که عینُ الانسان اند خلق کرد. ما برای رسیدن به انسانیت نیاز داریم که با عین انسانیت مرتبط باشیم، همان طور که برای رفع تشنگی نیاز به عین تری داریم. تا عینُ الانسان در منظر ما قرار نگیرد نمی توانیم به انسانیت خود دست یابیم. عینُ الانسان یعنی انسانی که تمام جنبه های کمالی اش فعلیت یافته باشد که به آن انسانِ معصوم می گویند، اما نه انسان معصومی که عصمت او اکتسابی و تدریجی باشد که از نقص به سوی کمال سیر کرده باشد، بلکه باید از ابتدا مظهر کامل انسانیت باشد تا آن هایی هم که می خواهند به عصمت اکتسابی برسند از آن کمک بگیرند. خداوند در آیه ی تطهیر به ما خبر می دهد که اهل البیت علیهم السلام را برای ما پرورانده چون نیاز به انسان های معصومی داریم که سراسر وجودشان درستی باشد. آدم عاقل وقتی انسان های معصوم را پیدا کرد می گوید حالا- که با ارتباط کامل با وجود مقدس آن ذوات عالیه ی مطهره می توانم آدم بشوم، برای یک لحظه هم دامن آن ها را رها نمی کنم.

آیا راه درست این است که بنشینم و بگویم چرا خدا من را معصوم نکرد؟ یا راه درست این است که دامن آن ها را بگیرم و بگویم:

دیر

آمدی ای نگار سرمست

زودت

ندهیم دامن از دست

به گفته ی مولوی:

الله،

الله زود بشتاب و بجو

چون که بحر رحمت است این، نیست جو

الله،

الله چون به فضل راه داد

سر

به خاک پای او باید نهاد

خود که را

آمد چنین دولت به دست

قطره

را بحری تقاضاگر شده است

چون

تقاضا می کند دریا تو را

چه استادی و درماندی هَلا؟

این همان توسل واقعی است که با مدّ نظر قرار دادن اهل البیت علیهم السلام و تلاش برای ارتباط با آن ذوات مقدسه، از آلودگی های خود به در آییم و به مقصد متعالی انسانی خود برسیم. در جای خود بحث مفیدی است که در مورد جایگاه اهل البیت علیهم السلام در هستی، هر کس موظف است به عظمت خدا در این امر فکر کند که چگونه برای رساندن انسان ها به مقام عالی ی انسانی، انسان های شایسته ای را پرورانده، بدون این که قدرت انتخاب آن ها را از آن ها بگیرد، آن ذوات مقدسه عصمت خود را حفظ کردند و خودشان علاوه بر این که به عنوان انسان، عامل حفظ طهارت خودشان هستند، نمونه ی کامل طهارتی هستند که بشر به آن نیاز دارد، آن ها موظف اند آن عصمت موهبتی و تکوینی را با تلاش زیاد و عبادات طاقت فرسا حفظ کنند و ما موظفیم به آن بزرگواران نزدیک شویم تا به عصمت اکتسابی دست بیابیم. حیف انسان است که تشنه ی انسانیت است و به عین الانسان رجوع نکند.

خداوند با پروراندن انسان های متعالی، به انسان ها نشان می دهد که خودشان را چگونه بسازند. ائمه ی معصومین علیهم السلام را به عنوان انسان های دارای عصمت معرفی می کند و اندیشه ها را متوجه آن ها می نماید تا برای آزادشدن از آلودگی ها به آن ها رجوع کنند و بر مبنای مهربانی بی نهایت اش راه نزدیکی به خودش را در محبت به آن ها قرار داده و لذا می فرماید: علاوه بر این که عقل به شما دادم که معصوم شناس باشید، دلی هم به شما دادم که معصوم پسند باشید.

ما به کمک عقلمان به راحتی می توانیم ثابت کنیم، قرآن حق است و قرآن هم می فرماید: اهل البیت پیامبر علیهم السلام انسان های مطهر و معصوم هستند و مودت چنین انسان های معصومی را پیشه ی خود سازید. خدا به انسان عقل داد تا وجود و خصوصیات معصومین علیهم السلام را بفهمد ولی دل هم داد که بتواند عاشق انسان های معصوم باشد، همچنان که عده ای را هم معصوم قرار داد که بشود به آن ها محبت ورزید و از این طریق جواب نیاز دل را داد.

ما باید زندگی خود را بر اساس تجلیات انوار الهی که بر جان برگزیدگانش تجلی می کند، تنظیم کنیم. روی این نکته در تاریخ تفکر بشر بسیار سخن گفته شده است، از افلاطون گرفته و زبان فلسفه، تا انبیاء و زبان شهود، همه متوجه حقایق قدسی در عالم بوده اند. افلاطون نام آن حقایق مقدس را «مُثل» گذاشت و تا این جا را فهمیده بود که آن حقایق مقدس از جنس نورند و انسان ها اگر بتوانند با آن ها ارتباط برقرار کنند

مبانی جانیشان قدسی می شود اما به واقع نمی داند چگونه می شود با حقایق ارتباط برقرار کرد. آری، عقل او به او خبر داده که چنین حقایق مقدسی وجود دارند ولی راه ارتباط با آن ها را نمی داند، چون راه ارتباط با آن ها کار شریعت است و پیامبر، نه کار فلسفه و فیلسوف. از جمله ذوات مقدس عالم، نور عرشی پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام است که پیامبر صلی الله علیه و آله در گزارشی که از سفر معراجی خود دادند می فرمایند: «من در حالی که در مقابل پروردگارم بودم، به ساق عرش نگرستم و دوازده نور دیدم و در هر نوری سطری سبز بود که نام هر یک از اوصیای من بر آن نوشته شده بود؛ «أَوْلَهُمْ عَلِيٌّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ وَ آخِرُهُمْ مَهْدِيٌّ أُمَّتِي». (۱)

برای من و شما خیلی زحمت دارد که با نور ذوات مقدس معصومین علیهم السلام ارتباط برقرار کنیم و از طریق باطن این انسان های برگزیده از خدا نور بگیریم، خداوند بر همین اساس موضوع مودت به آن ها را در قرآن پیش آورده و تأکید فرمود باید به این ها مودت بورزید تا به نتیجه ی نهایی دینداری که قرب خدا است نایل شوید.

افلاطون پس از اثبات مُثُل می گوید حکیم باید به مُثُل وصل شود و توصیه هایی در این مورد دارد. اما در دستگاه عقل فلسفی، فرهنگ مودت و محبت وجود ندارد، با این که می گوید فیلسوف باید از طریق حکمت به مقام اتصال و ارتباط با عالم مُثُل دست یابد، ولی واژه ی «حکمت» برای

ص: ۱۰۴

۱- بحارالانوار، ج ۲۶، ص ۳۳۷، برای بررسی بیشتر در مورد حقیقت نوری اهل البیت علیهم السلام می توانید به حدیث طولانی و ارزشمندی که در جلد ۲۶ بحارالانوار ص ۷ هست رجوع فرمائید و یا سلسله مباحث حقیقت نوری اهل البیت علیهم السلام از همین نویسنده را دنبال کنید.

بیان مقام اتصال رسا نیست چون این واژه ما را بیشتر با مفهوم مُثَل مرتبط می کند و مفهوم حقیقت غیر از خود حقیقت است و ارتباط با مفهوم حقیقت موجب بهره مندی از نور حقایق نمی شود، آنچه عامل چنین ارتباطی خواهد بود «مودت» است و به همین جهت قرآن بر «مودت» به ذوات قدسی و عرشی اهل البیت علیهم السلام تأکید دارد.

اگر انسان به آثار فیلسوفان بزرگ دقت کند می بیند این ها به واقع آن طور که شایسته بوده گم گشته هایشان را پیدا نکرده اند، هرچند متوجه وجود آن حقایق شده اند و مایل هم بودند با آن حقایق ربانی مرتبط شوند، دین با روش خاصی که در اختیار بشر می گذارد و به دینداران توصیه می کند: «تَخَلَّقُوا بِأَخْلَاقِ اللَّهِ»؛^(۱)

به اخلاق الهی متخلّق شوید، و در راستای رسیدن به اخلاق الهی، به مؤمنین متذکر می شود که با متخلّق شدن به اخلاق پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و واردشدن به آدابی که رسول خدا صلی الله علیه و آله به شما می نمایاند و با محبتی که پیرو آن دنبال می کنید، امکان اتصال به عالم قدس برایتان محقق می شود. اگر انسان ها پیامبر نداشتند، راهی که آن ها را متخلّق به اخلاق الهی بکند به دست نمی آورند و لذا اگر تمام انسان ها جمع شوند به خودی خود راهی را که آن ها را به حقایق قدسی متصل کند به دست نمی آورند، این راه همان خدایی است که از یک طرف آن ذوات مقدس را پروراند و از طرف دیگر کمال انسان ها را در ارتباط قلبی با آن ها قرار داد. مکتب بزرگی چون اسلام نمونه های اعلای انسانیت را که خدا آن ها را پرورانده و در عین حال از انسانیت هم خارجشان نکرده

ص: ۱۰۵

به صحنه می آورد، ائمه ی معصومین علیهم السلام مَلَمَك نیستند، انسانند ولی به عنوان انسان های مخلص، دست پرورده ی خدا هستند و با نوری که به آن ها رسیده می توانند بشر را به سر منزل مقصود که قرب خدا است برسانند. ما باید از نظر دینداری وارد برنامه ای شویم که قرب و انس با خدا ممکن گردد، برنامه ی مودت به اهل البیت عصمت و طهارت علیهم السلام .

مودت به اهل البیت علیهم السلام اساس دینداری

آنچه بر عهده ی ما است همان است که قرآن می فرماید که مودت به اهل البیت پیامبر صلی الله علیه و آله را یکی از اصول دینداری خود بدانیم و برای وارد شدن به زندگی دینی از چنین موضوع مهمی غفلت نکنیم، به طوری که در روایت داریم؛ ملکی خدمت حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله آمد و پرسید: «يَا مُحَمَّدُ سَلْ مَنْ أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ مِنْ رُسُلِنَا عَلَى مَا بُعِثُوا قَالَ قُلْتُ [عَلَى مَا بُعِثُوا قَالَ عَلَى وَوَلَايَةِ عَلِيٍّ وَوَلَايَةِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ]» (۱) ای محمد پرس پیامبرانی را که پیش از تو برانگیخته شدند به چه چیز مبعوث شدند؟ من گفتم: بر چه چیز برانگیخته شدند؟ گفت: بر دوستی تو و دوستی علی بن ابی طالب مبعوث شدند.

دستگاه محبت به اهل البیت علیهم السلام را باید حفظ کنیم زیرا اولاً: خداوند انسان های کامل و نمونه های اعلای انسانیت را پرورانده، ثانیاً: آن نمونه های اعلای را در آیه ی تطهیر به ما معرفی کرده. ثالثاً: دلی که به آن نمونه های اعلای بتواند مودت بورزد را به انسان داده تا زندگی انسان ها

ص: ۱۰۶

خشک و سرد نباشد، زیرا انسان نمی تواند بدون شور قلبی زندگی کند و به فعلیت لازم دست یابد. رابعاً: فرموده به آن نمونه های اعلای انسانیت موذت بورزید و وقتی موذت و محبت به صحنه آمد به طور طبیعی تبعیت از آن ها به صحنه می آید. زیرا وقتی موذت و محبت به محبوبی متعالی در میان آمد تبعیت از آن محبوب عین ادامه ی موذت است، این تبعیت با تبعیت های سودجویانه تفاوت اساسی دارد، همان تبعیتی که اصحاب سیدالشهداء علیه السلام در کربلا به نمایش گذاشتند. عمده آن است که متوجه شویم موذت به چنین انسان هایی جزء سازمان زندگی دینی ما است و کوتاهی نسبت به آن موجب می شود از برکات واقعی دینداری محروم شویم تا آن جایی که در متون معتبر برادران اهل سنت از رسول خدا صلی الله علیه و آله داریم که فرمودند: «أساس الإسلام حُبِّي و حُبَّ أهل بيتي» (۱). آنچه برای عزیزان به عنوان سؤال پیش می آید و إن شاء الله آرام آرام حل می شود، این است که چرا موذتی که دین می گوید باید به ائمه ی معصومین علیهم السلام داشت، همیشه برای ما ملموس نیست؟ همین قدر بدانید که گفت:

ای یک دله ی صد دله، دل یک دله کن

صراف وجود باش و خود را یله کن

وقتی دل در محبوب های دروغین پراکنده شد و به هر چیزی وابسته گشت، دیگر حقیقتی برای آن نمی ماند. دلی، دل است که یکی باشد و یک محبوب هم بیشتر نداشته باشد و آن محبوب هم جز انسان کامل نمی تواند باشد.

ص: ۱۰۷

دل انسان به راحتی محبوب اصلی خود را به دست نمی آورد و از آن طرف هم محبوب اصلی رخ خود را به هر انسانی نمی نمایاند و خود را به هر دلی نشان نمی دهد و لذا می مانیم دل خود را به که بسپاریم، به محبوب های مبهم که نمی شود دل سپرد، هم باید دل را به محبوب سپرد و هم به آن محبوبی که دل سپردنی است باید دل سپرد. به گفته ی مولوی:

اگر که یار نداری چرا طلب نکنی؟

اگر به یار رسیدی چرا طرب نکنی

به خیرگی بنشین که این عجب کاری است

عجب تویی که هوای چنین عجب نکنی

می گوید: اگر که یار نداری چرا طلب نکنی؟ چون دل هر انسانی یار می خواهد، حالا اگر به یار رسیدی آن را چیز ساده ای ندان، چرا نسبت به این لطف بزرگ که به تو شده، طرب نمی کنی؟ باید با دل زندگی کنی و دعا و عبادت راه های زندگی کردن با دل است، عبادت به جز تمرین عشق و محبت به محبوب چیز دیگری نیست، عمده آن است که بتوانیم از طریق مودت به پیامبری که آن عبادات را آورده و مودت به امامانی که این دعاها را اظهار فرموده اند، این راه را درست طی کنیم. مولوی در ادامه می گوید: «به خیرگی بنشین که این عجب کاری است» آدم می گوید آخر چطوری با دل زندگی کنم؟ فکر می کند با دل زندگی کردن کار عجیبی است و ربطی به دین ندارد، در حالی که «عجب تویی که هوای چنین عجب نکنی» تعجب است که انسان چگونه می تواند بدون محبت به محبوب متعالی زندگی کند؟! در شعر قبلی حافظ می گوید اشکال جای دیگر است، دل را تکه تکه کردی، «ای یک دله ی صد دله» بیا دلت را یک دله کن، اشکال در خودمان است، باید با یک محبوب حقیقی که به

جهت یگانه بودنش، ارزش محبت ورزیدن دارد، دل را یک دله کرد، در ادامه می فرماید:

یک

صبح به اخلاص بیا در بر دوست

گر

کام تو بر نیامد آنگه گله کن

اخلاص یعنی تمام دل را به محبوب دادن و در دلدادگی به محبوب جهت یگانه گرایی جان همواره محفوظ بماند، می گوید علت سرگردانی و گله مندی تو آن است که یک دله نشده ای و آن دل را تماماً به محبوب حقیقی خود نسپردی. به گفته ی مولوی:

گذر ز دانه و دام جهان و خویش مبار

که مرغ با پر آزاد می کند پرواز

زمن نبوش و میاسا در این دو روز جهان

که پیش روی تو راهیست سخت دور و دراز

بسی دمیده در این جویبار سبزه نغز

بسی شکفته در این بوستان شکوفه ناز

بسی چمیده در این کوهسار کبک دُری

بسی رمیده در آن آهوان مشک انداز

به خویش آی و تماشای پیش تازان کن

که هیچ ناید از این کاروان راه، آواز

نشان مهر که دیده است در سرای سپنج

جهان به کس ننماید دو روز چهره باز

به ساز و سوز بهار و خزان شکبیا باش

به تنگنای جهان باش «ورس» را انباز

به هرزه راه میما و خویش خسته مساز

که پیش پای تو باشد بسی نشیب و فراز

ما گاهی بی دل هستیم و گاهی هم دل سرگردان داریم. همان طور که بی دلی چیز بدی است و انسان گرفتار زندگی خشک و سردی می شود، دل سرگردان هم که با محبوب های وهمی زندگی کند، گرفتار پوچی و یأس می گردد. این که انسان دنبال هر کس به نام شیخ و استاد راه بیفتد، دل خود را سرگردان کرده است. آدم بدون این که دلدادگی اش پایگاه

ص: ۱۰۹

منطقی و عقلی محکم داشته باشد مجاز نیست که «بر خیال راست، کج را بخرد» و به امید استادِ راه، به هر کس دل بسپارد.

تأسفی آزاردهنده

متأسفانه گاهی مسئله‌ی حبّ اهل البیت علیهم السلام را اینقدر پایین می‌آورند که مردم وقتی محبّان اهل البیت را در کسوت چنین افراد سطحی و با حرکاتی عوامانه می‌یابند، از موضوع حبّ اهل البیت که اوج مسلمانی است، دست بر می‌دارند. مودّت و محبّت به اهل البیت علیهم السلام را طوری نمایش می‌دهند که انسان‌های عاقل نتوانند آن را بپذیرند. به همین دلیل است که عرض می‌کنم، اگر مبانی حبّ اهل البیت علیهم السلام محکم و همراه با معرفت نباشد یک نوع بازی با احساسات است، این کار آنچنان چهره‌ی اصلی فرهنگ مودّت به اهل البیت علیهم السلام را در اذهان مردم کدر می‌کند که اگر شما موضوع «عشق به اهل البیت علیهم السلام» را پیش بکشید مردم به یاد آن کارهای غیر معقول می‌افتند و اصل مسئله را نفی می‌کنند. آن وقت مودّت و محبّتی که خدا و پیامبر این همه بر آن تأکید دارند و افراد می‌توانند از آن بهره‌هایی فوق العاده ببرند، از دست می‌رود.

گاهی عده‌ای با ادعای محبّت به اهل البیت علیهم السلام کارهایی کرده‌اند که نمی‌توان آن‌ها را آدم‌های عادی به حساب آورد، چه رسد به انسان‌هایی که متوجه شده‌اند باید فوق عقل، دل را هم در دینداری به صحنه آورد. به قول «کی یر کگور»: «گاهی کلیسا به گونه‌ای عمل می‌کند که اگر بخواهیم دیندار شویم، باید اول احمق شویم و بعد دیندار باشیم» این خطر

برای هر نوع دینداری که با عقل و حکمت همراه نباشد، هست. خود اهل البیت علیهم السلام راه و رسم محبت و ولایت به خودشان را به ما نشان داده اند. امام صادق علیه السلام به یکی از یاران خاصشان به نام «عبدالله بن جندب» می فرماید: «يَا ابْنَ جُنْدَبٍ بَلِّغْ مَعَاشِرَ شِيعَتِنَا وَقُلْ لَهُمْ - لَا تَذْهَبَنَّ بِكُمْ الْمَذَاهِبُ - فَوَاللَّهِ لَا تَنَالُ وَلَا يَتَنَا إِلَّا بِالْوَرَعِ وَالِاجْتِهَادِ فِي الدُّنْيَا وَ لَيْسَ مِنْ شِيعَتِنَا مَنْ يَظْلِمُ النَّاسَ»؛ ای فرزند جندب! به شیعیان ما برسان که دنبال این فرقه و آن فرقه راه نیفتند - عمرشان را در این دسته بازی و فرقه بازی و خانقاه بازی ها از بین نبرند (۱) حضرت می گویند ای پسر جندب! به شیعیان ما بگو: حالا که راه را پیدا کرده اید چرا باز هم طفره می روید، بیایید تمام همت و وقت خود را در همین راه که اهل البیت علیهم السلام به شما معرفی کرده اند بگذارید، بعد می فرمایند: هرگز به ولایت ما نمی رسید مگر این که اولاً: در دنیا آدم های وارسته و سخت کوشی باشید. ثانیاً: حقوق برادران و خواهران دینی تان را رعایت کنید، نگران زندگی مردم باشید و اگر کسی به مردم ظلم کند اصلاً شیعه ی ما نیست. از حضرت می پرسیم: ای امام عزیز شما چه می خواهید به ما بدهید که شرط رسیدن به آن، چنین اعمالی است؟ از سخن حضرت روشن می شود که می خواهند به ما همان ولایت و محبتی را که نیاز هر انسان دینداری است، بدهند. می فرمایند: به ولایت ما دست نمی یابید مگر با پرهیزکاری و سخت کوشی در دنیا، گفت:

ص: ۱۱۱

۱- بنده بعضی از این افرادی که به دنبال این خانقاه بازی و شیخ بازی ها رفته اند می شناسم، بعضاً آمده اند با بنده صحبت کرده اند معلوم می شود بعد از بیست سال ارتباط با فلان فرقه و خانقاه از جهت توحیدی، هیچ چیز به دست نیاورده اند.

آنقدر موضوع ولایت و مودت اهل البیت علیهم السلام مهم است که برای رسیدن به آن باید راه پرهیزکاری و سخت کوشی را پیشه کرد. اگر متوجه باشیم که وجود مقدس امام صادق علیه السلام و بقیه ی ائمه علیهم السلام مظاهر حقایق غیبی عالم اند که قبل از خلقتشان هم موجود بوده اند و رسیدن به ولایت آن ها به این معنی است که نفس ما تحت تدبیر انوار آن ذوات مقدس عالم اعلی قرار گیرد، می فهمیم چرا چنین ولایتی به راحتی به دست نمی آید و باید ورع و اجتهاد پیشه کرد. نتیجه ی آن ولایت این است که انسان توانسته از سرگردانی دل نجات یابد و محبوب حقیقی خود را پیدا کند و وارد عالم محبت شود، آن وقت سوز محبت به انسان کامل، همه چیز جز نظر به محبوب را، در نزد محب به فراموشی می برد. آیا بهره ای بالاتر از این می توان در زندگی سراغ داشت که محب از دیار خود خارج شود و به دیار محبوب سیر کند؟ در آن صورت میل او همان میلی می شود که انسان های معصوم در آن هستند و آرامش دل او همان دوری از گناهی خواهد شد که محبوب او در مقام عصمت در آن قرار دارد. تا آن جا که رسول خدا صلی الله علیه و آله به یکی از اصحاب می فرماید: «مَنْ أَحَبَّنَا أَهْلَ الْبَيْتِ فَخُنُّ شَفَعَاؤُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَا ابْنَ بَكْرٍ مَنْ أَحَبَّنَا فِي اللَّهِ حُبًّا مَعْنًا وَأَدْخَلْنَاهُ مَعَنَا»؛ (۱) هر کس ما اهل بیت را دوست بدارد، در قیامت او را شفاعت می کنیم، و کسی که ما را دوست بدارد با ما محشور می شود و با ما وارد بهشت می گردد.

به واقع تا انسان محبوبِ معصومی نداشته باشد نه تنها نمی تواند به درستی از گناه فاصله بگیرد، حتی چنانچه مرتکب گناه شد موفق به توبه می گردد، حضرت امام موسی کاظم علیه السلام می فرمایند: «لَا خَيْرَ فِي الْعَيْشِ إِلَّا لِرَجُلَيْنِ رَجُلٌ يَزِدُّهُ فِي كُلِّ يَوْمٍ خَيْرًا أَوْ رَجُلٌ يَتَذَكَّرُ سَيِّئَةً بِالتَّوْبَةِ وَ أَنَّى لَهُ بِالتَّوْبَةِ وَاللَّهِ لَوْ سَجَدَ حَتَّى يَنْقَطِعَ عُنُقُهُ مَا يَقْبَلُ اللَّهُ ذَلِكَ مِنْهُ إِلَّا بِوَلَايَتِنَا أَهْلَ الْبَيْتِ أَلْمَا وَ مَنْ عَرَفَ حَقَّنَا وَ رَجَا الثَّوَابَ فِينَا وَ رَضِيَ بِقُوَّتِهِ وَ سَتَرَ عَوْرَتَهُ وَ دَانَ بِمَحَبَّتِنَا فَهُوَ آمِنٌ يَوْمَ الْقِيَامَةِ»؛ (۱) خیری در زندگی نیست مگر برای دو مرد، یکی مردی که هر روز کردار نیکش را زیاد می کند، دیگر مردی که گناهانش را به وسیله ی توبه جبران کند ولی توبه کجا ممکن است؟ به خدا سوگند اگر آنقدر سجده کند که گردنش قطع شود خدا توبه اش را نمی پذیرد مگر به ولایت و دوستی اهل بیت پیغمبر علیهم السلام . آگاه باشید هر کس حق ما را بشناسد و امیدوار ثواب در باره ی ما باشد و به روزی خود راضی باشد و عفت خود را حفظ کند و به وسیله ی دوستی ما به خدا نزدیک شود پس او در روز قیامت در امان خواهد بود.

حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمودند: «خُلِقَ نُورُ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَ الْأَرْضَ وَالسَّمَاءَ»؛ (۲) نور فاطمه علیها السلام قبل از خلقت آسمان ها و زمین خلق شده است. این روایت می رساند که حضرت فاطمه زهرا علیها السلام یک حقیقت غیبی دارند که از طریق معرفت و حُبِّ به آن حضرت آن نور بر جان ما تجلی می کند

ص: ۱۱۳

۱- إرشاد القلوب إلى الصواب، ج ۱، ص ۱۸۲.

۲- بحار الأنوار، ج ۴۳، ص ۴.

و در نتیجه جان ما توسط آن نور تدبیر می شود و این نحوه خلقت همچنان که عرض شد برای امامان علیهم السلام نیز هست که رسول خدا صلی الله علیه و آله به عنوان دوازده نور عرشی در سفر معراجی خود آن ها را دیدند. و این نشان می دهد اهل البیت علیهم السلام جایگاه خاصی در هستی می باشند که باید متوجه آن جایگاه بود.

وقتی متوجه شدیم جایگاه ائمه علیهم السلام در هستی کجاست معنی این که می فرمایند چگونه می شود به ولایت ما رسید روشن می شود و می فهمیم چگونه می توان از تدبیر آن حقایق معنوی غیبی در جان خودمان استفاده کنیم، و از همه مهم تر ارزش راهی که نشان می دهند تا ما به ولایت آن ها دست پیدا کنیم مشخص می گردد. این ها در عالم غیب فوق زمین و زمانند و از طرفی شخصیت زمینی آن ها مظهر تام آن حقیقت غیبی است. حالا اگر بعد از معرفت، از طریق مودت، زمینه ی ارتباط با آن انوار غیبی را در خود ایجاد کردیم، رازهای آن عالم بر جان ما گشوده می شود و ایمان به حقایق غیبی فعلیت می یابد. به گفته ی حافظ:

گویند

رمز عشق مگوئید و مشنوید

مشکل حکایتی است که تقریر می کنند

معنی زندگی حقیقی فقط با ارتباط با جان انسان های کامل روشن می شود. ابتدا باید خود را طبق دستور ائمه علیهم السلام اصلاح کنیم، وقتی «با ورع و تلاش در دنیا» و «رعایت حقوق مسلمانان» و «تجاوز نکردن به حقوق غیر مسلمانان» جان خود را آماده کردیم و دل را یک دله نمودیم و نظر محبت آمیز به آن وجودات مقدس انداختیم، در این صورت دلی پیدا کرده ایم که می تواند درست نظر کند. و جان خود را محل تابش انوار

ص: ۱۱۴

مقدسه ی اولیاء الهی قرار دهد. نتیجه ی تابش آن نور، ظهور عبودیت پروردگار و متحقق شدن به اخلاق الهی خواهد بود، در این راستا تمام ابعاد انسانی انسان به صورتی همه جانبه شکوفا می شود، زیرا از طریق محبت است که اتصال به محبوب حقیقی امکان می یابد و انسان احساس می کند شخصیتش تغییر اساسی نموده است.

عاشقان را بر سر خود حکم نیست

این که حضرت صادق علیه السلام می فرمایند به ولایت ما نمی رسید مگر آن که اهل و رَع و اجتهاد باشید؛ چون لازمه ی آن ولایت، محبت از طرف ما و تدبیر از طرف آن ها است و اگر جان ما آماده ی اعمال تدبیر آن ها نباشد، آن تدبیر محقق نمی شود. ولایت به معنی محبت و مدیریت و حاکمیت است و از طریق مودت به اهل البیت علیهم السلام همه ی آن معانی در جان انسان واقع می شود، چون از طریق تولی و محبت به آن ذوات مقدس، آن ها بر قلب ها و جان ها نظر می کنند و تدبیر لازم را اعمال می نمایند. وقتی ما توانستیم ولایت آن ها را در تمام ابعاد زندگی، حتی در مسائل اجتماعی و سیاسی بپذیریم و زمینه ی اعمال ولایت آن ها را فراهم کردیم، در چنین حالتی تمام ابعاد انسان تحت نور آن ذوات مقدس قرار می گیرد، زیرا که «عاشقان را بر سر خود حکم نیست» این وقتی است که حاکمیت و تدبیر آن ذوات مقدس را از سر پذیرش قلبی در تمام ابعاد زندگی بپذیریم و گردن نهیم و با تمام وجود و از طریق دعا و توسل زمینه ی تدبیر آن ذوات قدسی را بر جان و مال خود فراهم نماییم، در چنین فضایی خواهی گفت:

کجایند امام حسن و امام حسین و فرزندان امام حسین علیهم السلام که این تدبیر را اعمال کنند؟ همان نکته ای که در دعای ندبه سر می دهید و می گویند: «وَلْيُضِرَّخِ الصَّارِخُونَ وَيَضْرِبَخِ الضَّاجُونَ وَيَعْرِجَ الْعِاجُونَ أَيْنَ الْحَسَنِ أَيْنَ الْحُسَيْنِ أَيْنَ أَبْنَاءِ الْحُسَيْنِ»؛ باید که شیون کنان، شیون کنند، و ضجه زنان، ضجه زنند، و ناله کنندگان، ناله کنند که کجایند امام حسن و امام حسین و فرزندان امام حسین علیهم السلام که بر جان و دل ما حکومت کنند. آن وقت است که با این آمادگی جامع، آن ها نظر مبارکشان را بر ما می اندازند و آن می شود که باید بشود. به فرمایش آیت الله بهاء الدینی «رحمه الله علیه»: اگر امام زمان عجل الله تعالی فرجه نظرشان را بر ما بیندازند مبادی میل ما عوض می شود. و تمام میل انسان، میل های انسان واقعی گردد و انسان و جامعه را به سوی مقصد و مقصود اصلی سیر می دهد.

آنچه می توان در این جلسه به عنوان جمع بندی مطرح کرد عبارت است از:

۱- دین با توصیه ی محبت به ائمه ی اطهار علیهم السلام به عنوان عالی ترین درجه ی انسانیت، اساسی ترین نیاز انسان را که دوست داشتن حقیقی است جواب می دهد.

۲- قلب از طریق یافتن محبوب های حقیقی نه تنها از سرخوردگی هایی که در زندگی های معمولی وجود دارد نجات می یابد، بلکه به عالی ترین نشاط که همان محبت به اولیاء الهی است، نایل می گردد و از خطر محروم بودن از دوست داشتن رهایی می یابد.

۳- محبت به انسان های متعالی، نه تنها موَدّت و محبت را از سرگردانی نجات می دهد، بلکه موجب می شود تا زندگی به ثمره ی حقیقی خود که همان دینداری ناب از طریق موَدّت انسان های کامل است، دست یابد.

۴- محبت واقعی در قیامت و با رفع حجاب ها بین مُحَبّ و محبوب واقع می شود و اولین منزل این ارتباط در حالت احتضار با ملاقات جمال مقدس پیامبر صلی الله علیه و آله و علی علیهم السلام شروع می شود و در همین راستا گفته شده؛ «هیچ لذّتی برای مؤمن به اندازه ی مرگ نیست».

۵- موضوع جامعیت که در اثر محبت پیش می آید، قلب را در حضور و شور و شوق قرار می دهد، چون در عشق، محدودیت ها به کلی از میان برمی خیزد.

۶- روشن شد «نه عشق به غیر خدا عشق است و نه عشق به خدا، بی واسطه ممکن است».

۷- موضوع نیاز عشق به مصداق، موضوعی است که اگر از آن غفلت شود انسان ممکن است از مفهوم خوبی ها در ذهن و فکر مطلع شود ولی این غیر از ارتباط با مصداق خوبی ها است که موجب اُنس قلبی با حقیقت می شود.

۸- خیالات اگر تجلیات حقایق قدسی باشد جان انسان را فربه می کند و به بهترین نحو تغذیه می نماید، ولی اگر ریشه در امور دنیایی داشته باشد انسان را به وَهمیات گرفتار می کند و تغذیه ای برای جان او نخواهد بود.

۹- تفاوت بین قوه ی خیال با عالم خیال و توجه به حضور حضرت جبرائیل علیه السلام در عالمی از عوالم هستی یعنی عالم خیال نیز روشن شد.

۱۰- بحث شد اگر انسانِ معصومی در عالم نباشد عشق حقیقی متحقق نمی شود، چون جان انسان از یک طرف طالب محبوب کاملی است که هیچ نقصی نداشته باشد، از طرفی آن محبوبِ کامل باید طوری باشد که بتوان با تصور شخصیت او، در عالم خیالِ خود با او اُنس گرفت و این با وجود انسان کامل در عالم محقق می شود.

۱۱- موضوع نیاز انسان ها به انسان های کامل جهت توجه به نمونه هایی که باید در تربیت به آن ها نظر داشت و این که خداوند هرگز چنین نیازی را بی جواب نمی گذارد و چنین انسان هایی را می پروراند؛ مورد بحث قرار گرفت.

۱۲- خداوند نه تنها عقلی به انسان ها داد تا از طریق تدبّر در قرآن و روایات رسول اکرم صلی الله علیه و آله را بشناسد، دلی نیز به انسان ها داد تا معصوم را بپسندند و از این طریق به زیباترین شکل هدایت گردند.

۱۳- موضوع رابطه ی بین مودّت به اهل البیت علیهم السلام و اساس دینداری و این که خداوند تمام شرایط را برای تحقق چنین رابطه ای فراهم فرمود، تا آن جا که فلسفه ی وجودی همه ی انبیاء را چنین مودّت و محبّتی قرار داد، مورد بحث قرار گرفت.

۱۴- از انحرافی سخن به میان آمد که موجب تأسف شدید شده و آن سطحی کردن موضوع حبّ اهل البیت علیهم السلام است و این که در این رابطه چه خسارت بزرگی به مسیر دینداری همراه با محبت به جان انسان وارد می شود.

«والسلام علیکم و رحمہ اللہ و برکاتہ»

جلسه ی سوم: معنی مودت و ولایت اهل البیت علیهم السلام

اشاره

ص: ۱۱۹

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

{قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى} (۱)

ای پیغمبر! بگو در برابر رسالتی که به شما رساندم، چیزی از شما نمی خواهم مگر مودت نزدیکان.

عرض شد این خواستن، خواستنی است که به خود انسان ها برمی گردد و این مودت، موجب کمال دین داری است و اجر پیامبری پیامبر صلی الله علیه و آله به آن است که مردم دینداری را به نهایت برسانند و نهایت دینداری، مودت به ائمه ی معصومین علیهم السلام است.

سؤال ما از ائمه علیهم السلام این است که اگر ما آرام آرام رسیدیم به این که شما حقایق مقدس عالییه ای هستید که در جمال انسانی، همه ی اسماء حسناى الهی را به نمایش آوردید، چطور می توانیم با شما ارتباط برقرار کنیم؟

سابقه ی تاریخی توجه به حقایق قدسی

یک بحث این است که بدانیم حقایق عالییه ای در عالم هست و بحث دیگر این است که چگونه با این حقایق ارتباط برقرار کنیم. حتماً

ص: ۱۲۱

مستحضرید که موضوع ارتباط با حقایق قدسی مسئله‌ی بزرگ بشریت بوده و تاریخ تفکر گواه آن است که در طول تاریخ، بزرگان دنیا چه اندازه روی این مسئله وقت گذاشته اند، بسیاری از اندیشمندان تا این جا رسیده اند که حقایق آسمانی در عالم غیب هست، استدلال‌های محکمی هم برای اثبات وجود آن‌ها آورده اند و معتقد بودند باید با آن حقایق ارتباط پیدا کنند تا زندگی، نشاط خود را بیابد، از سقراط و افلاطون و ارسطو و فلوطین بگیرد تا این اواخر، هگل و امثال او. البته در جهان اسلام بزرگانی مثل فارابی، ابن سینا، شیخ اشراق، محی الدین عربی و ملاصدرا که جای خود دارند.

در موضوع وجود حقایق قدسی حرف‌های خوبی گفته شده است ولی در موضوع چگونگی ارتباط با آن حقایق کار زیادی از طرف فیلسوفان نشده است. همیشه ادیان الهی بوده اند که باب این موضوع را باز کرده و راه کار نشان داده اند، هر چند در دل دین هم کم بوده اند افرادی که راه کارهای ارائه شده توسط دین را جدی بگیرند و مثلاً در دین اسلام متوجه شوند موضوع مودت فی القربی اوج دینداری است و موجب ارتباط قلبی با ذوات مقدس ائمه‌ی اطهار علیهم السلام می‌شود که به عنوان واسطه‌ی فیض، اصل و اساس همه‌ی حقایق غیبی می‌باشند. زیرا:

آن که

را روی به بهبود نبود

دیدن

روی نبی سود نبود

امام صادق علیه السلام خودشان به آن‌هایی که آماده بودند این راه را طی کنند و ارزش کار برایشان روشن شده بود راه را نشان دادند و همان طور که در جلسه‌ی قبل عرض شد به عبدالله بن جندب می‌فرماید: «یا ابنِ جُنْدَبٍ بَلِّغْ»

ص: ۱۲۲

مَعَاشِرَ شَيِّعَتِنَا وَقُلْ لَهُمْ - لَا تَذْهَبَنَّ بِكُمْ الْمَذَاهِبُ - فَوَاللَّهِ لَا تُنَالُ وَلَا يُنَالُنَا إِلَّا بِالْوَرَعِ وَالْإِجْتِهَادِ فِي الدُّنْيَا...»؛^(۱) ای فرزند جنذب! به شیعیان ما برسان و به آن ها بگو: به طرف این فکر و آن فکر و این مکتب و آن مکتب راه نیفتید که چگونه به ولایت ما و ارتباط با حقایق قدسی برسید، به ولایت ما نمی رسید مگر با ورع و دوری از گناهان و تلاش در دنیا برای اصلاح خود. اولاً: متوجه باشید باید با عالی ترین حقایق قدسی یعنی ذات ائمه ی معصومین علیهم السلام مرتبط شوید و از ولایت آن ها بهره مند گردید. ثانیاً: این ولایت با ورع و تلاش در دنیا و رعایت حقوق مؤمنین و تقویت روحیه ی ایثارگری نسبت به آن ها و ظلم نکردن به مردم، به دست می آید و لا غیر.

راه ارتباط با حقیقت ولایت

اولین سؤال این است که بعد از علم به وجود قدسی انسان های کامل، چگونه به ولایت آن ها برسیم و بتوانیم از تجلی انوار باطنی وجود آن ها در باطن خود بهره مند شویم، به عبدالله بن جنذب می فرمایند بیخودی خودتان را گرفتار این گروه و آن دسته نکنید، راه کار روشن است. بعد می فرمایند: «بِالْوَرَعِ وَالْإِجْتِهَادِ فِي الدُّنْيَا - وَمُؤَاسَاةِ الْإِخْوَانِ فِي اللَّهِ - وَكَيْسٍ مِنْ شَيِّعَتِنَا مَنْ يَظْلِمُ النَّاسَ»؛^(۲) به پرهیزکاری و تلاش در خودسازی و تقویت روحیه ی ایثار نسبت به برادران دینی و کنترل خود در این که اگر کوچک ترین ظلمی به کسی روا دارید، به آن نتیجه می رسید. چون

ص: ۱۲۳

۱- بحار الأنوار، ج ۷۵، ص ۲۸۱.

۲- بحار الأنوار، ج ۷۵، ص ۲۸۱.

همان طور که مستحضرید این ولایت دو طرفی است، یک آمادگی هایی ما باید در خودمان ایجاد کنیم، و یک الطافی هم آن ذوات مقدس می فرمایند، از طرف آن ها ما نگران نیستیم، نگرانی از جانب خودمان است که شرایط تجلی نور ولایت را در جان خود محقق بکنیم و به آن محبتی که اوج دینداری است دست نیابیم، زیرا:

طیب عشق مسیحا دم است و مشفق لیک

چو درد در تو نبیند که را دوا بکند

از یک طرف باید به وجود این ذوات مقدس و چگونگی حضور آن ها در عالم، معرفت پیدا کنیم، و از طرف دیگر باید راه ارتباط با حقیقت نوری آن ها را بیابیم. حضرت صادق علیه السلام در رابطه با چگونگی ارتباط با آن مقام های قدسی ما را متوجه صفاتی می کنند که در آن روایت ملاحظه فرمودید. اگر عنایت فرمائید توصیه هایی که حضرت می فرمایند ساده نیست و باید با یک برنامه ریزی اساسی آن ها را وارد زندگی خود نماییم، ولی وقتی متوجه نتیجه ی فوق العاده ی آن شویم به راحتی به آن دستورات دل می دهیم. ولایت انسان کامل آن قدر بزرگ است که مواساه اخوان با همه ی سختی که دارد، آسان می شود. آنچه را به عهده ی ما گذاردند اگر انجام گیرد بقیه را آن ها به عهده گرفته اند. عمده آن است که با معرفت به مقام ائمه علیهم السلام، عزم محبت به آن ها را در خود به وجود آوریم و شرایط روحی و اخلاقی خود را آماده کنیم، تا تجلی نور ولایت بر قلب ما ظهور کند و انس با آن مقامات قدسی شروع شود. گفت:

اول

قدم آن است که او را یابی

آخر

قدم آن است که با او باشی

ص: ۱۲۴

وقتی دل متوجه ی مقام ائمه ی معصومین علیهم السلام شد و مؤانست با آن ذوات قدسی شکل گرفت دیگر راه تجلیات ناب نور انسان کامل بر باطن انسان باز می شود که زبان در وصف چنین ارتباطی الکن است و ثمرات آن قابل تصور نیست، چون عالم چنین ارتباطی، عالم علم حصولی نیست که الفاظ بتوانند وصف کنند. ارتباط با آدمیت محض که صاحب مقام «عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا» است، مقصد و مقصود باطنی ترین بُعد از ابعاد انسان است. این همان راه محبت است که خدا می داند چه برکات عجیبی در آن نهفته است و همه سرگشته ی آن هستند، تا خود را در معرض نور آن ها قرار بدهند و دائماً از آن نور بهره مند شوند و آدم بشود. چقدر مایه ی تأسف است که بعضی ها این راه را با این همه برکت و بزرگی که دارد با یک سلسله ادعاها و سطحی نگری ها در حجاب برده اند و مانع شده اند که مردم حقیقت آن را پیدا کنند. وقتی بحث ولایت اهل البیت علیهم السلام مطرح است به این معنی است که آن ها به مبادی جان ما و باطن وجود ما توجه می کنند، یعنی نور انسان کامل بر قلب ها تجلی می کند. اگر نسبت به تجلی نور انسان کامل کمی فکر شود حرف ها و رازهای زیادی در آن هست و روشن می شود از طریق آن تجلی، دل انسان الهی می گردد، دل با کتاب و درس الهی نمی شود، با نظر ولایی امامان معصوم علیهم السلام دل با همه ی گرایش هایش الهی می گردد، مثل خود آن ذوات مقدس، منتهی در حد نازله. در همین رابطه می فرمایند: «مَنْ أَحَبَّنَا أَهْلَ الْبَيْتِ فَنَحْنُ شَفَعَاؤُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَا ابْنَ بَكْرٍ مَنْ أَحَبَّنَا فِي اللَّهِ حُشِرَ مَعَنَا وَ أَدْخَلْنَا مَعَنَا»؛ (۱)

هر کس ما

ص: ۱۲۵

اهل بیت را دوست بدارد، در قیامت او را شفاعت می کنیم، و کسی که ما را دوست بدارد با ما محشور می شود و با ما وارد بهشت می گردد.

در روایت داریم که حَیْتَمَه می گوید: خدمت حضرت باقر علیه السلام رسیدم حضرت فرمودند: «يَا حَيْثَمَةُ إِنَّ شِيعَتَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ يُقْضَى فِي قُلُوبِهِمُ الْحُبُّ لَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُلْهَمُونَ حُبَّنَا أَهْلَ الْبَيْتِ وَإِنَّ الرَّجُلَ يُحِبُّنَا وَيَحْتَمِلُ مَا يَأْتِيهِ مِنْ فَضْلِنَا وَلَمْ يَرَنَا وَلَمْ يَسْمَعْ كَلَامَنَا لِمَا يُرِيدُ اللَّهُ بِهِ مِنَ الْخَيْرِ...»؛^(۱) ای خیشمه! حب ما اهل البيت در دل های شیعیان ما القاء می شود و محبت ما به آن ها الهام می گردد، ما را دوست می دارند و فضائل ما را تحمل می کنند، در حالی که نه ما را دیده اند و نه کلام ما را شنیده اند. این برکات از آن روست که خداوند اراده کرده است که به آنان خیر برساند.

در مورد جایگاه حب اهل البيت عليهم السلام باید دقیق و با حوصله کار شود زیرا معارف ارزشمندی در آن نهفته است. متأسفانه در طول تاریخ به شیعه اجازه ندادند تا در فضای مناسب حرف های خود را بزنند. در حال حاضر نور شهدا و اثر خون شهدا زمینه ساز شده است که شیعه آرام آرام بتواند حرف هایش را بزند و موضوع حب اهل البيت عليهم السلام جای خود را پیدا کند. از خود بپرسید آیا برکتی زیر این آسمان از این بالاتر هست که امام معصوم به انسان نظر کند و نور آن کمال عالیه در مرتبه ای نازله با جان انسان متحد گردد و یک نحوه یگانگی با ذات مقدس پیش آید در حدی که انسان با آن ها محشور شود؟

ص: ۱۲۶

نظر به ولایت ائمه علیهم السلام از دو جنبه مدّ نظر قرار می گیرد؛ یک جنبه آن که ما با نظر محبت و مودت و با دلی زنده، فوق عقل برهانی، به آن ها نظر کنیم. و جنبه ی دیگر این که آن ها به باطن ما نظر کنند و باطن ما را تحت تأثیر تجلیات انوار خود قرار دهند. و این که می فرمایند: والله کسی به ولایت ما نمی رسد مگر این که چنین و چنان کند؛ به جنبه ی دوم نظر دارد که لازمه ی پذیرش تجلیات انوار انسان کامل، صفات و معارف خاصی است که انسان باید در خود پدید آورد. مسئله ی اصلی هر انسان در این رابطه آن است که بتواند نور ولایت امامان علیهم السلام را بر جان خود جاری کند، علاوه بر صفات و اخلاقیات خاص، برای تجلی نور ولایت امام معصوم عقاید دقیقی نیز نیاز است. مثلاً امام رضا علیه السلام می فرمایند: «مَنْ أَنْكَرَ خَلْقَ الْجَنَّةِ وَالنَّارِ كَذَبَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَكَذَّبْنَا وَ لَا مِنْ وَايْتِنَا عَلَى شَيْءٍ وَ يَخْلَعُ فِي نَارِ جَهَنَّمَ»؛ (۱) کسی که منکر باشد که هم اکنون بهشت و جهنم موجود است، پیامبر و ما را تکذیب کرده است و تحت ولایت ما نیست و برای همیشه در آتش است.

روایت فوق می رساند که اگر کسی معتقد نباشد هم اکنون بهشت و جهنم موجود است نمی تواند از تجلی نور ولایت امامان معصوم علیهم السلام بر جان خود برخوردار باشد، چون چنین عقیده ای زمینه است تا جان انسان برای تجلی نور آن ها آماده گردد.

ص: ۱۲۷

می دانید که رحمان و رحیم و سمیع و علیم از اسماء الهی اند، و خداوند در قرآن می فرماید: «وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا»؛^(۱) برای خداوند اسماء حسنایی هست، او را به آن اسماء بخوانید. یعنی گاهی حق به صفت رحمان جلوه می کند به آن تجلی می گویند: «اسم رحمان» یا به صفت رحیم جلوه می کند به آن تجلی می گویند: «اسم رحیم» این ها اسماء حسنای الهی هستند یعنی حق اند در صفاتی خاص. آن وقت آن اسماء مظهر می خواهد تا به نمایش در آیند: امام صادق علیه السلام در رابطه با آیه ی فوق می فرماید: «نَحْنُ وَاللَّهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى»؛^(۲) به خدا سوگند ما ایم اسماء حسنای الهی. ملاحظه کنید امام خودشان را چطوری به ما معرفی می کنند و ما را به کجا راه نمایی می فرمایند. ابتدا باید متوجه بود «اسماء حسنا» یعنی چه؟ تا بعد روشن شود چرا ائمه ی معصومین علیهم السلام اسماء حسنای پروردگار هستند. به عنوان مثال «قیوم» یکی از اسماء الهی است و تمام عالم را پر کرده است. قیوم، یعنی هرچه شما پدیده و وجود می بینید که قائم است و موجود است، به «اسم قیوم» خداوند موجود است. یا «اسم حی» یعنی در این عالم هر چه حیات می بینید، ظهور آن «حی مطلق» است، حالا امام می فرماید: «نَحْنُ وَاللَّهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى»؛ ما همان اسماء حسنای خداوند هستیم. و توجه ما را به حقیقت نوری و وجودی خود معطوف می کنند بهتر از این چگونه می توان گفت تا ما بفهمیم جایگاه آن ها در هستی کجا است؟

ص: ۱۲۸

۱- سوره اعراف، آیه ۱۸۰.

۲- الکافی، ج ۱، ص ۱۴۴.

نگاه دقیق و عمیق به مقام اهل البیت علیهم السلام در هستی، غلو نیست، غلو یعنی یک چیز غیر بزرگ را ما بزرگ کنیم، بدون آن که دلیل عقلی یا نقلی مطمئن برای بزرگی آن داشته باشیم. اما اگر عظمت موضوع مهمی را ادله ی قوی عقلی پشتیبانی کرد و بعد هم شواهدی از وحی الهی آن را تأیید کرد، اعتقاد به عظمت آن موضوع، غلو نیست بلکه توجه به موضوع بزرگی است که باید با تعمق متوجه آن شد. اگر آن موضوع برای ما روشن نشد نباید آن را منکر شویم باید خود را رشد دهیم تا به حقیقت آن دست یابیم. به قول مولوی:

کرده ای

تأویل حرف بکر را

خویش

را تأویل کن نی ذکر را

یعنی برای درک حقیقت باید خود را عوض کنی نه آن که حقیقت را در حدّ فهم خود تغییر دهی، کسی که در مورد موضوعات عمیق معرفتی تأمل نکرده آیا حق دارد بگوید آن موضوعات غلو است؟ آیا کسی پای بحث علمای شیعه نشسته و مبانی عقلی و نقلی و قرآنی عقاید شیعه را به خوبی بررسی کرده و بعد به این نتیجه رسیده است که آن ها نسبت به اهل البیت علیهم السلام غلو می کنند و حرفشان از مرز عقل و نقل معتبر بیرون است؟ یا همین طور از دور یک چیزی به گوشش خورده و سریعاً قضاوت کرده است.

ما در موضوع وجود انسان کامل و واسطه ی فیض، ابتدا با استدلال بحث می کنیم و نحوه ی وجود آن عزیزان در نظام هستی و مقام عصمت

آن‌ها را ثابت می‌نماییم (۱).

سپس دلایل قرآنی خود را بیان می‌کنیم (۲).

و پس از آن که جایگاه و مقام واسطه‌ی فیض بودن و معصوم بودن آن‌ها روشن شد، حالا می‌گوئیم این سخنان را معصوم گفته است. امامان علیهم السلام شیعیان خود را طوری تربیت کرده‌اند که نگران باورهایی باشند که مبانی عقلی و استدلالی ندارد، حالا- آیا می‌شود که خود شیعیان چیزهای بی‌مبنا را بپذیرند؟ ما خودمان اعتراض داریم به این ولایت‌بازی‌های احساساتی، امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» که به واقع می‌توان ایشان را به عنوان یکی از شخصیت‌های بزرگ شیعه نام برد که ذوب در ولایت اهل‌البیت علیهم السلام بودند، چه قدر از دست این نوع ولایت‌بازی‌ها آزرده بودند. در یکی از پیام‌ها در آخرین روزهای عمر شریفشان می‌فرمایند: «ولایتی‌ها که تا دیروز در سکوت و تحجر خود آبروی اسلام و مسلمین را ریخته‌اند و در عمل پشت پیامبر و اهل‌البیت عصمت و طهارت علیهم السلام را شکسته‌اند و عنوان ولایت برایشان جز تکسب و تعیش نبود، امروز خود را بانی و وارث ولایت معرفی نموده و حسرت ولایت دوران شاه را می‌خورند.» (۳).

و در جایی دیگر می‌فرمایند: این‌ها کمر ما را شکستند. امامی که خودشان اهل ولایت اهل‌البیت علیهم السلام‌اند به جهت انحراف اینان از مسیر ولایت اهل‌البیت علیهم السلام می‌گویند کمر ما را این ولایت‌بازی‌ها شکست، و به آن‌هایی که ولایت را وسیله‌ی تکسب و تعیش کرده‌اند یعنی ولایت را وسیله‌ی کسب و زندگی

ص: ۱۳۰

۱- به کتاب «مبانی معرفتی مهدویت» از همین مؤلف رجوع شود.

۲- به کتاب «جایگاه و مقام واسطه فیض» و کتاب «دعای ندبه؛ زندگی در فردایی نورانی» از همین مؤلف رجوع شود.

۳- امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» در تاریخ ۳/۱۲/۶۷. صحیفه امام، ج ۲۱، ص ۲۸۱.

و آب و نان نموده اند اشکال می گیرند. چرا امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» از این نوع ولایت گرایی نگران اند؟ چون متوجه بودند این گروه ها مسئله ای این چنین بزرگ و عمیق را آنچنان سطحی و احساساتی می کنند که دیگر آن تأثیر عمیق و غیر قابل تصور را از دست خواهد داد.

چگونگی تعین به مقام ائمه علیهم السلام

آنچه ائمه علیهم السلام به ما پیشنهاد می کنند تدبّر در امور آن هاست،^(۱)

آن ها مأمورند ما را متوجه حقیقت قدسی وجود خود بنمایند و به ما بفهمانند در عالم قدس حقایقی به نام اسماء حسنا الهی هست که صورت کلیه و جامع آن ها در وجود یک انسان باید جمع بشود و در حرکات و سکنات او جاری و ساری باشد که بحث آن ان شاء الله در جای خود خواهد آمد. آن ها مأمورند به ما خبر دهند: ای طالبان انوار عالم قدس بیاید تا ما شما را به آن جاها برسانیم، بیاید در زیر سایه ی ولایت ما قرار بگیرید تا به آن عالم سیر کنید. راستی اگر در این موارد شکسته نفسی کنید و ما را از مقام خود آگاه نکنند و به سوی خود راهنمایی ننمایند، برای رسیدن به آن حقایق قدسی چه کار باید کرد؟ مثل آن است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله رودربایستی کنند و نگویند من پیغمبر خدا هستم، در آن صورت بشریت چگونه متوجه وجود پیامبر بشود؟ این جا شکسته نفسی بر نمی دارد، باید

ص: ۱۳۱

۱- امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید: «... إِنَّ أَمْرَنَا صَعْبٌ مُّشْتَصَعِبٌ لَا يَحْتَمِلُهُ إِلَّا مَلَكٌ مُّقَرَّبٌ أَوْ نَبِيٌّ مُّرْسَلٌ أَوْ عَبْدٌ قَدِ امْتَحَنَ اللَّهَ قَلْبَهُ لِلْإِيمَانِ»؛ امر ما مشکل همراه با دشواری هاست، آن را تحمل نمی کند مگر فرشته ای مقرب یا پیامبری مرسل یا بنده ای که خداوند قلب او را از طریق ایمان آزموده باشد.

بیایند ما را به سوی خود راهنمایی کنند. کسی جز خودشان نمی تواند مقام آن ها را بشناسد، شناختن مقام جامعیت اسماء حسنا کیلیه، کار خود انسان های کامل است لذا باید گفت: «گل خندان که نخندد چه کند؟» این جاست که وقتی آن ها خودشان را به ما معرفی کردند و روشن شد چقدر در این امر صادق اند ما باید خاک پای آن ها را سرمه ی چشم خود کنیم و با تمام وجود از آن ها تشکر کنیم که ما را به سوی خود هدایت کردند. حضرت صادق علیه السلام به دو نفر از علماء اهل سنت می فرماید: «شَرِّقًا وَ غَرِّبًا لَنْ تَجِدَا عِلْمًا صَحِيحًا إِلَّا شَيْئًا يُخْرُجُ مِنْ عِنْدِنَا أَهْلَ الْبَيْتِ»؛ (۱) اگر به شرق و غرب عالم هم بروید، هرگز به علم صحیح و درستی دست نمی یابید، مگر آن علمی که از نزد ما اهل البیت بیرون آید. این غیر از آن است که یک انسان خود خواه ما را به سوی خود بخواند، این ها خودی ندارند که ما را به سوی آن خود دعوت کنند، آن ها سراسر نمایش اسماء الهی اند، پس در واقع آن ها از طریق هدایت ما به خودشان، ما را به سوی خدا دعوت کرده اند.

وقتی به مقام ائمه علیهم السلام معرفت پیدا کردیم و آن ها را به عنوان مظاهر جامع اسماء الهی شناختیم و قلب خود را متوجه آن مقام نمودیم تا در سیر باطنی خود تحت تأثیر تجلی نور ولایت آن ها قرار گیرد، این ابتدای راه است، باید ما آرام آرام ظرفیت پذیرش آن نور را در خود ایجاد کنیم. هرچقدر آن نور در جان ما جا باز کند، خودش وسیله ی معرفی خودش می شود و ما به یقینی که نسبت به مقام اهل البیت علیهم السلام باید برسیم، می رسیم.

ص: ۱۳۲

مثل آن که وقتی با قرآن روبه رو می شوید بین شک و یقین هستید، گاهی نوری از قرآن به قلبتان می نشیند و با تمام وجود حقایقش را باور می کنید، ولی ممکن است دوباره این فکر به ذهنتان بیفتد که نکند یک انسان نابغه بدون آن که پیامبر باشد این حرف ها را زده است؟! ولی باز با تدبّر در قرآن می بینید مسئله از این حرف ها بیرون است و متوجه حقایق آن می شوید، ممکن است چند بار گرفتار شک و تردید بشوید تا بالأخره نور قرآن جای خود را در قلب شما - با اُنس طولانی - باز کند، به طوری که پس از مدتی اصلاً جای هیچ شکی برایتان باقی نمی ماند. عین همین مسئله در موضوع فرهنگ اهل البیت علیهم السلام و ولایت آن ذوات مقدس برایتان پیش می آید. همان طور که قرآن نوری دارد که با تدبّر در آن، بر قلبتان تجلی می کند و خودش خود را ثابت می نماید، مقام قدسی و نور ولایی اهل البیت علیهم السلام هم همین طور است. قرآن برای اثبات حقایق خود می فرماید: «أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا»؛ (۱)

ای پیامبر! آیا این هایی که منکر رسالت تو هستند در قرآن تدبّر نمی کنند، که اگر از طرف غیر خدا بود در آن اختلاف زیادی می دیدند؟ اگر انسان در قرآن تدبّر کند آن چنان جلوه ی وحدانی حضرت احد را می یابد که هیچ شکی در آن نخواهد کرد که این کتاب از حضرت احد نازل شده و با تمام وجود تصدیق می کند که اگر از طرف غیر خدای احد واحد بود هرگز وجود این همه انسجام غیر قابل تصور در آن ممکن نبود. در مورد اهل البیت علیهم السلام هم شرط ارتباط همین است و اگر این ارتباط

ص: ۱۳۳

برقرار شود انسان به جایی می‌رسد که می‌بیند اگر قلب و جان و باطن این انسان‌ها در تصرف کامل حق نبود محال بود چنین گفتار و رفتاری به دست بُعد بشری آن‌ها از آن‌ها صادر شود، تا آن‌جا که انسان حیرت می‌کند که مگر می‌شود انسانی شروع به سخن گفتن بکند و بدون هیچ یادداشتی کلماتی از زبانش جاری شود که ما آن سخنان را به نام دعای جوشن کبیر می‌شناسیم. بنده معتقدم ابتدا خداوند با جلوه‌ای از معانی کامل بر قلب مبارک آن ذوات مقدس تجلی می‌کند و اسما هزارگانه خود را به تجلی در می‌آورد، سپس حاصل آن تجلی؛ دعای جوشن کبیر می‌شود که از زبان آن‌ها جاری می‌گردد. در مورد سایر ادعیه مثل دعای ابوحمزه از امام سجاد علیه السلام یا مناجات شعبانیه از حضرت علی علیه السلام و دعای سحر ماه رمضان از حضرت باقر علیه السلام یا مناجات امام حسین علیه السلام در روز عرفه، همه و همه قضیه از همین قرار است. چگونه انتظار داریم متوجه نور باطنی و قدسی ائمه علیهم السلام شویم در حالی که فرصتی برای تدبیر در سخنان و ادعیه‌ی آن‌ها نگذاشته‌ایم؟

همان‌طور که قرآن قصه و زبان فطرت ما است، اهل البیت علیهم السلام هم خود گم شده‌ی ما هستند، آن‌ها خود عالیه‌ای که در همه‌ی زندگی به دنبال آن هستیم، لذا است که گفت:

چون

یافتمت جانان

بشناختمت

جانان

مسئله این‌گونه است که انسان پس از مدتی تماس با گفتار و رفتار این خانواده، آرام آرام خود گم شده و آرمانی خود را در آن‌ها می‌یابد و احوالی را که باید پیدا کند به کمک ارتباط ولایی با آن‌ها پیدا می‌کند و

ص: ۱۳۴

متوجه می شود آنی که باید در نهایت باشد همین ها هستند و آن محبّوبی که باید بگزیند، همین هایند و لذا وقتی می فرمایند: هرگز به ولایت ما نمی رسید مگر این که چنین و چنان کنید، با تمام وجود می گوید؛ «هرچه بگویی بشوم».

حداقل شرط جهت تجلی نور ولایت

ائمه ی معصومین علیهم السلام از ان جایی که مظهر محبت الهی به خلق اند، شیفته ی آن اند که دست ما را بگیرند، ولی ما باید حداقل شرطی را که لازمه ی این دستگیری است داشته باشیم و به همین جهت در به دست آوردن آن حداقل شرط به ما دستوراتی می دهند. یکی از آن دستورات که انسان را از تنبلی و سستی بیرون می آورد و وارد حیات معنوی می کند مواسات اخوان و تقویت روحیه ای است که برادران خود را بر خود مقدم بداریم و از دست و زبانمان هیچ ظلمی بر احدی روا نداریم و این از اولین شروط است. غم فلسطینیان را خوردن و هر کاری که از دستمان برآمد برای آن ها انجام دادن، یکی از راه های ورود به آسمان و ارتباط با ذوات مقدس ائمه ی طاهرین علیهم السلام است، مراعات حقوق برادران دینی دریچه ی ارتباط با خدا و حقایق الهی است. امام صادق علیه السلام در همین حدیث بارها به اصحابشان در مورد رعایت مردم سفارش می کنند، چون امام راه سیر به عالم بالا- را در این عمل می دانند، یک جا می فرمایند: «الْمَاشِي فِي حَاجَةِ أَخِيهِ كَالسَّاعِي بَيْنَ الصَّفَا وَالْمَرْوَةِ، وَقَاضِي حَاجَتِهِ كَالْمُتَشَحِّطِ بِدَمِهِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ يَوْمَ بَدْرٍ وَأُحُدٍ وَمَا عَذَّبَ اللَّهُ أُمَّةً إِلَّا

عِنْدَ اسِيَّتِهَاتِهِمْ بِحُقُوقِ فُقَرَاءِ اِخْوَانِهِمْ»؛ (۱) ای پسر جنذب؛ آن کس که در راه برآوردن حاجت برادرش گام بردارد عملش همچون سعی بین صفا و مروه است - که سیر از مروه ی دنیا به سوی صفای عالم معنا است - و آن کس که نیاز حاجت مندی را برآورده سازد کارش همچون کار شهیدی است که در راه خدا در جنگ بدر و احد شهید شده - این عمل، او را به مقام فنا می رساند تا بدون حجاب، با غیب ارتباط برقرار کند- و خداوند هیچ امتی را جز به جهت بی اعتنایی و سبک شمردن حقوق فقرائشان عذاب نکند.

ملاحظه کنید چگونه حضرت راه ارتباط با ذوات قدسی را داشتن روحیه ای می دانند که نگران وضع مردم باشد و با توجه به امور مردم خود را آماده ی تجلی نور ولایت ائمه ی معصومین علیهم السلام نماید، باید روحیه ی ظلم به مردم کاملاً در جان ما خشکیده شود و راضی نباشیم یک ذره ظلم از طرف ما به احدی برسد. چنانچه امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید: «وَاللَّهِ لَوْ أُعْطِيَ الْأَقْبَالِيمَ السَّبْعَةَ بِمَا تَحْتَ أَفْلَاكِهَا عَلَى أَنْ أُعْصِيَ اللَّهُ فِي نَمَلِهِ أَسِيْلُهَا جُلْبَ شَعِيرَةٍ مَا فَعَلْتَهُ...»؛ (۲) به خدا سوگند اگر هفت اقلیم را با آن چه که در زیر آسمان ها است به من بدهند تا در باره ی موری ستم کنم و پوست جوی را که در دهن دارد از او بگیرم و نافرمانی خدا را کنم چنین کاری نخواهم کرد.

ص: ۱۳۶

۱- بحار الأنوار، ج ۷۵، ص ۲۸۱.

۲- بحار الانوار، ج ۷۴، ص ۳۹۴.

چگونه برایتان پیش آمده که وقتی متوجه شدید خدا هست می توانید دل خود را متوجه خدا نمایید، چون دل انسان توان و استعداد آن را دارد که به خدا توجه کند، اگر موانع را برطرف نماید خود به خود آن توجه واقع می شود. این مسئله در عین عجیب بودن، برای انسان سخت نیست، چون وقتی دل را از حجاب ها آزاد کرد و آن را بیدار نمود، می یابد که آن بیداری منجر به توجه قلب به خدا شد و با توجه به خدا همه ی آنچه را به دنبالش بود به دست آورد، چیزهایی را که در ابتدا تصور آن را هم نمی کردید، برایتان پیش آمد. این که می گویند یاد خدا کارها خواهد کرد، یاد خدا همین توجه قلبی به حضور حق است، بقیه ی برکات با توجه قلبی به حق یکی بعد از دیگری بر جان انسان سرازیر می شود. دل همین که تا مرز توجه به حق جلو رفت و موانع را پشت سر گذاشت، می یابد که نور آمد. در حالی که در ابتدا نمی توانست تصور کند تجلی نور حق بر قلب یعنی چه، چون فکر می کرد خودش می خواهد آن نور را به قلب خود بیاورد، در حالی که آن نور بود، باید موانع تجلی آن را برطرف می کرد، مثل آن که ما پرده را عقب می زنیم تا نور خورشید جلوه کند. همین موضوع در باره ی امکان تجلی نور ولایت ائمه ی طاهرین علیهم السلام بر قلب انسان ها مطرح است.

میهمانی عالم قدس

ممکن است ابتدا این سؤال برای شما پیش بیاید که چطور می شود ما با توجه محبت آمیز به اهل البیت علیهم السلام به شخصیت مطلوبی که به دنبال آن

هستیم برسیم و آدم شویم؟ عرض بنده این است مگر بنا است شما خودتان را آدم کنید؟ مگر من می توانم خودم را آدم کنم و میل ها و اندیشه هایم را در حد تعادل حقیقی قرار دهم؟ این امکان ندارد، اگر تا صد سال دیگر هم بنده با تکیه بر خودم بخواهم کاری بکنم همین هستم که فعلاً هستم. قاعده ای در این دنیا هست که باید طبق آن قاعده عمل کرد و آن، این که باید آرام آرام توجه جان خود را به سوی وجود قدسی و معنوی و نورانی اهل البیت علیهم السلام سیر داد و البته لازمه ی آن سیردادن، مجموعه ای مقدمات معرفتی و اخلاقی است که دین الهی توصیه فرموده است، بقیه ی کار از طرف آن ها انجام می شود و تجلیات نور ولایت آن ها است که کار اساسی را می کند و ما به نتیجه می رسیم، خودشان این راه را نشان ما دادند. البته این بدین معنی نیست که کار، کار راحتی است و نیاز به تلاش و مجاهده ندارد ولی چون مطلب بزرگ است کارهایی که منجر به آن نتیجه می شود، در مقابل نتیجه ای که حاصل می شود چیزی به حساب نمی آید. آری اگر آرام آرام آنچه را ما باید بکنیم شروع کنیم، به تدریج نتایجی که باید به دست آید، ظاهر می شود.

باید افتان و خیزان و به طور پیوسته جلو برویم تا به مرور حجاب ها رفع شود و صورت نهایی محبت و مودت ظاهر گردد، ولی با این همه همین که وارد دستگاه مودت شدید به ورود ارزشمندی اقدام کرده اید، چیزی نمی گذرد ملاحظه می کنید به مرور چیزهایی را به دست می آورید که در ابتدا تصور آن ها را هم نمی کردید. آن ها که این راه را رفتند چیزهایی یافتند که گفتنی نبود.

همین قدر تصور فرمائید انسان با ارتباط با دریای بیکران قلب معصوم وارد چه عالمی می شود، آداب ارتباط را هم که خودشان به ما یاد دادند و خودشان هم که مالا مال از میل توجه به ما هستند، پس راه رسیدن به مقصد نهایی از این بهتر در کجا یافت می شود؟ آن ها خانواده ی کرم هستند، به این معنی که طالب ولایت خود را محروم نمی کنند.

عمده آن است که از نکات مطرح شده غفلت نکنیم تا مودّت به این خانواده جای خود را در قلب ها باز کند و با امیدی که قلب پیدا می کند آن طلب محقق شود. آنچه موجب محرومیت بزرگ است غفلت از همین نکته است که حقایق متعالی مطهره ای در این عالم هست که با نظر به سیره و گفتار آن ها در این دنیا، می توان نسبت به آن ها مودّت پیدا کرد تا در بستر شریعت محمدی صلی الله علیه و آله به اوج کمالی که یک انسان می تواند به آن دست یابد، برسیم. و خود قرآن هم در رابطه با نتیجه ی آن مودّت فرمود: «مَا سَأَلْتُمْ مِنْ أَجْرٍ فَهُوَ لَكُمْ»؛ آنچه در رابطه با اجر رسالت که عبارت باشد از مودّت اهل البیت علیهم السلام به شما توصیه کردیم برای نتیجه گیری خود شما است و موجب می شود تا میهمان عالم قدس شوید. وقتی می فرماید: «فَهُوَ لَكُمْ»؛ می خواهد خبر دهد راه ورود به دینداری برتر را به شما نشان دادم تا در میانه ی راه نمانید.

وقتی تمام آداب شریعت را انجام دادیم هنوز وارد آن سطح از دینداری نشده ایم که احساس کنیم به مقصد رسیده ایم. تا در مرحله ی رعایت آداب شریعت هستیم، می شود دروغ نگوئیم، نماز بخوانیم و دزدی نکنیم ولی وارد عالمی که در آن عالم دل شور و عشق امیرالمؤمنین علیه السلام را

دارد شود، نشده ایم و به همان اندازه به آن نتایج عالیه ای که می توانستیم با دینداری خود به آن جاها دست یابیم، نرسیده ایم، این است که می فرماید آن موَدّت «فَهُوَ لَكُمْ» برای خود شماست تا وارد مرحله ی عالیه ی دین داری شوید و مزه ی دینداری را به واقع بچشید.

ورود به زندگی معنادار

زندگی بدون موَدّت به اولیاء معصوم علیهم السلام، زندگی معناداری نیست. چون هنوز انسان با مظاهر اسماء الهی ارتباط پیدا نکرده که منجر به محبّت انسان به خدا شود. خداوند نمی خواهد ما فقط در حدّ مسلمانانِ اهل سنت باشیم که عبادات خود را انجام دهیم و حرام و حلال دین را مراعات کنیم و دیگر هیچ، چون همه ی آن چیزی که خداوند برای بندگانش می خواهد این نیست. باید در مسیر دینداری یک نشاط معنوی و یک دل زنده در میان باشد که منجر به اُنس با اسماء الهی گردد و در این رابطه به ما فرمود، وارد میدان موَدّت فی القربی گردید تا به آنچه باید به دست آورید، نایل شوید. در آن حال است که نماز حالت قلبی پیدا می کند، قرآن خواندن، قرآن خواندن دیگری است، دل شیدایی در میان می آید که در حضور است و قدرت اُنس با حقایق را پیدا کرده است.

یک وقت هست که آدم قرآن می خواند و سعی می کند که حواسش هم جمع باشد تا معنی آیات را خوب بفهمد، این کار خوبی است، ولی مگر قرآن به صورت مفهوم به عقل پیامبر صلی الله علیه و آله رسیده است که ما بخواهیم از طریق مفاهیم و معانی آیات با قرآن مرتبط شویم؟ آری خیلی خوب است

که در آیات قرآن تدبیر کنیم و به معانی آیات فکر کنیم ولی این انتهای راه نیست، جایی که قرآن را عقلی بخوانیم غیر از جایی است که در ارتباط با قرآن، دل وسط است. اگر انسان بتواند با دل و قلب خود با آیات مرتبط شود نه تنها از تدبیر و فهم عالیه ی آیات محروم نمی شود بلکه قرآن به عنوان کتاب ذکر، موجب نشاط و شور دیگری می گردد. خداوند می فرماید: «وَ إِنَّهُ لَنَنْزِيلُ رَبِّ الْعَالَمِينَ * نَزَّلَ بِهِ الرُّوحَ الْأَمِينُ * عَلَى قَلْبِكَ لِتَكُونَ مِنَ الْمُنذِرِينَ»؛ (۱) آن قرآن نازل شده ای است از حقایق عالم بالا- که توسط پروردگار عالم، روح الامین آن را بر قلب تو ای پیامبر نازل کرده تا مردم را از عاقبت بی ارتباطی با عالم قدس بترسانی. عرض من روی عبارت «عَلَى قَلْبِكَ» است که این قرآن در فضای قلب پیامبر صلی الله علیه و آله جای داده شده و اگر کسی خواست با آن ارتباط درستی برقرار کند باید با دل و قلب خود با آن روبه رو شود، تا آخر که نمی شود با عقل و مفهومات آیات با قرآن زندگی کرد، ما هم اگر خواستیم با قرآن مرتبط شویم باید قلب مان را به صحنه بیاوریم تا با جنبه ی وجودی و حقیقی قرآن ارتباط برقرار کنیم. گفت:

عاقل

به کنار جو پی پل می گشت

دیوانه ی

پابرهنه از جوی گذشت

یعنی با پای دل خیلی راحت تر می شود مسیر را طی کرد و معلوم نیست عقل بتواند تا آن جاها که دل سیر می کند بیاید. این کدام دیوانه است که از جوی گذشت؟ این همان عشق دیوانه است که ما دیوانه ی آن دیوانه ایم. گفت:

ص: ۱۴۱

نفس

اَمّاره است، ما اَمّاره ی اَمّاره ایم

رابطه ی حَبّ به اهل البیت علیهم السلام و ظهور ایمان

مسیر مودّت اهل البیت علیهم السلام که در این بحث بر آن تأکید می شود موجب می گردد تا چهره ی حقیقی و وجودی عالم بر قلب انسان رخ بنمایاند و آیات الهی با آن چهره بر قلب انسان تجلی کند و در این راستا است که عرض می شود زندگی بدون مودّت به اولیاء الهی معنایی نخواهد داشت، چون آن ها راه ارتباط با معنی حقیقی وجودی عالم اند لذا اگر کسی محبّت به امیرالمؤمنین علیه السلام را در زندگی خود ایجاد نکند و رکوع و سجودش را داخل آن نگاه نبرد، زندگی کاملی را شروع نکرده است و هیچ چیزی را به صورت حقیقی نمی یابد تا با آن چیز درست ارتباط برقرار کند. و در همین رابطه رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «أَلَا وَ مَنْ مَاتَ عَلَي حُبِّ آلِ مُحَمَّدٍ مَاتَ مُؤْمِنًا مُسْتَكْمِلَ الْإِيمَانِ»؛ (۱) بدانید اگر کسی بر دوستی آل محمد بمیرد، با ایمان کامل مرده است.

نه تنها زندگی بدون دوست داشتن حقیقی که همان مودّت به اولیاء معصوم علیهم السلام است، معنی و حرارتی نخواهد داشت، حتی واقعیتی هم پیدا نمی کند، چون انسان با چهره ی واقعی و وجودی عالم مرتبط نخواهد شد. مولوی در رابطه با سرعت عشق برای رسیدن به مقصد می گوید:

عقل

تا تدبیر و اندیشه کند

رفته

باشد عشق تا هفتم سما

عقل

تا جوید شتر از بهر حج

رفته

باشد عشق بر کوه صفا

اساساً تا حَبّ در میدان دینداری ظهور نکند ایمان حقیقی محقق نمی شود، چرا که هر جا پای ایمان وسط است باید پای قلب به میان باشد که همان دل دادن و دل سپردگی و محبت است. قرآن می فرماید: پیامبر؛ به بعضی از افرادی که مدعی ایمان هستند بگو شما فعلاً در مرحله ی تسلیم در مقابل احکام الهی هستید: «لَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ»؛^(۱)

هنوز ایمان وارد قلب های شما نشده است. دقت بفرمایید که وقتی پای ایمان را وسط آورد موضوع قلب را مطرح فرمود. از طرفی می دانید که ایمان عبارت است از جهت دادن جان و قلب به سوی هدف حقیقی، یعنی با ایمان است که دل به سوی خدا سیر می کند و از طرفی دل که وسط آمد دیگر فکر و مفهوم مطرح نیست، شور و حَبّ و عشق مطرح است و لذا است که گفته اند ایمان با حَبّ ممکن است. امام معصوم می فرماید: «هَلِ الْإِيمَانُ إِلَّا الْحَبُّ»؛^(۲) آیا ایمان جز حَبّ است یعنی اگر خواستید به ایمان حقیقی برسید باید حَبّ خود را جهت دهید، باید مودّتی خاص را در زندگی خود به میان آورید تا در دینداری به نشاط حقیقی دست یابید. و این حَبّ و دوستی باید دوستی چیزی باشد که ذاتش دوست داشتنی است.

ص: ۱۴۳

۱- سوره ی حجرات، آیه ی ۱۴.

۲- بحار الأنوار، ج ۶۶، ص ۲۴۱.

آدم باید چیزی را دوست داشته باشد که ارزش دوست داشتن داشته باشد و بتواند به رسم محبت و دوست داشتن، محبت خود را فدای محبوبش کند، نه این که محبوب را برای خود بخواهد، در آن حال آن دوستی، دوستی حقیقی نیست و بهره‌ای که در محبت و عشق حقیقی هست در آن نیست. اصحاب کربلا امام حسین علیه السلام را برای خودشان دوست نمی‌داشتند، این آن دوستی حقیقی که جواب عمق جانمان را بدهد نیست، اصحاب کربلا دیدند اصلاً امام حسین علیه السلام عین دوست داشتن است. ابتدا از حجاب کبر و شهرت آزاد شدند، به عمق جانمان رجوع کردند دیدند تمام وجودشان محبت به حسین علیه السلام است، همچنان که عمق جانمان یعنی قلبشان محبت و ایمان به خدا است، لذا برای آن که جواب آن عشق را بدهند - که عالی‌ترین شکل زندگی است - تمام وجود خود را فدای امام حسین علیه السلام کردند. وقتی حضرت سیدالشهداء علیه السلام در شب عاشورا به یاران خود فرمودند: «إِنِّي قَدْ أَذْنُتُ لَكُمْ فَأَنْطَلِقُوا جَمِيعاً فِي حِلٍّ لَيْسَ عَلَيْكُمْ مِنْهُ ذِمَامٌ هَذَا اللَّيْلُ قَدْ غَشَيْكُمْ فَأَتَّخِذُوهُ جَمَلًا»؛ (۱) من بیعت خود را از شما برداشتم از تاریکی شب استفاده کنید و همگی بروید. ابتدا جناب عباس قمر بنی هاشم برخاست و عرض کرد: «لِمَ نَفْعَلُ ذَلِكَ لِنَبِيِّ بَعْدَكَ لَا أَرَانَا اللَّهُ ذَلِكَ أَيُّدَا...»؛ (۲) هرگز ما چنین نمی‌کنیم برای آن که بعد از شما بمانیم،

ص: ۱۴۴

۱- شیخ مفید، ارشاد، ج ۲، ص ۹۱.

۲- الإرشاد فی معرفه حجج الله علی العباد، ج ۲، ص ۹۱.

هرگز خداوند از ما چنین چیزی را نیند. سپس اصحاب آن حضرت روشن کردند معنی زندگی شان را در فداشدن برای امامشان یافته اند. از جمله زهیر بن قین عرض کرد: «فَقَالَ وَاللَّهِ لَوَدِدْتُ أَنِّي قُتِلْتُ ثُمَّ نُشِرْتُ ثُمَّ قُتِلْتُ حَتَّى أُقْتَلَ هَكَذَا أَلْفَ مَرَّةٍ وَ أَنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَدْفَعُ بِذَلِكَ الْقَتْلِ عَنْ نَفْسِكَ وَ عَنِ أَنْفُسِ هَؤُلَاءِ الْفِتْيَانِ مِنْ أَهْلِ بَيْتِكَ»؛ (۱)

سوگند به خدا دوست می داشتم کشته شوم دوباره زنده گردم و بهمین کیفیت هزار مرتبه کشته شوم و زنده گردم و خدای متعال بدین وسیله تو و جوانان اهل بیت را از آسیب دشمنان نگه داری فرماید. چون اصحاب کربلا متوجه شده بودند چگونه جواب عشقی را که خدا در جان آن ها گذارده پاسخ دهند و لذا آن چه برای آن ها مهم بود آن عشق بود و نه چیز دیگر.

البته همان طور که آرام آرام قلب آماده می شود تا محل ایمان به خدا گردد و انسان باید در این راه خود را از موانع تجلی ایمان آزاد کند، محبت به اهل بیت علیهم السلام هم همپای ایمان آرام آرام و با رفع خودخواهی ها وارد قلب می شود. (۲)

در کربلا موضوع محبت به محبوب حقیقی بود که توانست کار را تا آن جا برساند. اصحاب امام علیه السلام فقط برای این که

ص: ۱۴۵

۱- شیخ مفید، الارشاد، ج ۳، ص ۹۲.

۲- حضرت باقر علیه السلام می فرماید: «لَا يُجِبُّنَا عَبْدٌ وَ يَتَوَلَّانَا حَتَّى يُطَهِّرَ اللَّهُ قَلْبَهُ وَ لَا يُطَهِّرُ اللَّهُ قَلْبَ عَبْدٍ حَتَّى يُسَلِّمَ لَنَا وَ يَكُونَ سَلْمًا لَنَا فَإِذَا كَانَ سَلْمًا لَنَا سَلِمَهُ اللَّهُ مِنْ شَدِيدِ الْحِسَابِ وَ آمَنَهُ مِنْ فَرَعِ يَوْمِ الْقِيَامَةِ الْأَكْبَرِ» بنده ای ما را دوست ندارد و به ما ارادت نمی ورزد تا این که خدا قلبش را پاکیزه کرده باشد و خدا قلب بنده ای را پاکیزه نکند تا این که آن قلب را در اختیار ما قرار دهد و تسلیم حکم ما شود و چون تسلیم حکم ما شد، خدا از حساب سخت نگاهش دارد و از هراس بزرگ روز قیامت ایمنش سازد.

ارادشان را به امام معصوم علیه السلام تغذیه کنند متوجه بودند که نیاز دارند مودت به آن حضرت را با فداکردن خود به فعلیت در آوردند و تا ابد با چنین مودتی زندگی کنند، مثل این که انسان تشنه با آب خنک نیاز خود به آب را جواب می دهد و تغذیه می کند، واقعاً عشق و محبت به اولیاء الهی که مظهر اسماء حسناى خداونداند به خودی خود مقصد اصلی هر انسانی است، شعله ور نگهداشتن این محبت و بی جواب نگذاشتن آن، مقصد هر کسی است که می خواهد نیمه کاره نمیرد. هر چه انسان خود را فدای محبوب متعالی خود بکند جانش خنک می شود و اصحاب کربلا- این موضوع را از قبل خوب فهمیده بودند و لذا در شرایط پیش آمده فرصت را از دست ندادند و نگذاشتند که عقل مانع عشق شود. زیرا به قول مولوی:

لا ابالی

عشق باشد، نی خرد

عقل آن

جوید کز آن سودی برد

برعکس عشق که:

ترک

تاز و تن گداز و بی حیا

در

بلا چون سنگ زیر آسیا

پاک

می بازد نباشد مزد جو

آن

چنان که پاک می گیرد ز هو

عقل به دنبال حفظ خود و سود حاصله است، ولی عشق چیز دیگری است اصلاً رعایت این چیزهای جزئی حساب گرانه ی عقلی را نمی کند، فقط می خواهد که دوست داشته باشد و این دوست داشتن را با فنای خود به اوج برساند، تا فقط همین دوست داشتن برایش بماند. اصحاب امام حسین علیه السلام در این دستگاه دیدند برای به ثمر رساندن آن عشق و مودت باید خودشان را در اوج فداکاری، فدای حضرت سیدالشهداء علیه السلام بکنند در

صحنه ای که هیچ جلوه ای از پیروزی ظاهر به چشم نمی خورد، تا به عالی ترین شکل به آن محبت جواب داده باشند، اما نه برای خودشان، به این معنا که یک خودی برایشان بماند، نه! فقط می خواستند آن دوست داشتن از دست نرود، چون خود آن دوست داشتن، آن هم دوست داشتن چنان محبوبی برای آن ها مقصد بود و حسین علیه السلام در واقع آن چنان دوست داشتنی را به آن ها بخشید، همچنان که خود آن حضرت در اوج دوست داشتن خدا، زیباترین فداکاری را در کربلا به نمایش گذاشت تا دین خدا بماند و حق در نمایش اسماء الهی در حجاب نرود. اهل البیت علیهم السلام به طور کلی جواب چنین دوست داشتن و مودتی هستند که اصحاب امام حسین علیه السلام آن را یافتند و خداوند خبر چنین مودتی را در قرآن با توصیه به مودت به اهل البیت علیهم السلام به ما خبر داد. در جان هر انسانی این محبت گذاشته شده است و مطلوب همه هم همین نوع مودت است. حضرت باقر علیه السلام می فرماید: «إِنَّ شَيْعَتَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ يُقْذَفُ فِي قُلُوبِهِمُ الْحُبُّ لَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُلْهَمُونَ حُبَّنَا أَهْلَ الْبَيْتِ وَ إِنَّ الرَّجُلَ يُحِبُّنَا وَ يَحْتَمِلُ مَا يَأْتِيهِ مِنْ فَضْلِنَا وَ لَمْ يَرْنَا وَ لَمْ يَسْمَعْ كَلَامَنَا لِمَا يُرِيدُ اللَّهُ بِهِ مِنَ الْخَيْرِ وَ هُوَ قَوْلُ اللَّهِ تَعَالَى وَ الَّذِينَ اهْتَدَوْا زَادَهُمْ هُدًى وَ آتَاهُمْ تَقْوَاهُمْ يَغْنِي مَن لَقِينَا وَ سَمِعَ كَلَامَنَا زَادَهُ اللَّهُ هُدًى عَلَيَّ هُدَاهُ»؛ (۱) حب ما اهل البیت در دل های شیعیان ما القاء می شود و محبت ما به آن ها الهام می گردد، ما را دوست می دارند و فضائل ما را تحمل می کنند، در حالی که نه ما را دیده اند و نه

ص: ۱۴۷

۱- بحار الأنوار، ج ۲۴، ص ۱۵۱. تفسیر فرات: ۱۵۸ فی: [علی هده] و الایه فی محمد. ۱۷.

کلام ما را شنیده اند. این برکات از آن رو است که خداوند برای آنان اراده ی خیر کرده است. و این آیه اشاره بآن است: «وَ الَّذِینَ اهْتَدَوْا زَادَهُمْ هُدًی وَ آتَاهُمْ تَقْوَاهُمْ» یعنی هر کس ما را ببیند و کلام ما را بشنود خداوند بر هدایت او می افزاید.

از یک طرف خداوند یک نوع جمال معنوی غیر قابل توصیفی در این خانواده قرار داده است، از طرف دیگر مودت به چنین جمال و کمال معنوی را در انسان ها گذاشته و به ما نیز گفته به این خانواده محبت بورزید. به طوری که به گفته ی مولوی:

تشنه

می نالد که کو آب گوار

آب

می نالد که کو آن آب خوار

حکمت

حق در قضا و در قدر

کرده

ما را عاشقان یکدگر

محبت اهل البیت علیهم السلام؛ جواب دادن به ذات دوست داشتن

کمال و جمال، بالذات در خدا است و بالعرض در ائمه ی معصومین علیهم السلام است و لذا با مودت به معصومین علیهم السلام عملاً به خدا نزدیک می شویم، چون انسان های معصوم علیهم السلام آینه ی تمام نمای کمالات خداوند هستند، خودی ندارند که خود را نشان دهند. پس می توان گفت در جان هر انسانی دوستی خدا بااصاله و دوستی معصومین علیهم السلام بالتبع است. اولاً: ذات انسان از آن جهت که تمام کمالش نزد خدا است، آنچنان است که عین دوست داشتن خداوند است و همه ی کمالات او نزد خدا است ثانیاً: از آن جایی که دل دادن به خداوند بدون نظر به مظاهر اسماء الهی یعنی اهل البیت عصمت و طهارت علیهم السلام، دل دادن بدون مصداق، و انتزاعی است،

ص: ۱۴۸

پس محبت به اهل البیت علیهم السلام جواب دادن به ذات انسانی خودمان است که عین دوست داشتن خداوند است و از جهتی محبت به آن‌ها نزدیکی به «من برتر» هرکس می‌باشد و لذا هرکس به دنبال مرتبه‌ی عالی خود باشد حتماً به اهل البیت علیهم السلام محبت می‌ورزد، همان‌طور که دوست دارد خودش راستگو و عالم و پرهیزکار باشد و دائماً خود را در حضور با حق احساس کند، مصداق کامل این کمالات را که امام معصوم است، دوست دارد و از این جهت امامان معصوم علیهم السلام مقصد جان هر انسانی می‌باشند. در زیارت جامعه با توجه به همین نکته است که خطاب به آن ذوات مقدس عرض می‌کنی «مِنْ أَحَبِّكُمْ فَقَدْ أَحَبَّ اللَّهُ» هرکس شما را دوست بدارد خدا را دوست داشته است. از طرفی روشن شد از طریق محبت است که حجاب‌ها بین انسان و حقایق عالم برطرف می‌شود و جان انسان آماده می‌شود تا خداوند او را عالم به حقایق دین الهی بگرداند و از مهالک دنیایی مصون بدارد، که در زیارت جامعه بدان متذکر می‌شوی و خطاب به آن ذوات مقدس عرض می‌کنی: «بِمُؤَالَاتِكُمْ عَلَّمَنَا اللَّهُ مَعَالِمَ دِينِنَا وَ أَصْلَحَ مَا كَانَ فَسَادَ مِنْ دُنْيَانَا» از طریق دوستی و محبت به شما خداوند ما را به حقایق دین مان آگاه نمود و آنچه را موجب فساد دنیایمان می‌شد اصلاح کرد.

حضرت سیدالشهدا در دعای عرفه در محضر حضرت حق عرض می‌کنند: «إِلَهِي تَرَدُّدِي فِي الْأَثَارِ يُوجِبُ بُعْدَ الْمَزَارِ» خدایا! توجه من به آثار تو سبب می‌شود شهود و وصال ضعیف شود. مبنای ناله‌ها و اشک‌های ائمه علیهم السلام همه برای حفظ اتصال و جلوگیری از ضعیف شدن آن

اتصال است، چون آن‌ها همواره وصال تام و تمام را طلب می‌کنند. امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» کتاب آداب الصلاه را طی نامه ای که در اول کتاب آمده به احمد آقا «رحمه الله علیه» تقدیم می‌کنند و می‌فرمایند: «پسرم شنیده ایم که پیامبر صلی الله علیه و آله هر روز هفتاد بار استغفار می‌کردند. پسرم! استغفار پیامبر صلی الله علیه و آله به جهت دیدن خدای واحد است در کثرت.» این نوع دیدن خدای واحد در کثرت برای پیامبر صلی الله علیه و آله استغفار می‌خواهد، چون خدا را بی حجاب ندیده‌اند، بلکه در آیاتش دیده‌اند. مقام معصومین علیهم السلام طوری است که این نحوه رؤیت و شهود را برای خود کم می‌دانند، همان‌طور که امام حسین علیه السلام رؤیت حق در آیاتش را یک نحوه دوری احساس می‌کنند و آن را برای خود یک نحوه عدم ارتباط می‌دانند. حال چه کسی هست که این چنین مقامی را نخواهد، کدام یک از ما طالب آن مقام که خدا را به تمامه رو در روی قلب خود بیاید، نیست؟ مقامی که امامان معصوم علیهم السلام همواره خود را در آن مقام محقق کرده‌اند. این است معنی این که عرض می‌کنم همه بالذات طالب امام‌اند و امام نیاز حقیقی و طلب حقیقی هر کس است، آن بزرگواران «خود برتر» ما هستند. موقعی ما به آن خود خواهیم رسید که این خود مادون را نخواهیم، در آن صورت عملاً امامان را خواسته ایم و یک نوع یگانگی بین آن خود برتر و ائمه ی معصومین علیهم السلام در شما ظاهر می‌شود، پس این که خداوند فرمود آن مودّتی که از شما خواسته شد «فَهُوَ لَكُمْ» اصلاً برای خود شماست، معنی روشنی خواهد داشت و در همین راستا خداوند می‌فرماید مودّتی خود را به این خانواده بدهید، چون

آن‌ها «خود برتر» ما هستند، از این طریق خود را در افقی برتر قرار می‌دهیم و از آن‌افق به زندگی می‌نگریم.

اصل اصیل دوست داشتن

دوست داشتن اهل‌البیت علیهم‌السلام ذاتی هر کس است و این نوع دوست داشتن جواب مناسب دادن به جان خودمان است، البته باید آرام آرام دوستی‌های دروغین و غیر حقیقی را که به جانمان داده‌ایم، از آن بگیریم تا جان ما به خود برگردد و یک نوع همسنخی با مقام عصمت و طهارت پیدا کند، در آن صورت دوستی اهل‌البیت علیهم‌السلام شروع می‌شود.

وقتی شما دوست داشتن این لیوان را به خودتان دادید، آنچه را در ذات خود دوست می‌دارید به جانتان نداده‌اید، باطن خود را ضایع و سرگردان کرده‌اید، چون همچنان که عرض شد «دوست داشتن اهل‌البیت علیهم‌السلام جواب مناسب دادن است به جان تا آنچه را که جان و قلب هر انسان حقیقتاً می‌خواهد و نیاز دارد که به آن محبت بورزد، به آن داده شود.

قلب هیچ انسانی کم‌تر از دوستی اهل‌البیت علیهم‌السلام را تاب نمی‌آورد و به جز با آن دوستی آرام نمی‌گیرد، زیرا جان انسان، کمال مطلق را می‌خواهد و در همین راستا بیشترین دوستی را که آن با دوستی ذوات مقدس معصومین علیهم‌السلام محقق می‌شود، می‌طلبد، به همین جهت اگر در جواب آن دوستی، دوستی غیر معصومین به آن داده شود سرخورده

خواهد شد. و پس از آن که خود را گرفتار انواع دوستی ها کرد در نهایت احساس می کند به هیچ چیز نرسیده است.

ذات انسان چه بخواهد و چه نخواهد، دوست داشتن چیزی را طلب می کند که بالاتر از آن چیزی نباشد که بتوان دوست داشت و محبوب های محدود، تاب دوست داشتنی را که انسان به دنبال آن است ندارند. همین امر موجب می شود که به اصطلاح می گویند: «هر ماه عسلی بعد از مدتی به ماه سرکه شیره تبدیل می شود» و انسان از محبوبی که برای خود برگزیده سرخورده می گردد، چون محبوب های محدود اگر به عنوان جواب به دوست داشتن نهایی پذیرفته شوند، تاب آن دوست داشتن را ندارند. آری چند روزی می توان با یک محبوب محدود به سر برد ولی جان انسان در درون خود شروع می کند به اعتراض کردن، چون آن محبوبی که دوست داشتن آن باید در نهایت دوست داشتن باشد، به او داده نشده است و آن مجلایی که موجب شود تا انسان از طریق او با کمالات الهی مأنوس گردد در معرض جان او قرار نگرفته است.

انسان معصوم به عنوان مجلای کمالات الهی، همه ی آن چیزی است که انسان باید به عنوان اصل اصیل دوست داشتن به آن نظر کند که در زیارت جامعه متذکر می شوی و می گویی: «إِنَّ ذُكْرَ الْخَيْرِ كُنْتُمْ أَوْلَهُ وَ أَصِيلُهُ وَ فَرْعُهُ وَ مَعْدِنُهُ وَ مَأْوَاهُ وَ مُنْتَهَاهُ»؛ اگر سخن از خوبی به میان آید، شما اول و اصل و فرع و معدن و مأوا و منتهای آن هستید. حال اگر انسان غیر امام معصوم را دوست داشته باشد و دوستی غیر معصوم را به جانش بدهد، جانش تاب و تحمل آن دوست داشتن را نخواهد داشت و

سرخورده می شود. عکس العمل آن سرگردانی و سرخوردگی همان یاسی است که انسان ها با آن روبه رو می گردند و احساس دوری از هدف واقعی، افراد را فرا می گیرد.

اهل البیت علیهم السلام و لایه های عمیق وجود انسان

اگر به زاویه های عجیبی که در کربلا باز شد دقت کنید می بینید که امام حسین علیه السلام می خواهند برای ما روشن کنند که ای آدم ها! شما باور نمی کردید این همه می توانستید در محبت و رزی صعود کنید. ما هم باید از خود پرسیم چطور می شود که با یاد کربلا ناگهان اشک مان در می آید؟ امام علیه السلام نشان دادند ای آدم ها باید این نوع محبت و رزیدن در میدان زندگی تان ظاهر شود و ما با دیدن آن نوع زندگی در اصحاب حسین علیه السلام و با توجه به افق بلند آن، غم غربت به سراغمان می آید و اشک ناشی از آن، از چشم هایمان جاری می شود. از این جهت عرض می شود امام علیه السلام نمایش جنبه ی نهایی انسان ها است در بواطن پنهانی آن ها که خود انسان ها متوجه آن نیستند و در کربلا این معنی روشن شد و اشک ها در حین نظارت بر صحنه ی کربلا حکایت از طلب قلب ها برای رسیدن به آن جنبه های نهایی دارد.

نظر به وجود مقدس اهل البیت علیهم السلام از هر جهت یک نوع برکت و کمال را مدّ نظر انسان ها قرار می دهد تا راه را گم نکنیم و به بیراهه نیفتیم. در بحث «کربلا؛ مبارزه با پوچی ها» سعی شده است از جهتی عظمت فرهنگ اهل البیت علیهم السلام تماشا شود ولی از آن جایی که این خانواده در افقی بسیار

متعالی زندگی می کنند، باید نسبت به آن ها خیلی عمیق فکر کرد، آن ها لایه های عمیق وجود ما هستند تا ابعاد متعالی و معنوی ما از منظرمان دور نشود. یک فوتبالیست نمایش لایه ای از قدرت پنهان پاهای ماست، پاهایتان خیلی که قوی بشود، به آن فوتبالیست نزدیک می شوید. ولی مگر ما فقط پا هستیم؟ لایه های عمیق ابعاد معنوی وجود خود را باید با نزدیکی به اهل البیت علیهم السلام تقویت کنیم و به شکوفایی بکشانیم، آن ها نهایی ترین قله ی وجود انسان اند و کربلا از آن صحنه هایی است که اباعبدالله علیه السلام با عمیق ترین بُعد از ابعاد وجود ما، با ما حرف می زنند و عمیق ترین ابعاد معنوی ما را جذب می کنند تا مسیر ما به سوی آن چه باید دوست داشته باشیم متوجه شود و از مقصد خود باز نمانیم.

در کربلا- به خوبی این معنی روشن می شود که غیر از ارتباط با ائمه ی معصومین علیهم السلام هیچ انسانی جواب بیشترین دوست داشتن جان ما را در خود ندارد، زیرا هر انسانی با تمام فطرت یعنی در عمیق ترین بُعد وجودش، غیر خدا را نمی خواهد و جواب گویی به این بُعد در کربلا به عالی ترین شکل به نمایش آمد.

امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» می فرمودند: کارتر رئیس جمهور آمریکا هم به دنبال خدا است، چون به قول امام اگر به کارتر می گفتند یک کشور دیگری هم در کره ماه هست آیا می خواهی رئیس جمهور آن جا باشی؟ حتماً می گفت آری، اگر به او امکان می دادند رئیس جمهور روسیه هم باشد او مایل بود. این یعنی این که همه ی انسان ها به دنبال کمال مطلق اند،

البته این افراد مصداق کمال مطلق را اشتباه می گیرند ولی بالأخره به دنبال کمال مطلق یعنی خداوند اند.

بدترین شکست

انسان ذاتی دارد که اولاً: خاصیتش طلب کمال مطلق است، ثانیاً: کمال مطلق را همه دوست دارند، به همین جهت آن دوست داشتن ذاتی را نمی شود به این لیوان سوق داد و گرنه انسان به شدت از درون سرخورده می شود، زیرا قلبی که دوست داشتن به کمال مطلق را دارا است و با ارتباط با مصداق آن می خواهد خود را تغذیه کند، اگر به چیزی غیر معصوم دل بسپارد بیچاره و درمانده می شود. این به جهت آن است که روح انسانی از آن جهت که طالب کمال مطلق است، بیشترین دوست داشتن را می خواهد و با هر چیزی آرام نمی گیرد. می خواهد چیزی را پیدا کند که بتواند تمام دوست داشتنش را در آن خرج کند. مثلاً اگر کتابی پیدا کردید که بتوانید با تمام وجود دوستش داشته باشید خیلی خوشحال می شوید، همه به دنبال آن اند که چیزی را با تمام وجود دوست داشته باشد، ولی اگر آن چیز نتواند جواب دوست داشتن آن ها را بدهد در دوست داشتن شکست می خورند و این بدترین شکست است، به طوری که از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نقل شده: «أَلَا وَ مَنْ مَاتَ عَلَى بُغْضِ آلِ مُحَمَّدٍ مَاتَ كَافِرًا، وَ مَنْ مَاتَ عَلَى بُغْضِ آلِ مُحَمَّدٍ لَمْ يَشَمَّ رَائِحَةَ الْجَنَّةِ»؛ (۱) بدانید هر کس بر بغض آل محمد بمیرد کافر از دنیا رفته و هر کس بر بغض آل محمد بمیرد بوی بهشت را

ص: ۱۵۵

۱- بحار الأنوار، ج ۲۳، ص ۲۳۳- زمخشری، تفسیر کشاف، ج ۴، ص ۲۲۰.

استشمام نخواهد کرد. این روایت نشان می دهد اگر مسیر دوست داشتن انسان درست هدایت نشود و به مسیری غیر از محبت به آن خانواده بیفتد هرگز انسان کوچکترین بهره ای از کمالات نخواهد برد و معنی بدترین شکست که عرض کردم از این جهت بود. (۱) و در مقابل پیامبر خدا صلی الله علیه و آله

ص: ۱۵۶

۱- در راستای عدم جمع بین دوستی آل محمد علیهم السلام و دوستی دشمنان آن ها در روایت داریم: «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي قَوْلِهِ عَزَّ وَجَلَّ «مَا جَعَلَ اللَّهُ لِرَجُلٍ مِنْ قَلْبَيْنِ فِي جَوْفِهِ» قَالَ، قَالَ: عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَيْسَ عَبْدٌ مِنْ عِبِيدِ اللَّهِ مِمَّنْ امْتَحَنَ قَلْبَهُ لِلْإِيمَانِ إِلَّا وَهُوَ يَجِدُ مَوَدَّتِنَا عَلَى قَلْبِهِ فَهُوَ يُوَدُّنَا وَ مَا مِنْ عَبْدٍ مِنْ عِبِيدِ اللَّهِ مِمَّنْ سَخِطَ اللَّهُ عَلَيْهِ إِلَّا وَهُوَ يَجِدُ بُغْضَنَا عَلَى قَلْبِهِ فَهُوَ يُبْغِضُنَا فَأَصْبَحْنَا نَفْرُحُ بِحُبِّ الْمُحِبِّ وَ نَعْرِفُ بُغْضَ الْمُبْغِضِ وَ أَصْبَحَ مُحِبُّنَا يَنْتَظِرُ رَحْمَةَ اللَّهِ جَلَّ وَ عَزَّ فَكَأَنَّ أَبْوَابَ الرَّحْمَةِ قَدْ فُتِحَتْ لَهُ وَ أَصْبَحَ مُبْغِضُنَا عَلَى شَفَا جُرْفٍ مِنَ النَّارِ فَكَأَنَّ ذَلِكَ الشَّفَا قَدْ انْتَهَرَ بِهِ فِي نَارِ جَهَنَّمَ فَهَيِّنًا لِأَهْلِ الرَّحْمَةِ رَحْمَتُهُمْ وَ تَعَسًا لِأَهْلِ النَّارِ مَثْوَاهُمْ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ فَلْيَسْ مَثْوَى الْمُتَكَبِّرِينَ وَ إِنَّهُ لَيْسَ عَبْدٌ مِنْ عِبِيدِ اللَّهِ يُقَصِّرُ فِي حُبِّنَا لِخَيْرٍ جَعَلَهُ اللَّهُ عِنْدَهُ إِذْ لَا يَسْتَوِي مَنْ يُحِبُّنَا وَ مَنْ يُبْغِضُنَا وَ لَا يَجْتَمَعَانِ فِي قَلْبِ رَجُلٍ أَبَدًا إِنَّ اللَّهَ لَمْ يَجْعَلْ لِرَجُلٍ مِنْ قَلْبَيْنِ فِي جَوْفِهِ يُحِبُّ بِهِدَا وَ يُبْغِضُ بِهِدَا أَمَّا مُحِبُّنَا فَيُخْلِصُ الْحُبَّ لَنَا كَمَا يَخْلِصُ الذَّهَبَ بِالنَّارِ لَا كَدَّرَ فِيهِ وَ مُبْغِضُنَا عَلَى تِلْكَ الْمَنْزِلَةِ نَحْنُ النَّجْبَاءُ وَ أَفْرَاطُنَا أَفْرَاطُ الْأَنْبِيَاءِ وَ أَنَا وَصِيُّ الْأَوْصِيَاءِ وَ الْفِتْنَةُ الْبَاطِنِيَّةُ مِنَ حِزْبِ الشَّيْطَانِ وَ الشَّيْطَانُ مِنْهُمْ فَمَنْ أَرَادَ أَنْ يَعْلَمَ حُبَّنَا فَلْيَمْتَحِنْ قَلْبَهُ فَإِنْ شَارَكَ فِي حُبِّنَا عِدُونًا فَلَيْسَ مِنَّا وَ لَسْنَا مِنْهُ وَ اللَّهُ عَدُوُّهُ وَ جَبْرَيْلُ وَ ميكائِيلُ وَ اللَّهُ عَدُوُّ الْكَاْفِرِينَ» از حضرت صادق علیه السلام در باره ی آیه ی: «و ما جعل الله لرجل من قلبين في جوفه» خدا دو قلب در نهاد یک فرد قرار نداده. از علی بن ابی طالب علیه السلام نقل کرد که فرمود: هر بنده ای را که خدا قلبش را آزمایش کند برای ایمان، محبت ما را در قلب خود می یابد، ما را دوست می دارد و هر بنده ای را که مورد خشم خدا باشد دشمنی با ما را در قلب خود می یابد و با ما دشمنی می ورزد، ما به دوستی دوستان شادیم و دشمنی دشمنان را متوجه هستیم، دوست ما به رحمت خدا می نگرند، درهای رحمت خدا بروی او باز است و دشمن ما در پرتگاهی از آتش قرار گرفته که در حال سقوط در آتش جهنم است. گوارا باد اهل رحمت را رحمت پروردگار، مرگ بر جهنمیان، جایگاه آنان جهنم است. خداوند می فرماید: «فَلْيَسْ مَثْوَى الْمُتَكَبِّرِينَ». و هرگز کسی کوتاهی در راه محبت ما ندارد به واسطه ی خیر و خوبی که خدا در او قرار داده باشد زیرا دوست و دشمن ما با یک دیگر مساوی نیستند و محبت و دشمنی ما در قلب یک نفر جای نمی گیرد زیرا برای یک فرد خدا دو قلب قرار نداده که با یکی دوست بدارد و با دیگری دشمن. دوست ما محبتش خالص است همان طور که طلا را آتش پاک و خالص می کند و دشمن ما نیز همان طور است، مائیم نجبا و فرزندان ما فرزندان پیامبرند و من وصی اوصیایم و گروه ستم پیشه از طرفداران شیطانند و شیطان از آن ها است هر که می خواهد بداند ما را دوست دارد یا نه به قلب خود نگاه کند اگر در محبت ما دشمن ما را شریک قرار می دهد از ما نیست و ما نیز با او ارتباطی نداریم. خداوند، جبرئیل و میکائیل با او دشمنند خدا دشمن کافران است.

می فرمایند: «مَنْ مَيَاتَ عَلَيَّ حَبِّ آلِ مُحَمَّدٍ مَيَاتٌ شَهِيداً أَلَا وَ مَنْ مَاتَ عَلَيَّ حَبِّ آلِ مُحَمَّدٍ مَاتَ مَغْفُوراً لَهُ، أَلَا وَ مَنْ مَاتَ عَلَيَّ حَبِّ آلِ مُحَمَّدٍ مَيَاتٌ تَائِباً، أَلَا وَ مَنْ مَيَاتَ عَلَيَّ حَبِّ آلِ مُحَمَّدٍ مَاتَ مُؤْمِناً مُسْتَكْمِلاً الْإِيمَانَ أَلَا وَ مَنْ مَاتَ عَلَيَّ حَبِّ آلِ مُحَمَّدٍ بَشَرَهُ مَلَكَكَ الْمَيُوتِ بِإِلْجَنِّهِ تُنَمُّ مُنْكَرٌ وَ نَكِيرٌ، أَلَا وَ مَيَّنْ مَيَاتَ عَلَيَّ حَبِّ آلِ مُحَمَّدٍ يُزَفُّ إِلَى الْجَنَّةِ كَمَا تُزَفُّ الْعُرُوسُ إِلَى بَيْتِ زَوْجِهَا، أَلَا وَ مَنْ مَاتَ عَلَيَّ حَبِّ آلِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ فُتِّحَ لَهُ فِي قَبْرِهِ بَابَانِ إِلَى الْجَنَّةِ أَلَا وَ مَنْ مَاتَ عَلَيَّ حَبِّ آلِ مُحَمَّدٍ جَعَلَ اللهُ قَبْرَهُ مَرَارَ مَلَائِكَةِ الرَّحْمَةِ، أَلَا وَ مَنْ مَيَاتَ عَلَيَّ حَبِّ آلِ مُحَمَّدٍ مَيَاتٌ عَلَيَّ السُّنَّةِ وَ الْجَمَاعَةِ»؛ (۱) هر کس بر محبت آل محمد از دنیا برود شهید مرده است. بدانید که هر کس بر محبت آل محمد بمیرد آمرزیده است، توجه کنید هر کس بر محبت آل محمد بمیرد با توبه از دنیا رفته است، هر کس بر محبت آل محمد بمیرد با ایمان کامل از دنیا رفته و هر کس بر محبت آل محمد بمیرد

ص: ۱۵۷

ملک الموت به او بشارت بهشت می دهد و بعد از او نکیر و منکر، هرکس بر محبت آل محمد بمیرد چنان با جلال او را به بهشت می برند مانند عروسی که به خانه ی شوهر می رود، هرکس بر محبت آل محمد بمیرد دری از قبرش به بهشت گشوده می شود، توجه کنید هرکس بر محبت آل محمد بمیرد خداوند قبر او را جایگاه زیارت ملائکه ی رحمت قرار می دهد، هرکس بر محبت آل محمد بمیرد بر راه و روش پیامبر و جماعت مؤمنین مرده است.

این روایت که بین شیعه و سنی مشهور است حاوی معارف بسیار بلند و نکات بسیار ارزنده است که می توان گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله راه به ثمر رسیدن جهان اسلام را نشان داده اند و جا دارد که در تک تک فرازهای آن تأمل شود که إن شاء الله در جلسات آینده تا حد امکان به آن پرداخته می شود. آن چه به اجمال از این روایت و امثال آن روشن می شود این است که محبت به اهل البیت پیامبر علیهم السلام علامت ایمان و شرط قرار گرفتن در ایمان است و لذا در راستای ورود به زندگی حُبّی، رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید: «لَا يُؤْمِنُ أَحَدُكُمْ حَتَّىٰ يَكُونَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَحَبَّ إِلَيْهِ مِمَّا سِوَاهُمَا»؛ (۱) کسی از شما ایمان واقعی نمی آورد مگر آن وقت که خدا و رسولش نزد او محبوب تر از همه چیز باشد. عنایت بفرماید که شرط ورود به ایمان را حُبّ خدا و رسول خدا صلی الله علیه و آله قرار داده است.

ص: ۱۵۸

جزئیات و آثار محبت به خدا از طریق محبت به پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه ی معصومین علیهم السلام آنقدر عظیم است که در قالب الفاظ نمی گنجد و حتی اگر هم اهل محبت به این خاندان بخواهند چیزی از آن محبت بگویند، الفاظ ظرفیت ارائه ی آن چه در دل دارند را ندارند، همین قدر هست که انسان وقتی امام معصوم را محبوب خود گرفت، او را در همه چیز بر خود مقدم می دارد و او را برمی گزیند و در این راستا هر آنچه را امامش می خواهد می پسندند و این عالی ترین هدایت ممکن است، زیرا میل و اراده ی او در مسیر انتخاب صحیح ترین اعمال قرار می گیرد آن هم از طریق محبت، که موجب راحتی جان است و نه از طریق تکلف که در انجام امور احساس سختی کند. به گفته ی حافظ:

عاشقان

را بر سر خود حکم نیست

هر

چه فرمان تو باشد آن کنند

انسان در مسیر محبت به امام معصوم می خواهد بداند خواست او چه چیز است تا همان را عمل کند و راحتی و آرامش دل خود را در آن مسیر می جوید، همان که حافظ در رابطه با آن گفت:

گر

نثار قدم یار گرامی نکنم

گوهر

جان به چه کار دگرم باز آید

موضوع محبت به علی علیه السلام و فرزندان حضرت علیهم السلام موضوعی بوده که در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله حضرت بر آن تأکید فراوان داشتند. ابن عباس نقل می کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله نظر کردند به علی علیه السلام فرمودند: «أَنْتَ سَيِّدُ فِي الدُّنْيَا وَ سَيِّدُ فِي الْآخِرَةِ مَنْ أَحَبَّكَ فَقَدْ أَحَبَّنِي وَ حَبِيبِي حَبِيبُ اللَّهِ وَ مَنْ

أَبْغَضَكَ أَبْغَضَنِي وَ مُبْغِضِي مُبْغِضُ اللَّهِ وَ الْوَيْلُ لِمَنْ أَبْغَضَكَ بَعْدِي؛^(۱)

تو بزرگ دنیا و آخرتی، هر کس تو را دوست دارد همانا مرا دوست داشته و دوست من دوست خداست و هر کس تو را دشمن دارد همانا مرا دشمن داشته و دشمن من دشمن خداست پس وای بر آن کس که تو را بعد از من دشمن دارد. علت آن تأکیدها هم روشن است، چون علی علیه السلام و سایر ائمه علیهم السلام وجه الله هستند و مسیر محبت الهی را برای انسان می گشایند.

حضرت باقر علیه السلام قاعده ای را می نمایانند، تا به خوبی بتوانیم جایگاه محبت اهل بیت علیهم السلام را بشناسیم، حضرت می فرمایند: «إِذَا أَرَدْتَ أَنْ تَعْلَمَ أَنَّ فِيكَ خَيْرًا فَانظُرْ إِلَى قَلْبِكَ فَإِنْ كَانَ يُحِبُّ أَهْلَ طَاعَةِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ يُبْغِضُ أَهْلَ مَعْصِيَةِ بَيْتِهِ فَفِيكَ خَيْرٌ وَ اللَّهُ يُحِبُّكَ وَ إِذَا كَانَ يُبْغِضُ أَهْلَ طَاعَةِ اللَّهِ وَ يُحِبُّ أَهْلَ مَعْصِيَةِ بَيْتِهِ فَلَيْسَ فِيكَ خَيْرٌ وَ اللَّهُ يُبْغِضُكَ وَ الْمَرْءُ مَعَ مَنْ أَحَبَّ»؛^(۲) هر گاه می خواهی بدانی در تو خیری هست به دلت نگاه کن اگر بندگان مطیع خدا را دوست می داری و معصیت کاران را از خود طرد می کنی در تو خیری وجود دارد و خداوند تو را دوست می دارد. اما از آن طرف اگر مشاهده کردی که دلت همواره با معصیت کاران می باشد و به آن ها تمایل دارد و با دوستان خدا و اهل طاعت بغض و کینه نموده و آن ها را دوست نمی دارد، بدان در تو خیری نیست و خداوند دشمن تو می باشد و حقیقت آن است که آدمی با کسی که دوست دارد محشور می شود.

ص: ۱۶۰

۱- إرشاد القلوب إلى الصواب، ج ۲، ص ۲۳۴.

۲- بحار الأنوار، ج ۶۶، ص ۲۴۷.

این نوع روایات جهت روشن شدن این مطلب است که چرا جواب دوست داشتن حقیقی فقط انسان معصوم باید باشد- انسانی که افق برتر انسان ها است- و به همین جهت عرض نشد جواب دوست داشتن حقیقی، خدا است با این که اصل همه ی دوست داشتن ها باید به خدا ختم شود ولی نباید از این قاعده غفلت کرد که راه محبت به انسان معصوم که حقیقت انسانی است، مسیری است که انسان، آماده ی ارتباط با انوار الهی می شود، زیرا انسانیت ما با ارتباط قلبی با انسان کامل تغذیه می گردد، همان طور که تشنگی ما با تری کامل که همان آب است تغذیه می شود. درست است که آب را خدا خلق کرده ولی خودش ما را برای رفع تشنگی به آب وصل نموده است. براساس همین قاعده هم خداوند به پیامبرش می فرماید: «قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ»؛ (۱) بگو اگر خدا را دوست دارید از من پیروی کنید تا خدا دوستان بدارد و گناهان شما را بر شما بیخشاید و خداوند آمرزنده مهربان است.

ص: ۱۶۱

۱- سوره ی آل عمران، آیه ی ۳۱.

اگر می خواهید انسان باشید باید انسانیت را از معصوم که حقیقت انسانیت است بگیرید. (۱)

شما در دعای ندبه از خدا تقاضا می کنید که: «وَ اٰمِنُنَّ عَلَيْنَا بِرِضَاةٍ»؛ خدایا امام زمان عجل الله تعالی فرجه را از من راضی کن. زیرا ما آدمیت مان را از امام زمان عجل الله تعالی فرجه که انسان کامل است می توانیم بگیریم، هر چند وجودمان را از خدا می گیریم و شرط تجلی نور انسانیت از انسان کامل، رضایت قلب مبارک حضرت صاحب الامر عجل الله تعالی فرجه است.

به هر صورت التفات فرمودید که دوست داشتن غیر معصومین پشت کردن به عالی ترین دوست داشتن است که هر انسانی به دنبال آن است و محبت و ورزیدن به کمال های محدود و ناقص به جای محبت به امامان معصوم علیهم السلام روح بشر را پس از مدتی از نشاط و طراوت می اندازد. باید غم مردمی را خورد که دوست داشتن شان را خرج چیزهایی می کنند که پس از مدتی دیگر نمی توانند آن ها را دوست داشته باشند. باید برای همگان روشن شود کسی که دوست داشتن خود را به خدا و ائمه ی معصومین علیهم السلام نمی دهد، با استعدادی که برای دوست داشتن عالی ترین انسان در او قرار داده اند، به خوبی مدارا نکرده است. زیرا از یک طرف انسان می خواهد محبوب دوست داشتنی اش را داشته باشد و دلش را به آن بسپرد، از طرف دیگر این کار بسیار سختی است که انسان بتواند معصوم را

ص: ۱۶۲

۱- موضوع واسطه بودن انسان کامل برای رسیدن هر کس به انسانیت، موضوعی است که آن را می توانید در کتاب «مبانی معرفتی مهدویت» و کتاب «جایگاه و معنی واسطه ی فیض» از همین مؤلف دنبال بفرمائید.

پیدا کند، در حالی که تنها راه برای دل سپردن به مطلوب حقیقی، دل سپردن به معصوم است و تا انسان دل خود را از محبت های دروغین پاک نکند جهت دل به سوی معصوم سیر نخواهد کرد، اگر هنوز نسبت به پاکی ها سرمست نیست به میخانه ی محبت به معصوم راهش نمی دهند. به گفته ی مولوی:

گفت

که سرمست نه ای، رو که از این دست نه ای

رفتم

و سرمست شدم و از طرب آکنده شدم

در رابطه با ایجاد محبت به معصومین علیهم السلام ابتدا انسان باید خود را درست کند زیرا انسان با تمام ذاتش با کسی روبه رو نمی شود و به او محبت نمی ورزد مگر آن که آن محبوب، اولاً: به صورت انسان باشد. ثانیاً: انسان کاملی باشد. چون لازمه ی اتحاد تناسب است. انسان تا با کسی اتحاد پیدا نکند نمی تواند دوستش داشته باشد، این غیر از گرایش انتزاعی و مفهومی نسبت به یک موضوع است، اتحاد، دوست داشتن ملموس است و در موطن عالم خیال محقق می شود، تا انسان بتواند به یاد محبوب خود باشد و با او زندگی کند و در نشاط و شور باشد. از آن جایی که لازمه ی اتحاد، تناسب است و تناسب موجب اتحاد می شود، قرآن در جواب آن هایی که می گفتند چرا خداوند فرشته ای را به عنوان پیامبر برای ما نازل نکرد می فرماید: «وَلَوْ جَعَلْنَاهُ مَلَكًا لَجَعَلْنَاهُ رَجُلًا وَلَلَبَسْنَا عَلَيْهِم مَّا يَلْبَسُونَ»؛ (۱)

و اگر او را فرشته ای قرار می دادیم حتماً وی را به صورت مردی در می آوردیم. چون آن ملک باید قابل تماس باشد و صرفاً ارتباط با پیامبر،

ص: ۱۶۳

ارتباط ذهنی و مفهومی نباشد تا انسان بتواند در شخصیت او آثار محبوب حقیقی را ببیند و احساس کند، به همین جهت اگر امامان و پیغمبر علیهم السلام در کنار شریعت الهی، در صحنه‌ی زندگی بشر ظاهر نمی‌شدند در حقیقت هیچ وقت بشر نمی‌توانست خدا را به معنی قلبی آن، دوست داشته باشد، زیرا دریچه‌ی ارتباط قلبی انسان با خدا باید در تجسم عینی اسماء الهی یعنی انسان کامل برای انسان بروز کند، در چنین حالتی است که انسان در نهایت، در آینه‌ی جمال انسان‌های کامل خدا را می‌یابد. پس اگر پیغمبران و امامان علیهم السلام نبودند، خدا دوستی در فرهنگ بشر تحقق نمی‌یافت، زیرا اولاً: لازمه‌ی محبت اتحاد است و لازمه‌ی اتحاد تناسب است. ثانیاً: جمال انسان‌های کامل آینه‌ی نمایش حق می‌باشد و می‌توان از طریق آن‌ها با حق تماس حاصل کرد و گرنه تماس ما با حق، تماسی است انتزاعی و فکری و نه قلبی.

وقتی شما بر اساس محبت ذاتی به کمال مطلق، می‌خواهید خدا را دوست داشته باشید باید بدانید خدا در جلوه‌ی عالی‌ی خود در امام معصوم به نمایش می‌آید، آن‌ها هستند که حق را به نمایش می‌گذارند و نه خود را. از این جهت اگر دقت بفرمائید تنها محبت به انسان کامل، محبت حقیقی است، زیرا در عین این که بین مُحبّ و محبوب اتحاد برقرار می‌شود، سیر آن محبت به جهت آن که محبوب، نمایش اسماء الهی است، به محبت خدا منتهی می‌شود.

ذات خدا را فقط خود خدا می شناسد، حتی انبیاء هم ذات خدا را نمی توانند بشناسند، چنانچه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله می فرماید: «مَا عَرَفْنَاكَ حَقَّ مَعْرِفَتِكَ»؛^(۱)

یعنی آن طور که حق معرفت تو است ما تو را نشناختیم. تنها به کمک اسماء حسناى الهی می توان خدا را شناخت، امامان هم می فرماید ماییم آن اسماء الهی، پس با شناخت حقیقی امام و نظر به سیره ی آن عزیزان می توان خدا را شناخت و با او ارتباط و انس برقرار کرد و در این راستا به ما دستور داده اند به آن ها محبت بورزیم، وقتی روشن شود هیچ پیامبری هم نمی تواند ذات خداوند را بشناسد و با آن ارتباط برقرار کند، می ماند ارتباط با اسماء الهی که خداوند هم به همین نکته نظر دارد که می فرماید: «وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا»؛^(۲) خدای را اسماء حسناى هست، پس او را از طریق آن اسماء بخوانید و با او مرتبط شوید، اسماء حسناى الهی مثل اسم «الله» و اسم «رحمان» و امثالهم است. از طرفی قرآن می فرماید: «عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا»؛^(۳) خداوند همه ی اسماء را به آدم آموخت و این آموختن، آموختنی حصولی نیست بلکه جان آدم با همه ی اسماء متحد شده و حقیقت او عین اسماء گشته است، با توجه به این که اسم «الله» است که جامع همه ی اسماء الهی است، پس وقتی به جان آدم همه ی اسماء تجلی کرده، یعنی جان آدم ظرف قبول اسم «الله» گشته است و چون

ص: ۱۶۵

۱- بحار الأنوار، ج ۶۸، ص ۲۳.

۲- سوره ی اعراف، آیه ی ۱۸۰.

۳- سوره ی بقره، آیه ی ۳۱.

صورت کامل و بالفعل آدمیت، ائمه معصومین علیهم السلام می باشند، پس در واقع اگر کسی بخواهد با «الله» ارتباط پیدا کند باید به کسی رجوع کند که قلبش جامع همه ی اسماء الهی باشد، یعنی کسی که اولاً: انسان باشد، تا اتحاد با او ممکن گردد، ثانیاً: مظهر اسماء الهی باشد و نه مظهر صفات خود. پس باید عبد محض و معصوم باشد تا بتواند مظهر اسماء الهی باشد و انسان از طریق او متوجه صاحب آن اسماء یعنی متوجه حضرت «الله» گردد و از این طریق به محبت به خدا برسد، محبتی که همواره زنده و فعال است.

با توجه به آنچه گفته شد ان شاءالله می توان جایگاه مودت به ذی القربی را فهمید و این که محبت به انسان کامل علاوه بر تناسب بین محبت و محبوب، همان اتحادی است که لازمه ی هر محبتی است و نهایت این محبت، محبت حقیقی و قلبی به خدا را به همراه دارد و چون محبت به کمال مطلق به میان آمد، آن محبت می تواند دائمی باشد و سرخوردگی به بار نیارد و انسان را دائماً در نشاط محبت پایدار نگه دارد، در این حالت است که محبت از صورت ها می گذرد و به حقایق که همان قلب معصومین علیهم السلام یا مقام اسماء حسنا ی الهی است، می رسد و انسان می تواند به حقیقه الحقایق دل بسپارد.

سیر از «صورت» به «حقایق»

البته از دریچه ی فوق به امامان معصوم نگاه کردن نیاز به مقدمات معرفتی و قلبی دارد تا انسان از ظاهر، به باطن سیر داشته باشد و در سیره و

گفتار آن‌ها متوجه حقیقت انسانیت آن‌ها بگردد و جذبه‌ی مطلوب رخ بنمایاند و انسان احساس کند با حقیقت خود روبه روست. عده‌ای امام را فقط در محدوده‌ی یک انسان بزرگ می‌شناسند، این کجا و امام شناسی حقیقی که شیعه معتقد است کجا؟! آنچنان موضوع عمیق است که خود امامان شیعیان را از طرح آن برای مردم عادی نهی می‌کردند زیرا موضوع از فهم مردم عادی بالاتر است. باید تلاش کرد تا حبّ اهل البیت علیهم السلام در قلب انسان تجلی کند، انسان باید ابتدا از صورت‌ها بگذرد و به حقایق که همان قلب امامان معصوم علیهم السلام است برسد، در آن حال با مقام جامع اسماء روبه رو شده است که همان حقیقه الحقایق یا «اسم الله» است. این مقام کجا و جسم حضرت و نفس حضرت کجا؟! این موضوع از نفس ناطقه‌ی حضرت هم بالاتر است همان مقام نور عظمت است که حضرت صادق علیه السلام در آن رابطه فرمودند: «إِنَّ اللَّهَ خَلَقَنَا مِنْ نُورٍ عَظْمَتِهِ»؛ (۱)

خداوند ما را از نور عظمت خود آفرید.

اگر موضوع حبّ اهل البیت علیهم السلام درست تحلیل نشود و متوجه مقامی که باید به آن مقام محبت ورزید نشویم، نه تنها تأثیری بر روی مردم ندارد بلکه موجب انکار می‌شود، علاوه بر این که دکانی می‌شود برای عده‌ای که چماق ولایت را به سر رقیبان‌شان بکوبند، و این ظلم به ائمه علیهم السلام است. ولی اگر موضوع درست طرح شود و جایگاه قلبی این محبت روشن گردد انسان‌ها در مسیر آن قرار خواهند گرفت و آرام آرام سیر محبت به مقام اهل البیت علیهم السلام در جان آن‌ها شروع می‌شود و از صورت‌ها می‌گذرند و با

ص: ۱۶۷

حقیقت باطنی و نور ولایت آن ذوات مقدس مرتبط می گردند. مگر مردم عادی می توانند معنی واسطه ی رزق بودن امام را تصور کنند یا بفهمند معنی واسطه ی عالم هستی بودن وجود مقدس امام زمان یعنی چه؟ به همین جهت ما نباید این موضوعات را همه جا مطرح کنیم، چون ابتدا باید مقدمات آن روشن شود تا مبنا و مقصد حرف ها مشخص گردد و مردم در مسیر حبّ اهل البیت علیهم السلام بتوانند از صورت ها عبور کنند و سیره ی آن عزیزان را آینه ی انتقال به نور باطنی آن ها قرار دهند. تا وقتی ما از صورت ها نگذریم، نمی فهمیم یعنی چه که رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرمایند: فاطمه ی زهرا علیها السلام در دنیا فاطمه است و در آسمان «منصوره» بود. (۱) این روایات راه اندیشه ی ما را به سوی معارف بزرگی باز می کند تا بتوانیم معنی سیر از صورت به حقایق را بشناسیم. روایت می فرماید: خداوند صلب پیامبر صلی الله علیه و آله را شایسته دید و لذا پس از طی مقدماتی، آن حقیقت آسمانی را که به نام «منصوره» بود در آن صلب قرار داد و در دنیا به صورت فاطمه علیها السلام ظهور کرد. پس این فاطمه ی زمینی جلوه و صورتی است از یک حقیقت آسمانی و می توان از طریق این صورت زمینی به سوی آن حقیقت آسمانی سیر نمود و با آن مایوس شد و از نور آن بهره مند گشت و معنی این که با مودّت اهل البیت علیهم السلام انسان قدرت سیر از صورت و نزدیک شدن به حقایق را می یابد از این قرار است و معنی «قلب» امام زمان عجل الله تعالی فرجه که ما در فرهنگ خود داریم و از خدا می خواهیم قلب مبارک او را از ما راضی بگرداند تا حجابی بین ما و آن حقیقت نباشد، نیز به همین

ص: ۱۶۸

معنی است و لذا همه ی معصومین علیهم السلام یک مقام غیبی و قلبی دارند که صورت و سنت و سیره ی زمینی آن ها مظهر آن حقیقت است و وسیله ی ارتباط با آن مقام غیبی و راه ورود به حقیقه الحقایق.

امیدوارم تا حال روشن شده باشد که اگر ائمه ی معصومین علیهم السلام نبودند که انسان با دوستی آن ها به دوستی خدا برسد هیچ کس خدا را به معنی واقعی آن، دوست نمی داشت، نه این که خدا را اثبات نمی کرد، همه ی متکلمین می توانند خدا را اثبات کنند ولی چه خسارت بزرگی است که با خدا طوری به سر ببریم که دوستی او در زندگی ما حضور نداشته باشد. اگر به روایتی که سنی و شیعه نقل کرده اند و در واقع به صورت دعا از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده و غزالی هم این روایت را در کتاب احیاء العلوم آورده است، دقت شود متوجه می شویم که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بنا داشته اند چه نوع حَبِّی را به ما آموزش دهند، به خدای خود عرضه می دارند: «اللَّهُمَّ ارزُقْنی حَبَّكَ وَ حَبَّ مَنْ أَحَبَّكَ وَ حَبَّ مَنْ يَقَرَّبُنِی اِلَی حَبَّكَ وَ اجْعَلْ حَبَّكَ أَحَبَّ مِنْ الْمَاءِ الْبَارِدِ»؛^(۱)

خدایا! حَبِّ خودت را روزی من بگردان، و دوستی کسی که تو را دوست دارد و دوستی کسی که مرا به دوستی تو نزدیک می کند نیز نصیب من بگردان، و دوستی خودت را دوست داشتنی تر از آب خنک برای من بدار. شاهد بحث من قسمت «مَنْ يَقَرَّبُنِی اِلَی حَبَّكَ»؛ است. پیامبر صلی الله علیه و آله دارند دعا می کنند که خدایا! به من لطف کن کسی را دوست داشته باشم که اگر او را دوست داشته باشم به دوستی تو نزدیکم

ص: ۱۶۹

می کند. حال سؤال ما از جهان اسلام این است که آیا از این دعا نمی فهمید که پیامبر صلی الله علیه و آله دارد می گوید کسانی زیر این آسمان هستند که می شود دوستشان داشت و اگر آن ها را دوست داشته باشید، با خدا دوستی کرده اید. در آن دعا می گویی: خدایا حبّ کسانی که با حبّ آن ها به حبّ تو نزدیک می شوم را رزق من بکن. می خواستم با طرح این دعا معنی حبّ فاطمه علیها السلام و حبّ حسنین «علیهما السلام» و حبّ علی علیه السلام برای ما معلوم شود و این که پیامبر صلی الله علیه و آله متوجه اند حبّ این افراد دریچه ی محبت به حق را بر جان انسان می گشاید، به همین جهت در آخر دعا حبّی را تقاضا می کنند که موجب حبّ به خدا شود. حضرت صادق علیه السلام می فرماید: «إِنَّ الْمُؤْمِنَ لَيَسْكُنُ إِلَى الْمُؤْمِنِ كَمَا يَسْكُنُ الظَّمَانُ إِلَى الْمَاءِ الْبَارِدِ»؛ (۱) مؤمن می آرامد به سوی مؤمن، مانند تشنه که با آب خنک به آرامش می رسد.

مؤمن برای برادر مؤمن خود دریچه ی سیر به سوی عالم غیب است، لذا با جمال خود، انسان را به سوی آرامش عالم معنا دعوت می کند. سکینه یا آرامش از جنس عالم حرکت و تغییر نیست، از جنس عالم ثابتات است که تجلی آن در حرکات و سکونات مؤمنین به صورت وقار ظاهر می شود و دریچه ی محبت به حق است. و نیز رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید: «بَكَى شُعَيْبٌ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ حُبِّ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ حَتَّى عَمِيَ فَرَدَّ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ عَلَيْهِ بَصَرَهُ ثُمَّ بَكَى حَتَّى عَمِيَ فَرَدَّ اللَّهُ عَلَيْهِ بَصَرَهُ ثُمَّ بَكَى حَتَّى عَمِيَ فَرَدَّ اللَّهُ عَلَيْهِ بَصَرَهُ فَلَمَّا كَانَتْ الرَّابِعَةَ أَوْحَى اللَّهُ إِلَيْهِ يَا شُعَيْبُ إِلَى مَتَى

ص: ۱۷۰

يَكُونُ هَيْدًا أَيْدًا مِنْكَ إِنْ يَكُنْ هَيْدًا خَوْفًا مِنَ النَّارِ فَقَدْ أُجْزِئُكَ وَإِنْ يَكُنْ شَوْقًا إِلَى الْجَنَّةِ فَقَدْ أُبْحَثُكَ قَالَ إِلَهِي وَسَيِّدِي أَنْتَ تَعَلَّمْتُ أَنِّي مَيَّا بَكَيْتُ خَوْفًا مِنْ نَارِكَ وَ لَمَّا شَوْقًا إِلَى جَنَّتِكَ وَ لَكِنْ عَقَدَ حَبِكَ عَلَى قَلْبِي فَلَسْتُ أَصْبِرُ أَوْ أَرَاكَ فَأَوْحَى اللَّهُ جَلَّ جَلَالُهُ إِلَيْهِ أَمَا إِذَا كَانَ هَذَا هَكَذَا فَمِنْ أَجْلِ هَذَا سَأُخِذُكَ كَلِيمِي مُوسَى بْنِ عِمْرَانَ» (۱).

شعیب علیه السلام از حبّ خدای عزوجل آن قدر گریست تا نابینا شد، پس حقّ تعالی بینایی را به او برگرداند سپس آن قدر گریست تا بینایی خود را از دست داد، باز خداوند چشمانش را به او بازگرداند، پس از آن باز آن قدر گریست تا نابینا گردید، این بار نیز خدای عزّ و جلّ بینایی را به وی برگرداند، پس چون بار چهارم شد حقّ تعالی به او وحی نمود و فرمود: ای شعیب تا کی این طور می کنی، اگر از خوف جهنّم گریه می کنی، تو را از آن آزاد و رها کردم و اگر به جهت شوق به بهشت گریه می کنی، بهشت را برایت مباح نمودم.

شعیب علیه السلام عرض کرد: پروردگارا، تو می دانی که نه از خوف جهنّم می گریم و نه به خاطر شوق بهشت اشک می ریزم بلکه حبّ و شوق تو قلبم را فرا گرفته به طوری که صبر نمی توانم نمود تا تو را ببینم. خداوند جل جلاله به او وحی نمود و فرمود: حال که چنین است کلیم و هم سخنم موسی بن عمران را به زودی خادم تو قرار می دهم.

ص: ۱۷۱

در این روایت معلوم می شود برای ورود به عالم ملکوت و اُنس با خدا، خداوند مصاحبت حضرت موسی علیه السلام را به حضرت شعیب علیه السلام می دهد، جان انسان با چنین ملاقاتی از جنبه ی باطنی آن ولی خدا تغذیه می کند. زیرا از طریق اُنس با اولیاء الهی یک نحوه اتحاد با جنبه ی باطنی آن ها برای ما پدید می آید و در صفای آن ها مستقر می شویم. حالا حساب کنید با نظر حُبّی به اهل البیت علیهم السلام جان و قلب ما تا کجاها می تواند سیر کند. «اللّهُمَّ ارزُقْنِي حُبَّ مَنْ يَقْرُبُنِي إِلَى حُبِّكَ» خدایا! رزق مرا محبت آن هایی قرار ده که محبت به آن ها مرا به محبت به خودت نزدیک می کند.

موضوعات مطرح شده در این جلسه را می توان به صورت زیر جمع بندی نمود:

۱- تفاوت نظر فیلسوفان نسبت به حقایق قدسی و نظر انبیاء و اولیاء الهی و چگونگی ارتباط با آن حقایق از طریق انبیاء علیهم السلام .

۲- راه کار حضرت صادق علیه السلام برای ارتباط شیعیان با حقیقت ولایت امامان علیهم السلام .

۳- جنبه های دوگانه ی نسبت ولایت ائمه علیهم السلام بر ما از آن جنبه که ما با نظر مودت به آن ذوات مقدس نظر کنیم و از آن جنبه که آن ها به باطن ما نظر نمایند.

۴- تفاوت نظر به ولایت امامان علیهم السلام با نگاه های سطحی و آثار منفی آن و نگاه حکیمانه و نتایج فوق العاده ی آن.

۵- چگونگی رسیدن به یقین نسبت به مقام باطنی ائمه علیهم السلام و این که با تدبیر و انس با آثار آن ذوات مقدس، یقین شروع می شود و به مرور شدت می یابد.

۶- حداقل شرط برای ایجاد زمینه در قلب انسان جهت تجلی نور ولایت ائمه علیهم السلام، توجه به موضوع مواسات اخوان و عدم ظلم حتی به یک مورچه است.

۷- چگونگی معنادار شدن زندگی با موَدّت به اهل البیت علیهم السلام و ارتباط با اسماء الهی و انس با حق.

۸- نقش حبّ در تحقق دینداری حقیقی و این که از طریق محبّت به اهل البیت علیهم السلام قلب به میدان می آید و وقتی قلب به میدان بیاید ایمان ظهور می کند.

۹- نگاه به حادثه ی کربلا- از آن جهت که آینه ی تمام نمای حبّ به اهل البیت علیهم السلام بود و این که حبّ اهل البیت علیهم السلام چگونه حبّی است و چرا اصحاب حسین علیه السلام توانستند دوست داشتن حقیقی را که غذای اصلی قلب هر انسانی است به بهترین نحو به فعلیت برسانند.

۱۰- از آن جایی که ائمه ی معصومین علیهم السلام جنبه ی برتر و آرمانی هر انسانی هستند، محبّت به آن ها از یک طرف محبّت به خوبی ها و از طرف دیگر عبور از خودِ مادون و نزدیکی به خودِ برتر است.

۱۱- توجه به اصل اصیل دوست داشتن و این که محبّت به اهل البیت علیهم السلام تنها دوست داشتنی است که منجر به سرخوردگی و شکست نمی شود - آن هم بدترین شکست یعنی شکست در دوست داشتن.

۱۲- اهل البیت علیهم السلام لایه های عمیق وجود انسان اند تا نگذارند ابعاد متعالی انسان ها از منظرشان دور شوند و گرفتار لایه های سطحی و زودگذر زندگی گردند.

۱۳- در راستای محبت به انسان کامل مسیر میل های انسان ها مطابق میل های امامان معصوم علیهم السلام می گردد و به همان اندازه با شوق و شیدایی، در مسیر انتخاب صحیح قرار می گیرند.

۱۴- لازمه ی اخذ هر درجه از انسانیت، ارتباط با انسان کامل است، همان طور که آب مسیر اخذ هرگونه رطوبت می باشد. ابتدا انسان باید جان خود را از هرگونه پلیدی پاک کند تا همسنخی بین جان او و انسان کامل شروع شود و محبت به انسان کامل ظهور یابد.

۱۵- موضوع اسماء حسنی بودن امامان علیهم السلام و ایجاد زمینه جهت مباحث بعدی.

۱۶- توجه به مقام آسمانی حضرت زهرا علیها السلام که «منصوره» نامیده می شوند و مقام زمینی آن حضرت که «فاطمه» نامیده می شوند، تا روشن شود نظر به ذوات مقدس اهل البیت علیهم السلام همیشه باید با توجه به مقام آسمانی آن ها مورد توجه باشد تا بتوان با تجلی انوار آن مقام با جنبه های معنوی آن ها مأنوس گشت.

«والسلام علیکم ورحمہ اللہ و برکاتہ»

جلسه ی چهارم: برکات محبت به اهل البیت علیهم السلام

اشاره

ص: ۱۷۵

{ قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى } (۱)

ای پیغمبر به مؤمنین بگو حالا که وارد میدان دین داری شدید و رسالت مرا درک کردید بدانید جواب این رسالت و اجری که شما می خواهید در ازاء آن به من بدهید، مودت نزدیکان من است.

عرض شد معنی آیه ی فوق آن است که باید دینداری با مودت اهل البیت علیهم السلام به شکوفائی نهایی برسد. بحث های جلسه ی گذشته را به این امید ادامه می دهیم که إن شاء الله مقدمه ای شده باشد تا در آیاتی که در راستای آیه ی فوق مطرح است دقت بیشتری بشود. در آیه ی فوق می فرماید اجر رسالت و جوابی که شما می توانید به آن بدهید «الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى»؛ است و چون استثنایی که در آیه مطرح است استثنای منقطع است بنابراین نتیجه به خود پیامبر صلی الله علیه و آله بر نمی گردد، بلکه به امت برمی گردد، مثل آن است که شما به فرزندتان بگوئید من در ازاء پولی که برای تحصیل تو می دهم چیزی نمی خواهم مگر آن که درس بخوانی. البته آیات دیگر هم این موضوع را تأیید می کند، پس همه ی ما در ذهنمان این مسئله هست که خداوند در آیه ی فوق می فرماید: برخورد نهایی با دینداری این است که

ص: ۱۷۷

شما پای «المَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى» را در جانتان باز کنید و مودت تان را به طرف نزدیکان پیامبر صلی الله علیه و آله سوق دهید تا گرفتار محبت های پوچ و سرگردان نشوید. با توجه به ادله ی روایی که از شیعه و سنی نقل شده در این مسئله اختلافی نیست که اهل البیت پیامبر صلی الله علیه و آله مصداق این آیه هستند. سپس با طرح آیه ی ۴۸ سوره ی سبأ که خداوند به پیامبرش فرمود: «مَا سَأَلْتُكُمْ مِنْ أَجْرٍ فَهُوَ لَكُمْ»؛ بگو آنچه تحت عنوان اجر رسالت یعنی مودت فی القربی از شما خواستم، آن مطلبی است که به نفع شما است و نه به نفع خانواده ی من، و هدف آن است که شما به بهترین شکل در مسیر دینداری، به مقصد مطلوب برسید. و نیز در آیه ی ۵۷ سوره ی فرقان می فرماید: «قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِلَّا مَنْ شَاءَ أَنْ يَتَّخِذَ إِلَىٰ رَبِّهِ سَبِيلًا»؛ بگو آن چه از شما می خواهم چیزی نیست مگر آن کسی که می خواهد به سوی پروردگار خود راهی بگشاید. به این معنی که مودت اهل البیت علیهم السلام راهی است برای رسیدن به مقصد حقیقی و آن کسی که راه رسیدن به پروردگار خود را انتخاب کند همان اجر رسالت من است. اول خداوند فرمود بگو: اجر رسالت من «مَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى» است و در آیه ی اخیر ما را راهنمایی می کند که در رابطه با اجری که گفتم، آن اجر چیزی نیست مگر این که اگر کسی می خواهد راه صحیح را به سوی پروردگارش پیدا کند از طریق «مَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى» می تواند آن راه را پیدا کند که البته مصداق اصلی آن کس، خود اهل البیت علیهم السلام می باشند که هم از یک جهت راه اند و هر کس خواست به مقصد اصلی برسد باید از طریق آن ها مسیر را طی کند و از طرف دیگر راهرو اند و خودشان پیش تازان مسیری هستند که به مقصد

حقیقی منجر می شود و لذا امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید: «لَا يُقَاسُ بِآلِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ أَحَدٌ وَ لَمَّا يُسَوَّى بِهِمْ مَنْ جَزَتْ نِعْمَتُهُمْ عَلَيْهِ أَبَدًا هُمْ أَسَاسُ الدِّينِ وَ عِمَادُ الْيَقِينِ إِلَيْهِمْ يَفِيءُ الْعَالِي وَ بِهِمْ يُلْحَقُ التَّالِي وَ لَهُمْ خَصَائِصُ حَقِّ الْوَلَايَةِ وَ فِيهِمُ الْوَصِيَّةُ وَ الْوِرَاثَةُ الْآنَ إِذْ رَجَعَ الْحَقُّ إِلَى أَهْلِهِ وَ نُقِلَ إِلَى مُتَّقِلِهِ» (۱) هیچ کس از این امت را نمی توان با آل محمد صلی الله علیه و آله قیاس نمود، و هرگز نمی توان پرورده ی نعمت این خاندان را در مرتبه ی آنان دانست، که آل محمد اساس دین و پایگاه یقین اند، افراد افراطی و تفریطی هر دو باید به سوی آن ها بر گردند، امتیازات ولایت به ایشان اختصاص دارد و وراثت و وصایت مخصوص آن ها است.

در راستای اساس دین بودن اهل بیت علیهم السلام در دعای ندبه در وصف آن ها به خدا عرضه می داریم: «هُمُ السَّبِيلُ إِلَيْكَ وَ الْمَسِيلُكَ إِلَى رِضْوَانِكَ»؛ آن ها راه رسیدن به تو و مسیر کسب رضایت تو هستند. یا در زیارت جامعه ی کبیره نگاه عمیق و دقیقی را در همین رابطه اظهار می داریم که ائمه علیهم السلام راه رسیدن به خدا و رضوان و رضایت او هستند، می گویی: «السَّلَامُ عَلَى الدُّعَاةِ إِلَى اللَّهِ وَ الْأَدْلَاءِ عَلَى مَرْضَاهِ اللَّهِ»؛ سلام بر شمایی که بشریت را حقیقتاً به سوی خدا می خوانند و راهنمایان انسان ها به سوی رضایت الهی هستید.

پس اگر نسبت به سه آیه ی فوق دقت بفرمایید نکات ارزشمندی در راستای به کمال رسیدن دینداری نصیب عزیزان می شود و از سیاق آیات

ص: ۱۷۹

و تأکیدی که در آن ها هست، معلوم می شود مسئله ی مهمی مطرح است، لذا یک جا به صورت حصر می فرماید: اجر رسالت من هیچ چیز نیست مگر «مودت به نزدیکان». بعد در جای دیگر می فرماید: این «مودت فی القربی» به نفع خود شماست و سپس می فرماید: مسیری که می خواهید طی کنید تا به مقصد اصلی برسید همان اجر رسالت من یعنی «مودت فی القربی» است. و در زیارت ائمه ی معصومین علیهم السلام به همین نکته اشاره می کنید و خطاب به آن ها می گوئید: «أَتَقَرَّبُ إِلَى اللَّهِ ... بِمُؤَالَاتِكْ»؛ (۱) از طریق مودت به شما به خدا تقرب می جویم. یا می گوئید: «أَتَقَرَّبُ إِلَى اللَّهِ بِحَبِّكُمْ...»؛ (۲) از طریق محبت به شما به خدا تقرب می جویم.

امامان معصوم علیهم السلام؛ آینه ی محبت به خدا

با توجه به آیاتی که بحث شد می توان نتیجه گرفت، اگر خدا تمام محبت خود را به اهل البیت علیهم السلام نداده بود هرگز به ما نمی گفت نتیجه ی دینداری شما باید مودت به آن خانواده باشد، این نشان می دهد که آن ها از یک طرف در جان خود در سوز و گداز مودت به حق اند و از طرف دیگر سیره و سنت آن ها برای دیگران نمایش و راه و رسم محبت به حق می باشد و از طریق محبت به آن ها به عالمی وارد می شویم که عالم قرب به خداوند است. به همین جهت است که تأکید می کنم مودت به مقامات معصوم علیهم السلام اولاً: به دست آوردن مودت حقیقی و جهت دادن به آن مودت

ص: ۱۸۰

۱- مفاتیح الجنان، زیارت عاشورا.

۲- زیارتنامه ی حضرت معصومه علیها السلام .

است. ثانیاً: موَدّت به آن ها عین موَدّت به حق است و چیزی جز موَدّت و تقرب به حق در میان نمی ماند، چون آن ها چیزی از خود ندارند جز آن که «وَ التَّامِّينَ فِي مَحَبَّةِ اللَّهِ»؛ (۱) هستند و در آینه ی وجود آن ها اوج محبّت به خدا را می توان دید و شناخت و دنبال کرد. اگر خداوند تماماً موَدّتش را به این ها نداده بود هرگز به ما نمی فرمود اوج دینداری را با محبّت به این خانواده به دست آورید.

گاهی خدا به من و شما لطفی می کند و حبّ خودش را به ما می دهد ولی هر کمالی از یک طرف صورت تامّ و کاملی دارد و از طرف دیگر صورت های نازله، که آن صورت نازله به تبع صورت تامّ و کامل معنی می یابند، مثل نم و رطوبت که صورت نازله ی آب است، پارچه ای که رطوبت دارد بهره ای از آب دارد ولی صورت تامّه ی آب نیست، صورت نازله ی آن است. از آن جایی که هر نازله ای دارای ذاتی است که آن ذات در جای خود کامل و تمام است، خداوند محبّت تامّ به خود را به اهل البیت علیهم السلام داده و به ما می گوید با محبّت به آن ها، مسیر قرب به خدا را برای خود مدیریت کنید و خود را از بی ثمری برهانید، زیرا از یک طرف زندگی بی موَدّت و محبّت بی ثمر است، از طرف دیگر موَدّت به هر کس و هر چیز هم نتیجه بخش نیست.

در راستای این که زندگی غیر دینی بی ثمر و پوچ است و باید زندگی را به سوی حبّ اهل البیت علیهم السلام سوق داد از حضرت کاظم علیه السلام داریم که: «لَمَّا قَضَى رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ مَنَاسِكَهُ مِنْ حَجِّهِ الْوُدَاعِ رَكِبَ رَاحِلَتَهُ وَ أَنشَأَ يَقُولُ لَا

ص: ۱۸۱

يَدْخُلُ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ كَانَ مُسْلِمًا فَقَامَ إِلَيْهِ أَبُو ذَرِّ الْغَضَارِيِّ «رَحِمَهُ اللَّهُ» فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! وَمَا الْإِسْلَامُ فَقَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ
الْإِسْلَامُ عَزِيَانٌ وَ لِيَاسُهُ التَّقْوَى وَ زِينَتُهُ الْحَيَاءُ وَ مَلَائِكُهُ الْوَرَعُ وَ كَمَالُهُ الدِّينُ وَ ثَمَرَتُهُ الْعَمَلُ وَ لِكُلِّ شَيْءٍ أَسَاسٌ وَ أَسَاسُ الْإِسْلَامِ
حُبُّنَا أَهْلَ الْبَيْتِ»؛ (۱)

رسول خدا صلی الله علیه و آله بعد از پایان مراسم حج در حجهالوداع، بر مرکبش سوار شده و فرمود: به بهشت نمی رود مگر
مسلمان. ابوذر از جا برخاسته و عرض کرد ای رسول خدا! اسلام چیست؟ حضرت فرمودند؛ اسلام برهنه است و پوشش آن
تقوی، و زیورش حیاء، و قوام و هستی آن پارسائی، و کمالش دین و بهره اش عمل است، و هر چیزی را بنیادی است و بنیاد
اسلام دوستی خاندان ماست.

حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله اساس اسلام را حبّ اهل البیت علیهم السلام معرفی می کنند، چون این نکته را به
خوبی احساس کرده اید که زندگی بدون محبت و مودت زندگی پوچ و بی ثمری است، همچنان که محبت به چیزی که
ارزش محبت و رزیدن ندارد، سراسر همراه با زحمت و رنج است و چون اسلام آمده است که زندگی ها را از پوچی و رنج ها
نجات دهد ما را متوجه محبت به اهل البیت علیهم السلام می کند.

اوقات فراغت؛ هدیه ی خدا یا معضل بشر؟

امروزه با پدید آمدن انواع وسایل الکتریکی و الکترونیکی و این که کارها راحت و سریع انجام می گیرد، اوقات فراغت به
یکی از مشکلات مردم جهان تبدیل شده، که چگونه آن را بگذرانند. عجیب است، چیزی

ص: ۱۸۲

که می تواند بزرگ ترین هدیه ی خدا باشد و بشر را به ساحت عالم معنویت سیر دهد، مشکل بشر شده است. امام سجاد علیه السلام از خدا تقاضا می کنند: «بَهْنِي لِذِكْرِكَ فِي أَوْقَاتِ الْغَفْلَةِ، وَ اسْتَعْمَلِنِي بِطَاعَتِكَ فِي أَيَّامِ الْمُهْلَةِ، وَ انْهَجْ لِي إِلَىٰ مَحَبَّتِكَ سَبِيلًا سَهْلًا»؛ (۱) خدایا! مرا در اوقات فراغت به یاد خود هشیارم گردان، و در ایام مهلت به طاعت و بندگی ات بگمار، و همواره راهی به سوی محبت و دوستی ات برای من آشکار نما. در واقع خداوند کسی را که بخواهد مورد لطف قرار دهد مفتخر به داشتن اوقات فراغت می کند تا بتواند در آن فرصت با خدای خودش مناجات و معاشقه کند. وقتی هارون امام موسی کاظم علیه السلام را به زندان می فرستد. امام می فرماید: خدایا! مدتی بود دنبال زمان و مکانی بودم تا بتوانم با تو مناجات کنم حالا- این فرصت را به من دادی. حال ملاحظه بفرمائید چه شده که اوقات فراغت مشکل بشر شده است! بشری که از طریق دل با خدا ارتباط ندارد اوقات فراغتش مزاحم او خواهد شد و بشری که نتواند زندگی خود را در مسیر اولیاء الهی قرار دهد، دل خود را وارد زندگی نکرده است.

محبت پایدار

محبت به اهل البیت علیهم السلام مسیر وارد شدن در نظام محبت ورزیدن حقیقی است و این چیزی است که انسان ها شدیداً به آن نیاز دارند. مگر می شود مدتی از عمر ما بگذرد و پیر و تنها شویم در حالی که مصداق انس حقیقی جان خود یعنی خداوند را از آن طریق که او در مقابل ما قرار

ص: ۱۸۳

داده، فراهم نکرده باشیم؟ در تنهایی پیری و از آن مهم تر در برزخ، نه می توان بی خدا بود و نه با خدای صرفاً حاصل از استدلال می توان به سر برد. باید دل ما محبوب خود را پیدا کرده باشد تا بتواند در آن تنهایی، عالی ترین بهره ها را نصیب خود کند. اصولاً اگر دل مرتبط با حقایق غیبی، در صحنه نباشد توجه آن، توجهی نیست که بتواند با محبوب خود مرتبط شود و ارتباط وجودی با آن پیدا کند و تا توجه تامّ به محبوب نباشد دل آدم به شرف مطلوب خود دست نمی یابد.

هر انسانی نیاز دارد که با تمام وجود دل خود را به یک محبوب حقیقی بسپارد و آن محبوب بتواند همه ی وجود انسان را تسخیر کند، که چنین محبوبی جز انسان کامل یعنی امام معصوم نمی تواند باشد. به همین جهت در روایت داریم وقتی انسان مؤمنی رحلت کرد و به انتهای مسیری رسید که در آن حبّ اهل البیت علیهم السلام جاری بود، رسول خدا صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام را ملاقات می کند و رسول اکرم صلی الله علیه و آله به او می فرمایند: «یا وَلِیَّ اللّهِ اَبَشِّرْ اَنَا رَسُوْلُ اللّهِ»؛ ای دوست خدا! بشارت باد تو را که من رسول خدا هستم. و حضرت علی علیه السلام می فرمایند: «یا وَلِیَّ اللّهِ اَبَشِّرْ اَنَا عَلِیُّ بْنُ اَبِی طَالِبٍ الَّذِیْ کُنْتُ تُحِبُّهُ...»؛ (۱)

ای ولی خدا بشارت باد تو را که من علی بن ابی طالبی هستم که در دنیا بر محبت با او پایدار بودی. این روایت خبر از آن می دهد که مسیر محبت به رسول خدا و ائمه ی معصومین علیهم السلام در آن عالمی که مسیر الی الله است به ملاقات اهل البیت علیهم السلام منجر می شود تا مسیر سیر به سوی خداوند از طریق محبت به آن ذوات مقدس هموار گردد. در همین

ص: ۱۸۴

راستا حضرت باقر علیه السلام می فرمایند: «لَا يُحِبُّنَا عَبْدٌ وَ يَتَوَلَّانَا حَتَّى يُطَهِّرَ اللَّهُ قَلْبَهُ وَ لَا يُطَهِّرَ اللَّهُ قَلْبَ عَبْدٍ حَتَّى يُسَلِّمَ لَنَا وَ يَكُونَ سَلَامًا لَنَا فَإِذَا كَانَ سَلَامًا لَنَا سَلَّمَ اللَّهُ مِنْ شَدِيدِ الْحِسَابِ وَ آمَنَهُ مِنْ فَزَعِ يَوْمِ الْقِيَامَةِ الْأَكْبَرِ»؛ (۱) کسی نمی تواند ما را دوست داشته باشد و به ما محبت بورزد مگر این که خدا قلبش را پاکیزه کرده باشد و خدا قلب بنده ای را پاکیزه نکند مگر این که تحت تأثیر ما بوده و ما را پذیرفته باشد، و چون جانش ما را پذیرفت خدا از حساب سخت نگاهش دارد و از هراس بزرگ روز قیامت ایمنش سازد.

چنانچه ملاحظه می فرمائید حضرت محبت به اهل البیت علیهم السلام را عامل امنیت او از فزع روز قیامت برمی شمارند، چون از طریق محبت به آن ها سیر به سوی خوبی ها و سیر به سوی کمال مطلق به بهترین نحو عملی می شود، همه ی این ها به جهت آن است که انسان به خود بفهماند غیر معصوم نمی تواند همه ی وجود انسان را تسخیر کند.

آنچه به خوبی باید برای عزیزان روشن شده باشد این است که بالأخره ثمره ی زندگی باید محبت باشد و محبتی هم که متعلق آن انسان های معصوم علیهم السلام نباشند، علاوه بر آن که زودگذر است و آخر پیری و در برزخ به کار نمی آید، جواب حقیقی به جان ها نیست تا در فرصت ها و فراغت ها بتوان از آن بهره مند شد. به جد باید از خود پرسیم اگر در تنهایی پیری و به خصوص در برزخ با محبتی عمیق و پایدار به سر نبریم چگونه می توانیم از آن نشئه استفاده نماییم؟ با محبت به دنیا و ساختمان و حقوق و مدرک که نمی شود آن تنهایی را برای خود قابل تحمل نمود، چه رسد بخواهیم از

ص: ۱۸۵

آن تنهایی نهایت بهره را ببریم و به نشاط متعالی دست یابیم. آن جایی که این مشغولیت های دنیایی نیست، وای بر ما اگر محبت به حقایق پایدار و ذوات قدسی را با خود نبرده باشیم. آیا می شود دلمان را جذب پارک کنیم؟ آن جا که نمی شود کارهایی انجام داد مثل کارهایی که پیران پارک نشین در این دنیا انجام می دهند. آن جا دل انسان جذب این چیزها نمی شود، کمی فکر کنیم که اگر در آن جا محبت به امیرالمؤمنین علیه السلام را نداشته باشیم چه می شود. بر همین اساس رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید: «حَبَّ أَهْلِ بَيْتِي نَافِعٌ فِي سَبْعَةِ مَوَاطِنَ أَهْوَالُهُنَّ عِظِيمَةٌ عِنْدَ الْوَفَاةِ وَ فِي الْقَبْرِ وَ عِنْدَ النُّشُورِ وَ عِنْدَ الْكِتَابِ وَ عِنْدَ الْحِسَابِ وَ عِنْدَ الْمِيزَانِ وَ عِنْدَ الصَّرَاطِ»؛^(۱) حَبَّ أَهْلِ بَيْتِ مَنْ فِي هَفْتِ مَوْضِعٍ هَوْلُنَاكَ مُفِيدٌ اسْت؛ هنگام مرگ، در گور، موقع برخاستن از قبور، وقت بازشدن کتاب، در رسیدگی به حساب، زمان سنجش اعمال و در گذشتن از صراط. یا می فرماید: «حَبَّ آلِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ جَوَازٌ عَلَى الصَّرَاطِ وَ الْوَلَايَةُ لِآلِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ أَمَانٌ مِنَ الْعَذَابِ»؛^(۲)

دوستی خاندان محمد صلی الله علیه و آله وسیله ی عبور از صراط، و ولایت خاندان محمد صلی الله علیه و آله سبب ایمنی از عذاب است. از همه مهم تر حدیثی است که عبدالله بن عمر از قول رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل می کند که در عین طولانی بودن به جهت آن که رازهایی را در درون خود دارد تماماً نقل می شود. حضرت فرمودند: «أَلَمَّا وَ مَنْ أَحَبَّ عَلِيًّا لَا يَخْرُجُ مِنَ الدُّنْيَا حَتَّى يَشْرَبَ مِنَ الْكَوْثَرِ وَ

ص: ۱۸۶

۱- شیخ صدوق: فضائل الشیعه، ص ۷.

۲- الحکم الزاهره با ترجمه انصاری، ص ۱۴۴. ینابیع الموده / ۲۲ الغدیر / ۱۰ / ۲۷۹.

يَأْكُلَ مِنْ طُوبَى وَ يَرَى مَكَانَهُ فِي الْجَنَّةِ، أَلَا وَ مَنْ أَحَبَّ عَلِيًّا قَبْلَ صِلَاتِهِ وَ صِيَامِهِ وَ قِيَامِهِ وَ اسْتِجَابَ لَهُ دُعَاةً، أَلَا وَ مَنْ أَحَبَّ عَلِيًّا اسْتِغْفَرَتْ لَهُ الْمَلَائِكَةُ وَ فُتِحَتْ لَهُ أَبْوَابُ الْجَنَّةِ الثَّمَانِيَةِ يَدْخُلُهَا مِنْ أَىِّ بَابٍ شَاءَ بِغَيْرِ حِسَابٍ، أَلَا وَ مَنْ أَحَبَّ عَلِيًّا أَعْطَاهُ اللَّهُ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ وَ حَاسِبَهُ حِسَابَ الْأَنْبِيَاءِ، أَلَا وَ مَنْ أَحَبَّ عَلِيًّا هَوَّنَ اللَّهُ عَلَيْهِ سَيِّئَاتِ الْمَوْتِ وَ جَعَلَ قَبْرَهُ رَوْضَةً مِنْ رِيَاضِ الْجَنَّةِ، أَلَا وَ مَنْ أَحَبَّ عَلِيًّا أَعْطَاهُ اللَّهُ بِكُلِّ عِزٍّ فِي بَدَنِهِ حُورَاءً وَ شَفَّعَ فِي ثَمَانِينَ مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ وَ لَهُ بِكُلِّ شَعْرَةٍ فِي بَدَنِهِ حُورَاءٌ وَ مَدِينَةٌ فِي الْجَنَّةِ، أَلَا وَ مَنْ أَحَبَّ عَلِيًّا بَعَثَ اللَّهُ إِلَيْهِ مَلَكَ الْمَوْتِ كَمَا يَبْعَثُ إِلَى الْأَنْبِيَاءِ وَ دَفَعَ اللَّهُ عَنْهُ هَوْلَ مُنْكَرٍ وَ نَكِيرٍ وَ بَيَّضَ وَجْهَهُ وَ كَانَ مَعَ حَمْرَةَ سَيِّدِ الشُّهَدَاءِ، أَلَا وَ مَنْ أَحَبَّ عَلِيًّا أَثْبَتَ اللَّهُ فِي قَلْبِهِ الْحِكْمَةَ وَ أَجْرَى عَلَى لِسَانِهِ الصَّوَابَ وَ فَتَحَ اللَّهُ عَلَيْهِ أَبْوَابَ الرَّحْمَةِ، أَلَا وَ مَنْ أَحَبَّ عَلِيًّا سُمِّيَ فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ أَسِيرَ اللَّهِ أَلَا وَ مَنْ أَحَبَّ عَلِيًّا نَادَاهُ مَلَكٌ مِنْ تَحْتِ الْعَرْشِ يَا عَبْدَ اللَّهِ اسْتَأْنِفِ الْعَمَلَ فَقَدْ غَفَرَ اللَّهُ لِمَكَ الذُّنُوبَ كُلَّهَا، أَلَا وَ مَنْ أَحَبَّ عَلِيًّا جَاءَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ وَجْهُهُ كَالْقَمَرِ لَيْلَةَ الْيَدْرِ، أَلَا وَ مَنْ أَحَبَّ عَلِيًّا وُضِعَ عَلَى رَأْسِهِ تَاجُ الْمُلْكِ وَ أُلْبِسَ حُلَّةَ الْكِرَامَةِ، أَلَا وَ مَنْ أَحَبَّ عَلِيًّا جَازَ عَلَى الصَّرَاطِ كَالْبُرْقِ الْخَاطِفِ، أَلَا وَ مَنْ أَحَبَّ عَلِيًّا كُتِبَ لَهُ بَرَاءَةٌ مِنَ النَّارِ وَ جَوَازٌ عَلَى الصَّرَاطِ وَ أَمَانٌ مِنَ الْعَذَابِ وَ لَمْ يُنْشَرْ لَهُ دِيْوَانٌ وَ لَمْ يُنْصَبْ لَهُ مِيزَانٌ وَ قِيلَ لَهُ ادْخُلِ الْجَنَّةَ بِمَا حَسَابٍ أَلَا وَ مَنْ أَحَبَّ عَلِيًّا صَافَحَتْهُ الْمَلَائِكَةُ وَ زَارَتْهُ الْأَنْبِيَاءُ وَ قَضَى اللَّهُ لَهُ كُلَّ حَاجَةٍ أَلَا وَ مَنْ أَحَبَّ آلَ مُحَمَّدٍ أَمِنَ مِنَ الْحِسَابِ وَ الْمِيزَانِ

وَالصِّرَاطِ، أَلْمَا وَ مَنْ مَيَاتَ عَلِي حَبِّ آلِ مُحَمَّدٍ فَأَنَا كَفِيلُهُ بِالْجَنَّةِ مَعَ الْأَنْبِيَاءِ، أَلْمَا وَ مَنْ مَاتَ عَلِي بَغْضِ آلِ مُحَمَّدٍ لَمْ يَشَمَّ رَائِحَةَ الْجَنَّةِ»؛ (۱)

آگاه باشید کسی که علی علیه السلام را دوست داشته باشد از دنیا خارج نمی شود مگر این که از حوض کوثر بنوشد و از درخت طوبی بخورد و جای خود را در بهشت ببیند، بدانید کسی که علی علیه السلام را دوست داشته باشد نماز و روزه ی او قبول می شود و دعای او مستجاب می گردد، با خبر باشید کسی که علی علیه السلام را دوست داشته باشد ملائکه برای وی طلب آموزش می کنند و درهای هشت بهشت برای او گشوده می شود تا از هر دری خواسته باشد وارد شود، هر کس علی علیه السلام را دوست داشته باشد خداوند بزرگ در فردای قیامت صحیفه ی اعمال او را به دست راستش خواهد داد و حساب او مثل حساب انبیاء است، بدانید کسی که علی را دوست داشته باشد خداوند سكرات مرگ را بر او آسان می کند و گوری را باغی از باغستان های بهشت می گرداند، کسی که دوست بدارد علی علیه السلام را خداوند به عدد هر رگی که در بدن او است حوری به او عطا فرماید و شفاعت او در هشتاد نفر از اقوام و نزدیکانش پذیرفته می شود و برای او به عدد هر مویی که در بدن او رسته، حوری ای و شهری در بهشت هست، کسی که علی علیه السلام را دوست داشته باشد خداوند ملك الموت را هنگام جان دادن پیش او می فرستد به هیئتی که نزد پیمبران می فرستد و از او ترس نکیر و منکر را بر می دارد و چهره ی او را سفید و نورانی می گرداند و وی را با حمزه ی سیدالشهداء محشور می فرماید، کسی که علی علیه السلام را دوست داشته باشد

ص: ۱۸۸

خداوند دانش و حکمت را به دل او جای می دهد و زبانش را به درستی و راستی گویا نموده و از لغزش و خطا حفظ می فرماید، بر او درهای رحمت خود را می گشاید، کسی که محب علی علیه السلام است در آسمان و زمین اسیر (کمند محبت) حق نامیده می شود، کسی که علی علیه السلام را دوست داشته باشد فرشته ای از زیر عرش الهی صدایش می کند و گوید: ای بنده ی خدا عمل خالصی شروع کردی خداوند گناهان تو را بیامزد، هر کس علی علیه السلام را دوست داشته باشد مانند ماه تابان شب چهارده به صحرای محشر وارد می گردد، کسی که او را دوست داشته باشد تاجی بر سر او گذاشته شده و لباس های عزت بر او پوشانیده می شود، کسی که علی علیه السلام را دوست داشته باشد از پل صراط مانند برق جهنده می گذرد، هر که علی علیه السلام را دوست داشته باشد امان از آتش دوزخ و عذاب الهی و اجازه ی عبور از صراط به وی عطا می شود و برای او حسابی نیست و دیوان عمل او را باز نمی کنند و اعمال او را نمی سنجند و به او می گویند بدون حساب به بهشت داخل شو، کسی که دوستدار علی علیه السلام است فرشتگان با وی مصافحه کنند و انبیا زیارتش نمایند و خداوند متعال حاجاتش را برآورد، کسی که آل محمّد علیهم السلام را دوست بدارد از پس دادن حساب و سنجش اعمال و لغزش از پل صراط ایمن است، شخصی که بر دوستی آل محمّد علیهم السلام بمیرد من ضامن بودن او با انبیا در بهشت، آگاه باشید! کسی که بر دشمنی آل محمّد علیهم السلام بمیرد هرگز بوی بهشت را درک نخواهد کرد.

یکی از بزرگان عرفا می فرمایند: «محبّت چون آب است در نظام هستی»، یعنی چیزی است که باید همه جا باشد. در همین رابطه باید بدانیم

عشق به حق از طریق عشق به معصوم علیهم السلام چیزی است که لازم است در کنار هر کاری که انجام می دهیم اعم از کار فکری یا کار عملی، مدّ نظر ما باشد، به طوری که همه ی کارها در فضای محبت به آن ذوات مقدس انجام شود تا زندگی جهت اصلی خود را از دست ندهد.

عموماً ما متأسفانه در موضوع به صحنه آوردن دل مشکل داریم و تا وارد عمل نشویم متوجه نیستیم این موضوع چقدر کار می برد و چه اندازه نتیجه دارد. اگر خواستیم از مرحله ی ثوری وارد عمل شویم و تصمیم گرفتیم با دل عبادت کنیم در آن حال است که متوجه می شویم به مقدماتی اساسی نیاز داریم. و در همین رابطه است که حافظ می گوید:

ألا

يا أَيُّهَا السَّاقِي أَدِرْ كَأْساً وَ ناولِهَا

که عشق آسان نمود اول ولی افتاد مشکل ها

پیش خود می گوئیم از این به بعد می خواهیم نمازمان همان ذکرمان باشد و بتوانیم از طریق این بهترین هدیه ی خدا، یعنی نماز، با خدا انس بگیریم. همه ی ما می خواهیم در یک جای تنهای تنها، در صحرایی دور و یا نخلستانی خلوت، ما باشیم و خدا، ولی ملاحظه کرده اید وقتی آن تنهایی فراهم شد، آن اُنسی که به دنبالش بودیم تا با خدا داشته باشیم، به طوری که ما راضی شویم، حاصل نمی شود. چون دل را قبلاً با محبت معصومین علیهم السلام پرورانده ایم و صاحب دلی را با خود به همراه نیاورده ایم تا خداوند با نظر به دل او به ما نیز بنگرد. آن جا است که می فهمیم جایگاه محبت اهل البیت علیهم السلام چقدر کارساز است، تا وارد عمل نشده ایم و با مفاهیم انتزاعی محبت ارتباط داریم ممکن است فکر کنیم جهت ارتباط قلبی با خدا نیاز به محبت اهل البیت علیهم السلام نداریم، ولی وقتی وارد عمل شدید

ص: ۱۹۰

می بینید بدون نظر به آن ذوات مقدس و دل سپردن به آن ها دل یک قدم هم جلو نمی رود. آن وقت است که خواهی گفت:

عمری

گذشت و شور عبادت نداشتیم

با

گریه های نیمه شب عادت نداشتیم

یا

عشق و التفات به دل های ما نداشت

یا

ما حضور عشق و ارادت نداشتیم

چون می خواهیم بدون محبت به آن ذوات قدسی راه به سوی عالم قدس را طی کنیم.

سلطان دل ها و قبول شدن نماز

بعد از آن که در مکتب مودت انسان های معصوم وارد شدیم، و از آن منظر با خداوند مرتبط گشتیم و خواستیم از طریق نماز که عامل یاد خداست آن ارتباط را فعلیت ببخشیم، نماز غوغا می کند. بزرگان دین از ما تعجب می کنند چرا تلاش نمی کنیم از نمازمان آن بهره ای را که می توان به دست آورد، به دست آوریم، عده ای به دنبال ذکر یا اذکاری هستند تا از آن طریق به سیر و سلوک خود ادامه دهند، آیا به دستور رب العالمین عنایت ندارند که می فرماید: «أَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي»؛ (۱) نماز را اقامه کن برای این که در ذکر من وارد شوی. و نماز بیش از سایر اذکار می تواند حالت «ذکر» را داشته باشد و عامل اتصال قلب انسان به خدا گردد زیرا نماز ذکر جامع است و اصل همه ی اسماء الهی در آن مد نظر قرار می گیرد، به همین جهت رسول خدا علیهم السلام می فرمایند: «وَقُرْهُ عَيْنِي فِي الصَّلَاةِ»؛ (۲) روشنی

ص: ۱۹۱

۱- سوره ی طه، آیه ی ۱۴.

۲- الخصال، ج ۱، ص ۷۹.

چشم من در نماز است. نماز آینه‌ی نمایش حقیقت هر انسان است. لذا پیامبر خدا صلی الله علیه و آله می‌فرمایند: «أَوَّلُ مَا يُحَاسِبُ بِهِ الْعَبْدُ الصَّلَاةَ فَإِذَا قُبِلَتْ قُبِلَ مِنْهُ سَائِرُ عَمَلِهِ وَإِذَا رُدَّتْ عَلَيْهِ رُدَّ عَلَيْهِ سَائِرُ عَمَلِهِ» (۱) اولین چیزی که از بنده در روز قیامت محاسبه می‌شود نماز است، اگر از او قبول شد، سایر اعمال او قبول می‌شود و اگر قبول نشد سایر اعمال او نیز مورد قبول قرار نمی‌گیرد و رد می‌شود. چون حقیقت انسان عبودیت اوست که عبارت است از یاد خدا. حال اگر بخواهد یاد پروردگار در میان باشد باید دل در صحنه باشد، به اندازه‌ای که دل در صحنه باشد، یاد پروردگار در صحنه است و برای آن که دل در صحنه باشد باید توجه به معصومین علیهم السلام که سلطان دل‌ها هستند در میان باشد. آن‌هایی که قلب محض هستند و هیچ میلی از هیچ بُعدی از ابعاد آن‌ها در عمل آن‌ها دخالت ندارند و خودشان فرمودند: «إِنَّ قُلُوبَنَا أَوْعِيَهُ مَشِيئَةِ اللَّهِ فَإِذَا شَاءَ شِئْنَا»؛ (۲) قلب‌های ما ظرف اراده و خواست خداست، چون او بخواهد ما نیز همان را می‌خواهیم. مولوی در رابطه با آن که باید دل را در محضر خدا آورد و آن دل باید دلی باشد که قلب عالم است که همان قلب وجود مقدس صاحب الامر عجل الله تعالی فرجه است می‌گوید:

صد

جوال زر بیاری ای غنی

حق

بگوید، دل بیار، ای منحنی

گر

ز تو راضی است دل، من راضی ام

ور

به تو مُعْرِض بود، اعراضی ام

ننگرم

در تو، در آن دل بنگرم

تحفه

آن را آر، ای جان در برم

ص: ۱۹۲

- ١- فلاح السائل، ص ١٢٧. من لا يحضره الفقيه، ج ١، ص ٢٠٨.
- ٢- سيد حسين بروجردى، تفسير صراط مستقيم، ج ٣، ص ٣٧٤.

با

تو او چون است؟ هستم من چنان

زیر

پای مادران باشد چنان

مادر

و بابا و اصل خلق، اوست

ای خنک آن کس

که دل داند ز پوست

تو

بگویی نك دل آوردم به تو

گویدت

این دل نیرزد یک تسو

آن

دلی آور که قلب عالم است

جانِ

جانِ جانِ آدم است

از

برای آن دلِ پر نور و بر

هست

آن سلطان دل ها منتظر

در همین رابطه و با توجه به چنین معرفتی است که از خدا می خواهید به حقیقت وجود مقدس امام زمان عجل الله تعالی فرجه که سلطان دل ها است «وَاجْعَلْ صَيِّدَاتِنَا بِهِ مَقْبُولَةً»؛ نماز ما را قبول بفرما، برای آن که مقامی که مقام زندگی با دل است همان مقام امام زمان عجل الله تعالی فرجه است. او صاحب دل اصلی است و در تمام ابعاد با خدا مرتبط است و از منظر ارتباط با او دل انسان می تواند با خدا مرتبط باشد.

صاحب

دل، آینه ی شش رو بود

حق

در او از شش جهت نازل بود

مسیر قبول عبادت

پس انسان وقتی در مرحله ی ارتباط با خدا است که دل در میان باشد و وقتی دل در میان است که نظرها به مصداق اسماء الهی یعنی ائمه ی معصومین علیهم السلام معطوف گردد و از آن طریق بتوان از طریق نماز به ذکر الهی دست یافت. در همین رابطه است که حضرت صادق علیه السلام می فرماید: «نَحْنُ وَاللَّهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسَيْنِيَّةُ الَّتِي لَمَّا يَقْبَلُ اللَّهُ مِنَ الْعِبَادِ عَمَلًا إِلَّا بِمَعْرِفَتِنَا»؛ (۱)

ص: ۱۹۳

سوگند به خدا مائیم آن اسماء حسنائی که خدا عملی را از بندگان نپذیرد مگر آن که با معرفت به ما همراه باشد. البته عنایت داشته باشید که معرفت به اهل البیت علیهم السلام چه معرفتی است که اولاً: منجر به نظر به اسماء حسنای الهی می شود. ثانیاً: مسیر قبول عبادت بندگان می گردد. حداقل به موضوع معرفت به حقیقت نوری آن ذوات مقدسه فکر بفرمایید.

با توجه به این که خداوند می فرماید: جهت یاد و ذکر من نماز به پا دارید، پس این درست نیست که بعضی ها نماز می خوانند ولی به دنبال فراغتی هستند که از طریق ذکر خاصی دلشان را با خدا مأنوس کنند. باید بتوانیم کاری کنیم که «نماز» همه چیز ما بشود و از دریچه ی نماز راه انس با خدا بر جانمان باز شود. بقیه ی اذکار هم وقتی به مقصد اصابت می کند که جان ما از طریق نماز راه ارتباط با خدا را بگشاید و معنی این که فرمود: اگر نماز قبول شود سایر اعمال نیز قبول می شود، همین است. آن وقت فراموش نفرمائید حضرت صادق علیه السلام فرمودند: اعمال بندگان را خداوند قبول نمی کند مگر با معرفت به ما و این که متوجه شویم آن ها اسماء حسنای الهی هستند و از طریق مودّت و دل سپردن به آن ها، دل وارد میدان انس با اسماء الهی می شود و خداوند را در منظر خود می یابد، از این طریق است که نماز ذکر انسان می شود و بهره های فراوان آن نصیب انسان می گردد. اگر علامه ی طباطبائی ها «رحمه الله علیهم» از دولت سر نمازهایشان به جایی رسیدند با توجه به آن مودّت و آن معرفت بود که نمازهایشان نماز شد. به قول خودشان در یک چله ای که در باغ های روستای دماوند مشغول ذکر بودم، همراه با ذکر من کلاغ ها هم ندای الله، الله سر می دادند.

ما هم اگر بنا است کاری برای خود بکنیم با همین نمازها می توان چنین کاری کرد. عمده آن است که سیر رسیدن به محبت را وارد زندگی کنیم آن هم از طریق صحیح، تا به جمعیت خاطر برسیم، آن وقت می بینید نماز از دست تان نمی رود.

شیعه به جهت مودت و معرفت به اهل البیت علیهم السلام مشهور بود که به نحو آرام و طمأنینه نماز می خواند و لذا عبیدالله بن زیاد وقتی وارد کوفه شد و خواست مخفی گاه مسلم بن عقیل را بیابد به غلام خود مَعْقِل گفت به مسجد برو و با کسانی اُنس بگیر که به آرامی و طمأنینه نماز می خوانند آن ها شیعیان حسین اند و می توانی از آن طریق بر مسلم بن عقیل دست یابی و اتفاقاً هم او متوجه مسلم بن عوسجه شد و از آن طریق به مخفی گاه جناب مسلم بن عقیل دست یافت.

انسان با محبت به ذوات قدسی امامان معصوم علیهم السلام وسعت می یابد و از دیوارهای تنگ دنیا آزاد می شود و از آن طریق آتش جهنم را خاموش می کند. همین طور که آتش دنیا را خاموش می کند. این است که اهل دل می فرمایند: «محبت؛ بهشت نقد است» و برای ورود به چنین بهشتی خداوند پای مودت حقیقی را جلوی روی مؤمنین باز کرده است. و به شما عزیزان عرض کنیم، این مودت، برای ماها که دوران پیری را می گذرانیم بسیار کارساز است و ما شدیداً به مودتی که در منظر آن امامی معصوم باشد بسیار نیاز داریم تا دوران پیری از شور و نشاط خارج نشود. مخاطب بحث های ما عموماً جوانان هستند که تا حدی با نوعی یا انواعی از مودت و محبت مرتبط هستند ولی مودت به امامان معصوم علیهم السلام آن وقتی که

محبت های جوانی فرو می نشیند بسیار حیات بخش است، هم در سنین پیری و هم در قبر و برزخ. در قبر و برزخ شدیداً محبت ورزیدن به انسان های پاک و متعالی جان را ارضاء می کند و جوانان هم باید تلاش کنند وارد محبت به امامان معصوم علیهم السلام شوند و گرنه وقتی سنی از آن ها گذشت و محبت به امور دنیا فرو نشست، اگر این مودت نباشد، زندگی سختی انسان را فرا می گیرد. ممکن است تا مدتی محبت به امور دنیایی را به خود القاء کنیم ولی از یک مرحله ای، دیگر دل نمی تواند محبت به این امور را بپذیرد و اگر محبت به امامان معصوم علیهم السلام در همان دوران جوانی پایه هایش ریخته نشود، در وقتی که دیگر امور دنیایی دل را جذب نمی کنند فشارهای زیادی به انسان وارد می شود و انواع افسردگی ها به انسان روی می آورد.

به جهت نتایج فراوانی که دارد خداوند می فرماید به معصومین علیهم السلام عشق بورزید و همه ی شرایط برای این نوع عشق ورزیدن را فراهم کرده است. چون هم می توان به راحتی متوجه شد آن ها عین بندگی خدایند و تمام وجودشان هدایت خلق است به سوی حق و هم می توان فهمید که این ها ذوات مقدسی هستند که دل تماماً در طلب آن هاست، همین که وارد این راه شدیم ملاحظه می کنیم محبت آن ها در جان ما نهاده شده است. رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرمایند: «إِنَّ حَبَّ عَلِيٍّ قَدْ فِ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ فَلَا يُحِبُّهُ إِلَّا مُؤْمِنٌ وَلَا يُبْغِضُهُ إِلَّا مُنَافِقٌ»؛ (۱) محبت حضرت علی علیه السلام در دل مؤمنین

ص: ۱۹۶

جای گرفته است. پس غیر از مؤمن کسی علی علیه السلام را دوست ندارد و غیر از شخص منافق بغض او را نخواهد داشت.

در روایت داریم که حَیْتَمَه می گوید: خدمت حضرت باقر علیه السلام رسیدم حضرت فرمودند: «يَا حَيْتَمَةُ إِنَّ شَيْعَتَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ يُقْسَدُ فِي قُلُوبِهِمُ الْحَبُّ لَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُلْهَمُونَ حُبَّنَا أَهْلَ الْبَيْتِ وَإِنَّ الرَّجُلَ يُحِبُّنَا وَيَحْتَمِلُ مَا يَأْتِيهِ مِنْ فَضْلِنَا وَلَمْ يَرَنَا وَلَمْ يَسْمَعْ كَلَامَنَا لِمَا يُرِيدُ اللَّهُ بِهِ مِنَ الْخَيْرِ...»؛^(۱)

ای خیشمه! حب ما اهل البيت در دل های شیعیان ما القاء می شود و محبت ما به آن ها الهام می گردد، ما را دوست می دارند و فضائل ما را تحمل می کنند، در حالی که نه ما را دیده اند و نه کلام ما را شنیده اند. این برکات از آن روست که خداوند اراده کرده است که به آنان خیر برساند.

عوامل نزدیکی به محبت امامان علیهم السلام

در واقع می توان گفت محبت به ائمه ی معصومین علیهم السلام در قلب هر مؤمنی ریشه دارد و «آشنایی نه غریب است که جان سوز من است» این را در رابطه با حضرت سیدالشهداء علیه السلام بارها احساس کرده اید که واقعاً «إِنَّ لِلْحُسَيْنِ مَحَبَّةً مَكْتُونَهُ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ»؛^(۲) که در عمق جانتان یک محبت بنیادین نسبت به امام حسین علیه السلام دارید، وقتی وارد مرحله ی محبت اهل البيت علیهم السلام شدید متوجه می شوید این محبت بنیادین به همه ی آن ذوات مقدس تعلق دارد. ابتدا محبت به امام حسین علیه السلام ملموس تر است ولی کمی

ص: ۱۹۷

۱- بحار الأنوار، ج ۲۴، ص ۱۵۱.

۲- «ترجمه ی خصائص الحسينیه»، ص ۴۷.

که مطلب را به روش صحیح دنبال کنیم و حق دل را وانگذاریم احساس می کنیم موضوع محبت به این خاندان سړی است از اسرار الهی که در هر دلی نهاده شده است. آری هرچه از امام حسین علیه السلام جلوتر می روید موضوع آن محبت، سړی تر و درونی تر می شود، از حضرت رضا علیه السلام که می گذری و به امام جواد و هادی و عسکری علیهم السلام که می رسی دیگر مسئله سړالسّر است. انسان باید خیلی قلبی شده باشد تا بتواند با نور آن ها رابطه برقرار کند تا جایی که ارتباط با غیبت کبرای حضرت صاحب الامر عجل الله تعالی فرجه دیگر از سړالسّر هم بالاتر می رود، دیگر هیچ سهمی از حسّ جهت ارتباط با ذات مقدس امام زمان عجل الله تعالی فرجه در صحنه نمی ماند، در این مرحله است که انسان متوجه می شود عجب! از اول هم این ذوات مقدس غایب بودند، یک ظهور مختصری در حرکات و گفتار خود داشتند تا ما را متوجه حقیقت غیبی خود کنند و به سوی آن بکشانند. پس حضرت امام زمان عجل الله تعالی فرجه سړ اهل البیت را آشکار نموده و فهماندند که این ها همیشه در غیب بوده و هستند، ظهور زمینی آن ها، اشاره بود به وجود غیبی آن عزیزان علیهم السلام که توجه به آن حقیقت غیبی از اول در جان ما نهاده شده بود و از طریق محبت به آن ها متوجه وجود باطنی آن ها در قلب خود خواهیم شد.

به اندازه ای که توانسته باشیم به باطن اصیل خود رجوع کنیم متوجه حبّ علی علیه السلام و سایر ذوات مقدس معصومین علیهم السلام می شویم. گفت:

این

صدا در کوه دل ها بانک کیست

که پُر است زین بانک این که گه تهی است

این صدای امام ما است که با او آشنائیم و لذا به اندازه ی دوری از حقیقت خودمان به ضعف محبت به این خاندان گرفتار می شویم. این را

ص: ۱۹۸

می توانید امتحان کنید؛ گاهی که با خودمان خوب برخورد نکنیم و در ترکیه ی خود از رذائل کوشا نباشیم، به همان اندازه نه تنها نسبت به ائمه معصومین علیهم السلام احساس محبتمان کم می شود، حتی احساس بیگانگی با آن ها به ما دست می دهد، دیگر احساس نمی کنیم امام معصوم؛ جانِ جانِ ما است و برعکس، هرچه در اصلاح خود بیشتر تلاش کنیم و مواظب باشیم آلوده نشویم، احساس می کنیم قلب مان بیشتر متوجه امام مان عجل الله تعالی فرجه است. هرچقدر آلودگی های خود را کم کنیم، بدون اختیار به امام زمانمان نزدیک تر می شویم.

ارتباط جان ها با امام قبل از تولد

حضرت صادق علیه السلام می فرمایند: «شخصی خدمت امیرالمؤمنین علیه السلام آمد و آن حضرت همراه اصحابش بود، بر آن حضرت سلام کرد و گفت: به خدا ولایت و محبت تو را دارم. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: دروغ می گویی. آن شخص گفت: آری! به خدا قسم من محبت و دوستی تو را دارم و تا سه بار تکرار کرد. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: دروغ می گویی، تو چنان که می گویی نیستی، همانا خداوند روح های مردم را دو هزار سال پیش از بدن هایشان آفرید و سپس دوستان ما را به ما عرضه کرد، به خدا سوگند که روح تو را در میان آن ها ندیدم، پس تو کجا بودی؟ آنگاه آن مرد ساکت شد و جوابی نگفت و دیگر مراجعه نکرد.» (۱)

ملاحظه کنید که قبل

ص: ۱۹۹

۱- عَنْ أَبِي عَدِيٍّ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّ رَجُلًا حَيَاءً إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَهُوَ مَعَ أَصْحَابِهِ فَسَلَّمَ عَلَيْهِ ثُمَّ قَالَ لَهُ أَنَا وَاللَّهِ أَحَبُّكَ وَآتَوْلَاكَ فَقَالَ لَهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَذَبْتَ قَالَ بَلَى وَاللَّهِ إِنِّي أَحَبُّكَ وَآتَوْلَاكَ فَكَرَّرَ ثَلَاثًا فَقَالَ لَهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَذَبْتَ مَا أَنْتَ كَمَا قُلْتَ إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ الْمَرْوَّاحَ قَبْلَ الْأَيِّدَانِ بِالْفَيْ عَامٍ ثُمَّ عَرَضَ عَلَيْنَا الْمُحِبِّ لَنَا فَوَاللَّهِ مَا رَأَيْتُ رُوحَكَ فِيمَنْ عَرَضَ فَأَيَّنَ كُنْتَ فَسَكَتَ الرَّجُلُ عِنْدَ ذَلِكَ وَلَمْ يُرَاجِعْهُ (الكافي، ج ۱، ص ۴۳۸)

از بدن، جان هر انسان با امامش روبه رو شده و قصه ی زندگی اش را به نمایش گذاشته که چگونه با این امامش در زندگی اش برخورد می کند و اگر روحانیت خود را از دست نداده باشد قبل از بدن و زندگی دنیایی، محبت به امامش را از عمق جان به امام عرضه داشته است. در جان خود نظر کنید، آیا عدالت و ایمان و شجاعت علی علیه السلام را نمی خواهید؟ پس همه ی شما با امیرالمؤمنین علیه السلام در وقتی که فقط جان بودید بیعت کردید، ایشان شما را شناخت و شما ایشان را شناختید، قصه ی دنیا تکرار آن بیعت است. به همین دلیل آیه ی قرآن در رابطه با کافران به پیامبرش می فرماید: «قَدْ ضَلُّوا وَمَا كَانُوا مُهْتَدِينَ»؛^(۱)

این ها گمراه شدند و از اول جزء مهتدین نبودند و لذا می فرماید: «إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ مِمَّنْ يَضِلُّ عَنِ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ»؛^(۲)

و خدا می داند چه کسی از مسیر پروردگارش منحرف شده و چه کسی زندگی دنیائی اش را بر اساس پذیرش هدایت خدا ترسیم کرده است. آیه ی فوق از طرف خدا یک نوع تسلی خاطر به پیامبر صلی الله علیه و آله است که حضرت تصور نکنند در انجام رسالت کوتاهی کرده اند. می فرماید این ها آن وقتی که زندگی دنیایی شان را انتخاب کردند و ما هم بر اساس همان انتخاب، آن ها را خلق کردیم، خودشان هدایت الهی را

ص: ۲۰۰

۱- سوره ی انعام، آیه ی ۱۴۰.

۲- سوره ی انعام، آیه ی ۱۱۷.

نپذیرفتند، در عین این که اختیار داشتند، انحراف از مسیر پروردگارشان را انتخاب کردند و هیچ گونه جبری هم در پی نخواهد داشت، بلکه قضیه این است که شما قبل از این که به صحنه حیات دنیایی بیایید اختیاراً خودتان را به صحنه ی ارتباط با حق یا عدم ارتباط با حق سپرده اید، بعد تقاضای حضور عینی و خارجی و دنیایی کرده اید و خداوند هم از آن جایی که سمیع و علیم است، این تقاضا را شنید و پذیرفت.

عرض بنده در این جا این است که رابطه ی قلب ما با امام و رابطه ی امام با قلب ما یک مسئله ی آسمانی و باطنی است و نباید از آن مرحله و مرتبه غفلت کرد، وقتی به خود بیاییم متوجه محبت قلبی خود نسبت به امام خواهیم شد.

در واقع باید از خدا تقاضا کنیم خودمان را به خودمان بشناساند تا مقام نوری اهل البیت علیهم السلام را از عمق جان درک کنیم و عهدی را که فطرت ما با آن ذوات قدسی بسته است به فعلیت درآوریم و بدانیم دستوری که خداوند به ما می دهد که به آن ها محبت بورزیم، در راستای دعوت به محبت فطری ما به آن ذوات مقدس است.

دوستی اهل البیت علیهم السلام وقتی خوب ظاهر می شود که متوجه باشیم هر کمالی که برای شخصیت خود می خواهیم نهایتش آن ها هستند و لذا به همان اندازه که تمنای رسیدن به کمالات خود را داریم باید تمام توجه مان به آن ها باشد. نهایی ترین قله ای که در شخصیت خود بنا است به صورت فعلیت یافته شکل دهیم، ائمه ی اطهار علیهم السلام هستند و محبت به آن ها جذبه ی رسیدن به شخصیت نهایی مان را در ما ایجاد می کند و این روش در

اصلاح نفس روش بسیار کارسازی است. این محبت ها می تواند ما را به آنچه باید بشویم، برسانند، چون طلب حقیقی ما آن هایند و از طریق محبت به آن ها عملاً ما به کمالی که باید برسیم می رسیم. زیرا از طریق محبت به انسان کامل جان ما در دست او قرار می گیرد و با اراده و حرکات او هماهنگ می شود، همچون عصایی که در دست حضرت موسی علیه السلام بود، در عین این که به اراده ی حضرت علیه السلام ازدها می شد ولی در هر حال عصایی بود در دست حضرت و به آن تکیه می کرد. گفت:

جانا

تویی کلیم و منم چون عصای تو

گه

تکیه گاه خلقم و گه ازدهای تو

در

دست فضل و رحمت تو یارم و عصا

ماری

شوم چو افکندم اصطنای تو

اتحاد مقام عشق و مقام عصمت

بر اساس نکات فوق است که بزرگان می فرمایند: «در مقام عشق و محبت، جای چون و چرا نیست، صفت عاشق این است که به محبّوبش نمی گوید چرا چنین کردی؟ و چرا چنان نکردی؟ چون او را عین خود می داند و در میل او مستغرق است». محبوب حقیقی طوری است که مُحبّ میل او را میل اصلی خود می داند، به طوری که در برابر او از خود میلی ندارد که احساس دوگانگی کند و نظر به میل خود داشته باشد. در نظر به محبوب میلی برای محبّ نمی ماند.

وقتی امامان معصوم علیهم السلام نهایتِ خواستن ما باشند و در عمق جان خود آن ها را تصدیق کردیم ناخودآگاه هر چه می گویند همان چیزی است که ما می خواهیم، چون زبان حال محبّ به محبوب آن است که همه ی ابعاد

ص: ۲۰۲

وجودی تو آن چیزی است که من می خواهم. از این رو هرگز پیش نمی آید که در عشق حقیقی عاشق به محبوبش بگوید چرا چنین کردی و چرا چنین گفتی؟ عین این نوع دلدادگی و یگانه شدن در نسبت بین انسان و امام معصوم واقع می شود.

هم در مقام عشق و محبت، جای چون و چرا کردن نیست و هم در مقام رویارویی با انسان های معصوم، در هر دو حال چرا چنین کردی و چرا چنین گفتی معنی ندارد، چون انسان های معصوم جز آنچه صحیح و حق است انجام نمی دهند. پس در واقع مقام اعتقاد به امام معصوم و مقام عشق به هم می رسند، به این معنی که تنها با ارتباط با مقام انسان معصوم است که می توان آن عشق حقیقی را به دست آورد. اگر انسان بخواهد به عشق حقیقی دست یابد باید محبوب خود را انسان های معصوم قرار دهد تا دیگر هیچ دغدغه ای جز عشق ورزیدن و آزاد شدن چون و چرا، برای او پیش نیاید و این اوج آرامش و توکل و اطمینان خاطر است تا دیگر معنی نداشته باشد به امام علیه السلام بگویی چرا چنین کردی و چرا چنین گفتی.

امام علیه السلام؛ مصداق کامل عقل عملی

چنانچه عنایت بفرمائید همان طور که در عقل نظری موضوعات عقلی به بدیهیات تکیه دارند و عقل انسان در مقابل بدیهیات چون و چرایی ندارد و جانش به راحتی آن را می پذیرد، عقل عملی در مقابل امام معصوم این گونه عمل می کند. در عقل نظری به طور بدیهی و با اطمینان کامل می پذیریم جزء هر چیز از کل آن چیز کوچک تر است، در موضوعات

عقل عملی هم همه چیز باید به انسان های معصوم ختم شود تا انسان نسبت به صحت آن اعمال مطمئن باشد و بدون هیچ گونه دغدغه ای به گفتار و اعمال آن ها تکیه کند. چون گفتار و رفتار آن ها عین درستی است. وقتی شما می گوئید: «جزء هر چیز از کل آن چیز کوچک تر است» ملاحظه می کنید که جان شما برای پذیرش این قضیه دلیل نمی خواهد، یعنی آن قدر صحیح بودن آن برایتان روشن است که خودش دلیل خودش است و شما به راحتی آن را می پذیرید، بدون این که نیاز باشد با دلیلی که روشن تر از این موضوع باشد آن را ثابت کنید. این در امور نظری و عقلی است، در امور عملی هم جایگاه انسان های معصوم چنین جایگاهی است. وقتی با ادله ی عقلی و نقلی متوجه شدیم که این انسان ها، انسان های معصومی هستند و خداوند بنا به نیاز بشر آن ها را پرورانده است، همین که متوجه شدیم آن ها آن طور می گویند و آن طور عمل می کنند، عقل عملی انسان به راحتی می پذیرد و از این طریق نیاز خود را در شناخت عمل صحیح بر طرف می کند و جان خود را به آرامش می رساند. درست همان طور که اگر امور بدیهی در جان انسان نبود انسان در تفکر پریشان می شد، اگر به انسان های معصوم رجوع نکند در عمل هم پریشان می گردد، که نمونه پریشان حالی بشر را امروز در بسیاری از امورش ملاحظه می فرمائید. لذا است که باید باز تأکید کرد انسان معصوم آن نهایی ترین قله ای است که بشر در امور فردی و اجتماعی می خواهد به آن برسد. و خداوند معصومین را در منظر او قرار داد تا راه را گم نکنند و محبت به آن ها را که در واقع محبت به جنبه ی کمالی انسانیت خود

اوست، به او توصیه کرده، تا نه تنها زندگی او با محبت و شور و نشاط همراه باشد بلکه آن محبت موجب شود تا او به صحیح ترین اعمال دست یابد و از طریق نظر به آن ها نیاز درونی خود را سیراب نماید. این آن عشقی است که عرفای بزرگ به دنبال آن اند و به ما توصیه می کنند و می گویند:

در

این خاک، در این خاک، در این مزرعه ی پاک

به

جز مهر، به جز عشق، دگر تخم نکارید

عرض شد در عشق حقیقی که عشق به انسان های معصوم است دیگر جای چرا چنین کردی و چرا چنین گفتی باقی نمی ماند، سراسر اطمینان و سیراب شدن است، زیرا همه ی میلِ مُحبّ همان میلی است که محبوب دارد و این معجزه ی بزرگ مودت به امامان معصوم است که از یک طرف پای محبت در میان است و از طرف دیگر این محبت انسان را به صحیح ترین مسیر راهنمایی می کند، گفت:

جستجویی

در دلم انداخت او

تا

ز جستجو روم در جوی او

آیا جز این است که در ارتباط با انسان های معصوم و با توجه به آن که محبت آن ها در جان ما نشسته است، دیگر انسان نمی گوید چرا چنین کردند و چرا چنین گفتند؟ چون هر چه آن ها بکنند در واقع جلوه ی جنبه ی برتر ما است که از دست و زبان آن ها جاری شده، زیرا هر آن چه ما می خواهیم بشویم و هر آن چه می خواهیم بگوییم، همانی است که آن ها هستند و آن ها می گویند و لذا چون و چرایی در آن مقام راه نمی یابد بلکه با نزدیکی و اطاعت از آن ها، درون خود را از یک نیاز اساسی سیراب

ص: ۲۰۵

کرده ایم. همه ی حقیقت ما آن ها هستند و آن ها نه تنها جان ما که جانان ما را می گویند «پسندم آنچه را جانان پسندد». و به تعبیر زیارت جامعه ی کبیره آن ها «قَادَهُ الْأَمَمُ» و راهنمای امت هستند تا هر کس را از نظر تکوینی و تشریحی، به آن مقصد نهایی که می تواند برسد، برسانند.

زیباترین اطاعت

کسی که حبّ اهل البیت علیهم السلام را هدف محبّت خود قرار داد و از طریق تزکیه ی لازم به این مرحله رسید و مقدمات آن محبّت را با رفع حجاب ها در خود ایجاد کرد، برایش آنچه را باید از درون خود به مشاهده بنشیند پیش می آید. مگر نه این که مُحَبِّ، عاشق چیزی است که در جان محبوبش هست؟ و مگر نه این که با تمام وجود به دنبال آن چیزی است که ببیند محبوب اش می خواهد؟ این همان زیباترین اطاعتی است که با مودّت و محبّت اهل البیت علیهم السلام واقع می شود.

در جان امامان معصوم علیهم السلام جز توجه به حق و عبودیت او چیز دیگری نیست و در مقام «الْمُطِيعُونَ لِلَّهِ، الْقَوَامُونَ بِأَمْرِهِ، الْعَامِلُونَ بِإِرَادَتِهِ»^(۱) هستند، در مقام اطاعت محض خداوند و بر پایدارندگان امر او و عمل کننده به خواست اویند، با مودّتی که به چنین انسان هایی پیش می آید، آن عبودیت ناب برای محبّ هم حاصل خواهد شد. به این صورت که انسان با نزدیکی به عبودیت امامان معصوم علیهم السلام از طریق مودّت به آن ها به عبودیت حق می رسد و به خداوند خواهد گفت: «وَأَجْعَلُ

ص: ۲۰۶

صَلَاتِنَا بِهِ مَقْبُولَةٌ» خدایا! به نور عبودیت حضرت صاحب الامر عجل الله تعالی فرجه نماز ما را مقبول خود قرار ده، چون روح محبّ با محبوب یک نوع هم سنخی پیدا کرده و با قبول عبادات امام معصوم علیه السلام عبادات مُحَبِّين به او هم مورد قبول قرار می گیرد و در سیر الی اللّهی که محبوب دارد وارد می شود و خواهد گفت:

من خس بی سر و پایم که به سیل افتادم

او

که می رفت مرا هم به دل دریا برد

وقتی غفلت نکرده باشیم که معصومین علیهم السلام هیچ خودی برای خود ندارد، بلکه عبودیت محض اند، با مودّت به آن ها، در عین این که آن ها در مقام جانان ما قرار می گیرند و جانِ جانِ ما می شوند عملاً حقّ جان خودمان را هم اداء کرده ایم، جانی که در فطرت و سرنوشت خود مُهر توحید و خدا پرستی بر آن خورده (۱) در این راستا است که تمام محبّت ما به صورت عملی به حق می افتد، زیرا نظر جان خود را به کسانی انداخته ایم که عین بندگی حق و آینه ی تمام نمای حق هستند، در نتیجه محبّت به آن ها ما را به حق و محبّت به حق و اطاعت از حق می کشاند، اطاعت از حقّی که از منظر محبّت به امامان معصوم علیهم السلام واقع می شود.

حال ملاحظه فرمائید این نوع مودّت کار انسان را تا کجاها جلو می برد و چرا از خدا می خواهی: «وَاجْعَلْ صِيْلَاتِنَا بِهِ مَقْبُولَةً»؛ خدایا! با توجهی که به آن امام داری و از منظر توجه به او، نماز ما را قبول بفرما. این دعا

ص: ۲۰۷

۱- حضرت صادق علیه السلام می فرمایند: «فَطَرَ اللَّهُ الْخَلْقَ عَلَى التَّوْحِيدِ» خداوند خلق را بر اساس توحید و نظر به حقیقت یگانه ی خودش خلق کرده است. (شیخ صدوق، اعتقادات امامیه، ج ۲، ص ۶۲).

مربوط به قسمت آخر دعای ندبه است. در آن دعا بعد از آن که متوجه مقام امامان معصوم علیهم السلام می شوی و موضوع موَدّت آن ها را متذکر می گردی، به مقام حضرت صاحب الامر عجل الله تعالی فرجه نظر می کنی و چنین تقاضایی را مطرح می نمایی. در ابتدای دعای ندبه به سنت خدا در پروراندن پیامبران «صلوات الله علی نبینا وعلیهم» نظر می کنی، بعد توجه جان خود را به آخرین پیامبر خدا حضرت محمد صلی الله علیه و آله می اندازی و بعد وارد توجه قلبی به حضرت علی علیه السلام می گردی و اوصیاء پیامبر علیهم السلام را از نظر می گذرانی و در انتها، پس از نظر به حضرت امام زمان عجل الله تعالی فرجه و شعله ور کردن شیفتگی خود به آن حضرت، تقاضاهایت را مطرح می کنی و زندگی عبادی خود را وصل به وجود مقدس آن حضرت می نمایی، و از خدا تقاضا می کنی: «وَاجْعَلْ... ذُنُوبَنَا بِهٖ مَغْفُورَةً وَ دُعَاءَنَا بِهٖ مُسْتَجَابًا»؛ و به نور عصمت امام زمان عجل الله تعالی فرجه که محبوب جان ما است، گناهانمان را ببخش - چون در عالم عصمت هر گناهی محو می شود- و دعاهای مان را مستجاب کن - چون در مقام عصمت، حجاب و غفلتی نیست که مانع استجابت دعا شود-

با موَدّت به امامان معصوم علیهم السلام یک نحو اتحادی با جان آن ها در روح و روان ما واقع می شود و انسان خود را در نفس امام معصوم پیدا می کند. به طوری که حضرت علی علیه السلام می فرمایند: «مَنْ أَحَبَّنَا فِي اللَّهِ حُبًّا مَعَنَا»؛ (۱) هر کس برای خدا ما را دوست بدارد با ما محشور می شود. گفت:

آب

کوزه چون در آب جو شود

محو

در وی گردد و او جو شود

ص: ۲۰۸

درست است که این راه علاوه بر آن که طول می کشد زحمت هم دارد، ولی اگر به نتیجه ی فوق العاده ی آن توجه فرمایید به راحتی به سختی های راه تن می دهید. گفت:

رنج

راحت شد چو شد مطلب بزرگ

گرد

گله توتیای چشم گرگ

آیا این بهای کمی است که همه ی ابعاد وجودی ما تحت تأثیر امامان معصومی قرار بگیرد که سراسر وجود مقدسشان عبودیت و محبت به حق است؟ آیا نزدیک شدن به قلّه های نهایی انسانیت که همه ی وجودشان مُدْکَر حق است و حق را در وجود خود به نمایش گذاشته اند، چیز کمی است که به راحتی از آن بگذریم و بخواهیم ساده به دست آید؟

هر

که مانند زین قیامت بی خبر

تا

قیامت وای او، ای وای او

هر

که ناگه از چنان مه دور ماند

ای

خدایا! چون بُود شب های او

خیمه

در خیمه، طناب اندر طناب

پیش

شاه عشق و لشکرهای او

خیمه ی

جان را ستون از نورِ پاک

نور

پاک از تابش سیمای او

عشق

شیر و عاشقان اطفال شیر

در

میان پنجه ی صدتای او

در

کدامین پرده پنهان بود عشق

کس

ندانند، کس نبیند جای او

عشق،

چون خورشید ناگه سر کند

برشود

تا آسمان غوغای او (۱)

ائمه ی معصومین علیهم السلام - که مودّت به آن ها به ما توصیه شده است - همه و همه هدیه ی حق به بشریت اند و نهایتِ کمالِ بالفعل انسان ها هستند، خودشان به جهت دلسوزی و لطفی که دارند با انواع روش ها ما را دعوت می کنند که بیایید تا از طریق ما آنچه باید بشوید، بشوید. اصبع بن نباته

می گوید: « کُنْتُ جَالِساً عِنْدَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَجَاءَ ابْنُ الْكَوَّاءِ فَقَالَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ «مَنْ الْبَيْوتُ» فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ - «وَلَيْسَ الْعَمْرُ بِأَنْ تَأْتُوا الْبَيْوتَ مِنْ ظُهُورِهَا وَ لَكِنَّ الْبِرَّ مَنِ اتَّقَى وَ أَتُوا الْبَيْوتَ مِنْ أَسْوَاقِهَا» (۱) قَالَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ نَحْنُ الْبَيْوتُ الَّتِي أَمَرَ اللَّهُ بِهَا أَنْ تُؤْتَى مِنْ أَسْوَاقِهَا، نَحْنُ بَابُ اللَّهِ وَ بَيْوتُهُ الَّتِي يُؤْتَى مِنْهُ فَمَنْ تَابَعَنَا وَ أَقْرَبَ بَوْلَانَتِنَا فَقَدْ أَتَى الْبَيْوتَ مِنْ أَسْوَاقِهَا وَ مَنْ خَالَفَنَا وَ فَضَّلَ عَلَيْنَا غَيْرَنَا فَقَدْ أَتَى الْبَيْوتَ مِنْ ظُهُورِهَا فَقَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ! «وَ عَلَى الْأَعْرَافِ رِجَالٌ يَعْرِفُونَ كُلَّا بِسِيْمَاهُمْ» (۲) فَقَالَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «نَحْنُ أَصْحَابُ الْأَعْرَافِ نَعْرِفُ أَنْصَارَنَا بِسِيْمَاهُمْ وَ نَحْنُ الْأَعْرَافُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ بَيْنَ الْجَنَّةِ وَ النَّارِ وَ لَا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ عَرَفَنَا وَ عَرَفْنَاهُ وَ لَا يَدْخُلُ النَّارَ إِلَّا مَنْ أَنْكَرْنَا وَ أَنْكَرْنَاهُ وَ ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ لَوْ شَاءَ عَرَفَ لِلنَّاسِ نَفْسَهُ حَتَّى يَعْرِفُوهُ وَ حَيْدَهُ وَ يَأْتُوهُ مِنْ بَابِهِ وَ لَكِنَّهُ جَعَلَنَا أَسْوَاقَهُ وَ صِرَاطَهُ وَ بَابَهُ الَّذِي يُؤْتَى مِنْهُ فَقَالَ فِيمَنْ عَدَلَ عَنْ وَاثِنَاتِنَا وَ فَضَّلَ عَلَيْنَا غَيْرَنَا فَأَيُّهُمْ عَنِ الصِّرَاطِ لَنَا كِبُونَ»؛ (۳) خدمت حضرت امیر علیه السلام نشسته بودم که ابن کواء آمد و گفت: ای امیر المؤمنین، منظور خداوند عزوجل از «بیوت» در آیه ی «وَلَيْسَ الْعَمْرُ بِأَنْ تَأْتُوا الْبَيْوتَ مِنْ ظُهُورِهَا وَ لَكِنَّ الْبِرَّ مَنِ اتَّقَى وَ أَتُوا الْبَيْوتَ مِنْ أَسْوَاقِهَا» (۴) کیست؟ فرمود: ما آن بیوتی هستیم که خداوند امر فرموده

ص: ۲۱۰

۱- سوره ی بقره، آیه ی ۱۸۹.

۲- سوره ی اعراف، آیه ی ۴۶.

۳- الإحتجاج علی أهل اللجاج، ج ۱، ص ۲۲۷.

۴- سوره ی بقره، آیه ی ۱۸۹.

که از درهای آن‌ها وارد شوید، ما باب‌های خداوند و خانه‌هایی هستیم که از ما وارد می‌شوند، پس هر که با ما بیعت نموده و به ولایت ما اعتراف نماید بی‌شک از درهای آن‌خانه وارد شده، و هر که با ما مخالفت نموده و دیگری را بر ما تفضیل دهد به آن‌خانه‌ها از پشت وارد شده است.

ابن کَوَّاء پرسید: ای امیرالمؤمنین تفسیر آیه ی «وَعَلَى الْأَعْرَافِ رِجَالٌ يَعْرِفُونَ كُلًّا بِسِيمَاهُمْ» (۱)

چیست؟

حضرت فرمودند: مائیم اصحاب اعراف، یاران خود را از سیمایشان می‌شناسیم و در روز قیامت مائیم آن اعرافی که میان بهشت و دوزخیم، و هیچ کس به بهشت وارد نشود جز آن که ما را شناخته و ما نیز او را بشناسیم، و کسی به دوزخ نرود جز آن که منکر ما بوده و ما نیز او را انکار کنیم، و اگر خداوند خواسته بود که خود را به مردم تعریف کرده تا او را به یکتایی شناخته و از باب او در آیند همین کار را می‌کرد، ولی پروردگار متعال ما را ابواب و صراط و سبیل خود و همان بابی که از آن در آیند قرار داده است و در باره ی کسانی که از ولایت ما سرباز زده و دیگری را بر ما تفضیل دهند فرموده است که اینان «عَنِ الصِّرَاطِ لَنَا كِبُونَ» (۲) از راه راست منحرف شدند.

وقتی انسان متوجه شد اهل البیت علیهم السلام راه‌های قرب الهی اند و عالی‌ترین نحوه ی بودن ما هستند و تمام جذبه ی دل باید به آن‌ها باشد، به راحتی دعوت آن‌ها را با جان و دل می‌پذیرد و احساس می‌کند شخصیت آن‌ها

ص: ۲۱۱

۱- سوره ی اعراف، آیه ی ۴۶.

۲- از راه راست منحرف شدند- سوره ی مؤمنون، آیه ی ۷۴.

برای او همچون آب گوارایی است که جان تشنه از حقیقت را سیراب می کند و لذا حضرت صادق علیه السلام در رابطه با آیه ی ۱۶ سوره ی جنّ که می فرماید: اگر مؤمنین بر طریق ایمان پایدار باشند ما آب گوارایی به آن ها می نوشانیم، می فرماید: یعنی اگر بر ولایت علی علیه السلام پایدار باشند دل های آن ها را از آب ایمان شاداب می کنیم. (۱)

به همین منظور عرض می کنم: این ها لطف خدا به بشریت هستند و در این رابطه و با توجه به معرفت به مقام آن ها و موّدت به آن ها ذکر عظیم شما می شود: «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ»؛ (۲) در خبر داریم که ابی علقمه می گوید: «صَلَّى بِنَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ الصُّبْحَ - ثُمَّ التَّفَتَ إِلَيْنَا فَقَالَ مَعَاشِرَ أَصْحَابِي - رَأَيْتُ الْبَارِحَةَ عَمِّي حَمْزَةَ بِنَ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ - وَ أَخِي جَعْفَرَ بِنَ أَبِي طَالِبٍ - وَ بَيْنَ أَيَدَيْهِمَا طَبَقٌ مِنْ نَبَقٍ - فَأَكَلَا سَاعَةً فَتَحَوَّلَ إِلَيْهِمَا النَّبِيُّ عِنْبًا - فَأَكَلَا سَاعَةً فَتَحَوَّلَ الْعِنْبُ رُطْبًا - فَدَنَوْتُ مِنْهُمَا فَقُلْتُ يَا أَبِي أَنْتَمَا أَيُّ الْأَعْمَالِ أَفْضَلُ - فَقَالَا وَجَدْنَا الْأَعْمَالَ الصَّلَاةَ عَلَيْكَ - وَ سَقَى الْمَاءِ وَ حَبَّ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ»؛ (۳) پیغمبر صلی الله علیه و آله نماز بامداد را برای ما خواند، سپس به ما رو کرد و فرمود: ای همه ی گروه های اصحابم! شب گذشته عمویم حمزه ابن عبدالمطلب و برادرم جعفر بن ابی طالب را در خواب دیدم و در پیش آن ها طبقی بود از میوه ی درخت سدر و ساعتی از آن خوردند، و آن میوه

ص: ۲۱۲

-
- ۱- بحارالانوار، ج ۲۴، ص ۱۰۱.
 - ۲- در باره ی جایگاه صلوات بر محمد و آل محمد و نقش آن در تعالی انسان به کتاب «صلوات بر پیامبر صلی الله علیه و آله عامل قدسی شدن روح» از همین مؤلف رجوع فرمائید.
 - ۳- بحارالانوار، ج ۷۱، ص ۳۶۹.

انگور شد و ساعتی از آن خوردند و آن انگور رطب شد و من نزدیک آن ها رفتم و گفتم: پدرم قربان شما کدام اعمال برتر است؟ گفتند ما برترین اعمال را صلوات بر تو و نوشاندن آب و دوستی علی بن ابی طالب علیه السلام یافتیم.

التفات بفرمایید که توجه به مقام پیامبر و آل او علیهم السلام چطور حب آن ها را در جان انسان نهادینه می کند که در قیامت یعنی در شرایطی که باطن ها ظاهر می شود، آنچنان کارساز است. ما در ذکر صلوات می گوئیم خدایا! درود و صلوات خود را بر این خانواده نثار کن زیرا از طریق مودت به آن ها درجاتی بس عظیم نصیب ما شد و از بیراهه رفتن نجات یافتیم.

حتی آن روایاتی که امامان معصوم می فرمایند: شیعیان ما از گلی که خدا ما را آفریده، آفریده شده اند(۱)

یا می فرمایند شاخه هایی از شجره ی طوبی در منزل شیعیان ما است(۲) می خواهند بگویند یک نوع هم سنخی و انس بین جان ما و شیعیان ما برقرار است، به این معنی که قلب شیعه

ص: ۲۱۳

۱- قَالَ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ يَقُولُ لِعَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ «أَلَا أَسِيرُكَ أَلَا أَمْنُحُكَ أَلَا أُبَشِّرُكَ فَقَالَ بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ بَشَّرَنِي قَالَ فَإِنِّي خُلِقْتُ أَنَا وَ أَنْتَ مِنْ طِينَةٍ وَاحِدَةٍ فَفَضَلْتُ مِنْهَا فَضْلَهُ فَخَلَقَ اللَّهُ مِنْهَا شِيعَتَنَا...» (الإرشاد في معرفة حجج الله على العباد، ج ۱، ص ۴۴) جابر بن عبدالله انصاری گفت از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم به علی علیه السلام می فرمود می خواهی خوشحالت کنم، می خواهی عطیه به تو بدهم، می خواهی مژده به تو بدهم؟ عرض کرد آری مرا مژده بده. فرمود من و تو از یک طینت آفریده شدیم و شیعیان ما را خدا از مازاد طینت ما خلق کرد.

۲- رسول خدا صلی الله علیه و آله به حضرت علی علیه السلام می فرماید: «...أَنْتَ صَاحِبُ شَجَرَةِ طُوبَى فِي الْجَنَّةِ أَصِيْلُهَا فِي دَارِكَ وَ أَغْصَانُهَا فِي دُورِ شِيعَتِكَ وَ مُحِبِّكَ» (الإرشاد في معرفة حجج الله على العباد، ج ۱، ص ۴۴) توئی صاحب درخت طوبی در بهشت که ریشه ی آن در خانه تو است و شاخ های آن در خانه های شیعیان و دوستان تو است.

می تواند وارد حیطه ی نوری اهل البیت علیهم السلام شود و نسبت به حقیقت آن ها غریبه نیست.

بر اساس ارتباط روحی که هر کس با امام خود دارد به ما دستور می دهند مثلاً وقتی به زیارت حضرت ثامن الحجج علیه السلام در مشهد مقدس می روید به نیابت امام زمان عجل الله تعالی فرجه آن حضرت را زیارت کنید، به این معنی که از منظر قلب مبارک امام زمان عجل الله تعالی فرجه به زیارت حضرت ثامن الائمه علیه السلام بروید. زیرا وقتی موَدت آن ها را پیدا کردیم از آن جایی که یک نوع هم سنخی بین مُحَبِّ و محبوب برقرار می شود، می توانیم وارد حیطه و منظر امام گردیم تا آن حدی که به نیابت حضرت صاحب الزمان عجل الله تعالی فرجه به زیارت برویم و یا حج به جا بیاوریم تا هم سنخی شدت یابد و نیز عمل به صورت کامل تری انجام گیرد و با جان جانتان که امام معصوم است در میدان عبادت وارد شوید و نه با خودتان. همان طور که اگر قرآن را از منظر امام معصوم بخوانید چیز دیگری است و برکات خاص خود را دارد. همه ی این دستورات بعد از محَبَّت و موَدت عملی خواهد شد و معنی خاص خود را پیدا می کند.

معصومین وسیله ی شناخت حق

در روایت قدسی که حضرت حق می فرماید: «كُنْتُ كَنْزاً مَخْفِيًّا؛ فَاحْبَبْتُ أَنْ اعْرِفَ، فَخَلَقْتُ الْخُلُقَ لِكَيْ أُعْرِفَ»؛ (۱) من گنجی مخفی بودم، دوست داشتم که شناخته شوم، پس خلق کردم تا شناخته شوم.

ص: ۲۱۴

ملاحظه می فرمائید که انگیزه ی خلقت عالم را موضوع «حَبِّ» شناخت خود قرار داده و می فرماید: هدف خلقت خلق این است که توسط خلق شناخته شوم. حالا آیا با افراد معمولی که ساده ترین مسائل معنوی را هم نمی توانند بشناسند خدا شناخته می شود؟ یا باید کسانی باشند که به واقع در تمام حرکات و گفتارشان نمایش حق باشند و این افراد جز معصومین علیهم السلام نخواهند بود؟ پس اولاً: فلسفه ی خلقت و هدف خلقت، ظهور معصومین علیهم السلام است. ثانیاً: جریان خلقت به طریق محبت محقق شده و حضرت حق نظر «حَبِّی» به آن ها داشته است.

وقتی روشن شد مقصد خلقت آن هایی اند که حق را نمایش می دهند تا بشر با نظر به آن ها، حق را بیابد پس اگر انسان بخواهد خود را در مسیر محبتی قرار دهد که از حق شروع شده است، باید به چنین انسان هایی محبت بورزد، تا اولاً: حق را بشناسد، ثانیاً: در مسیر محبتی قرار گیرد که حق به آن ها دارد. چون خداوند می فرماید: دوست داشتم شناخته شوم. پس با نظر به انسان های کاملی که نمایش حق اند، حق شناخته می شود و این نوع شناختن را دوست دارد، باید با نظر محبت به انسان های کامل در محبت به حق وارد شویم. دوباره عنایت بفرمائید در این حدیث شریف خداوند می فرماید: «فَخَلَقْتُ الْخَلْقَ لِكِي أُعْرِفَ»؛ خلق را آفریدم تا شناخته شوم. باید از خود پرسید از طریق کدام مخلوق است که پروردگار عالم به معنی واقعی آن شناخته می شود؟ آیا جز این است که باید کسانی باشند که با توجه به آن ها انسان ها متوجه ی اسماء الهی شوند و آن ها آینه ی تمام نمای پروردگار عالم باشند؟

با برهان فلسفی می توان فهمید خدا هست ولی معرفت به خدا و لقای حق چیز دیگری است که از طریق مظاهر ممکن است، آن هم مظاهری که به طور کامل بتوانند حق را نشان دهند و گرنه با مظاهری که بعضی از کمالات حق را می نمایانند، معرفت ما به خدا ناقص خواهد بود. باید کسانی باشند که نمایش کامل اسماء الهی باشند و دل ما را متوجه حق بکنند و لازمه ی آن این است که بتوانیم با موذت به آن ها، مسیر معرفت واقعی به حق را طی کنیم. قبلاً عرض شد بدون محبت، توجه تام و همه جانبه پدید نمی آید. پس خلقت ما انسان ها وقتی معنی دار می شود که در زندگی توجه به معصومین و محبت به آن ها اصل قرار گیرد و لذا باید چنین محبتی را در جان خود جای دهیم.

چگونگی مدیریت محبت تکوینی

ممکن است شیطان القاء کند مگر محبت ورزیدن در اختیار ماست که بخواهیم به اهل البیت علیهم السلام محبت بورزیم؟ در جواب باید التفات داشته باشید که آنچه در اختیار شماست مدیریت آن محبتی است که خداوند در جان شما قرار داده است. بدیهی است که هر انسانی در فطرت خود به دنبال کامل ترین انسان است تا صورت کمالیه ی خود را در او بنگرد و سعی کند خود را به او برساند. حال خداوند به انسان ها متذکر می شود آنچه را در فطرت خود در این رابطه می خواهید، اهل بیت پیامبر علیهم السلام هستند. پس در واقع خداوند پایه های دستور تشریحی خود را به صورت

تکوینی در جان ما قرار داد تا ما مطابق فطرت و تکوین خود عمل کنیم و بی سرو سامان نگردیم.

اگر در مسیر صحیحی نسبت به محبت فطری خود به انسان های کامل قرار گیریم در اوج کمال خود قرار گرفته ایم. چطور وقتی در حرم ائمه ی معصومین علیهم السلام وارد می شوید خود به خود ابعاد روحانی شما شکوفا می شود و آن مودتی که به دنبالش بودید ظهور می کند به طوری که احساس می کنید نماز و دعا در زیر سایه ی حریم امام معصوم علیه السلام روحانیت خاصی دارد و همانی است که شما می خواستید؟ اصل وارد شدن در وادی مودت و محبت اهل البیت علیهم السلام، وارد شدن در عالمی است که ریشه در جان ما دارد و همه به دنبال آن هستیم تا مسیر قرب و حب الهی را درست طی کنیم. پس در واقع خداوند از طریق مودت به معصومین علیهم السلام لطف کرد و محبت ورزیدن به خودش را به ما یاد داد. باید مواظب باشیم تا از طریق اعتقادات باطل و اعمال فاسد مانع تجلی این محبت نباشیم و آن را در زیر حجاب و همیات و هوس ها دفن نکنیم.

وقتی متوجه شدیم که خداوند محبت به خود را از طریق مودت به اهل البیت علیهم السلام به ما می دهد کار شروع شده است و وارد وادی پر برکت مودت به ذی القربی شده ایم و برنامه ی اصلاح دل صورت کاربردی به خود خواهد گرفت تا از یک طرف دل ها از محبت های دروغین پاک شود و از طرف دیگر نور محبت حقیقی به محبوب های متعالی، بر قلب ها تجلی کند، در چنین شرایطی انسان قصه ی محبت را خواهد شناخت و متوجه خواهد شد که عجب! هزاران برابر آنچه ما به اهل البیت علیهم السلام مودت داریم

آن‌ها به ما مودّت دارند، می‌یابیم که آن‌ها آینه‌ی تمام‌نمای محبت خداوند به بندگانش هستند، همانی که خداوند در رابطه با محبت رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌به‌مردم می‌فرماید: «لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِّنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُوفٌ رَّحِيمٌ»؛ (۱)

حقیقتاً برای شما پیامبری از جان خودتان آمد که بر او دشوار است شما در رنج بیفتید، به هدایت شما حریص و نسبت به مؤمنان دلسوز مهربان است.

بزرگ‌ترین محبت به بشر

نمونه‌ی محبت اولیاء دین به مردم را در گریه‌های جان‌سوز حضرت فاطمه علیها السلام می‌یابید، آیا آن‌ها گریه‌ها جز گریه و غم برای امت بود که چرا امت را از نور هدایت الهی باز نمودند و محرومشان کردند؟ با این وسعت، غم مردم را خوردن جز در خانه‌ی پیامبر و اهل بیت او علیهم السلام که محل تجلی محبت پروردگار به بندگان است، در جای دیگر نمی‌توان سراغ گرفت؟ غم فاطمه زهرا علیها السلام جلوه‌ی بزرگ‌ترین محبت به بشر است و چقدر ظلم است که این غم را تفسیری دنیایی کنیم. فاطمه علیها السلام می‌فهمد که خانه‌نشین کردن علی علیه السلام یعنی بستن دریچه‌ی بزرگ هدایت الهی به روی بشر. آیا آن‌کس که غم مردم را دارد که به بیراهه نروند، می‌تواند در این رابطه اشک نریزد؟ این بزرگ‌ترین غم برای کسی است که بزرگ‌ترین محبت را به مردم و بزرگ‌ترین شعور را به برکت هدایت الهی دارد. تلاش‌های

ص: ۲۱۸

همه ی ائمه علیهم السلام را از همین زاویه باید نگاه کرد و این که جانشان در راستای محبت پروردگار به مردم، در محبت به مردم شعله ور است.

در راستای محبت خداوند به بندگانش در حدیث قدسی داریم که می فرماید: «مَنْ تَقَرَّبَ إِلَيَّ شَبْرًا تَقَرَّبْتُ إِلَيْهِ ذِرَاعًا، وَ مَنْ تَقَرَّبَ إِقْتَرَبَ إِلَيَّ ذِرَاعًا تَقَرَّبْتُ مِنْهُ بَاعًا، وَ مَنْ أَتَانِي يَسِيْعِي أَتَيْتُهُ هَرَوْلَه»؛ (۱) اگر بنده ی من یک وجب به من نزدیک شود، من یک ذراع به او نزدیک می شوم و اگر یک ذراع به من نزدیک شود، من به اندازه ی فاصله ی دو دست باز به او نزدیک می شوم. و اگر آهسته به سوی من آید، من شتابان به سوی او می آیم.

مولوی در رابطه با محبت پیامبران و اولیاء الهی می گوید:

گوسفندی

از کلیم الله گریخت

پای

موسی آبله شد نعل ریخت

در

پی او تا به شب در جستجو

و

آن رمه غایب شده از چشم او

گوسفند

از ماندگی شد سست و ماند

پس

کلیم الله گرد از وی فشاند

کف

همی مالید بر پشت و سرش

می نواخت

از مهر همچون مادرش

نیم

ذره طیرگی (۲)

و خشم نی

غیر

مهر و رحم و آب چشم نی

گفت

گیرم بر منت رحمی نبود

طبع

تو بر خود چرا استم نمود

با

ملایک گفت یزدان آن زمان

که

نبوت را همی زبید فلان

وقتی وارد نگاه محبت به اولیاء الهی شدیم و جایگاه آن معرفت را درست شناختیم و حرکات و سکانات آن ذوات مقدس را بر

اساس محبتی

ص: ۲۱۹

۱- فتوحات مکی، ج ۲، ص ۵۵۹.

۲- عصبانیت.

که به آن‌ها پیدا کردیم تفسیر نمودیم، متوجه خواهیم شد چه بزرگی‌ها و ایثارها که این خانواده برای هدایت بشر از خود نشان نداده‌اند.

عمده آن است که بتوانیم حرکاتی که از سر محبت انجام گرفته است را با نگاه محبت‌آمیز بنگریم و تفسیر کنیم. به عنوان مثال خداوند بر قلب زن خانواده، محبت به همسرش را می‌اندازد و زن خانواده پیرو آن محبت به راحتی به شوهر خود خدمت می‌کند و فداکاری و تواضع می‌نماید. حال اگر خدای نکرده مرد معنی حرکات همسرش را از زاویه‌ی محبت نبیند و تصور کند که چون همسرش به او نیاز دارد این کارها انجام می‌دهد، این جاست که همه‌ی آن زیبایی‌ها را زشت می‌بیند و شاید بدبختی از این بالاتر برای این مرد نباشد که خداوند شعور فهم محبت را از او بگیرد. اما اگر خداوند به او لطف کرد و محبت‌های همسرش را درست دید، وارد عالم محبت می‌شود و وقتی دید همسرش در محبت ورزیدن از او پیش‌تازتر است تواضعش نسبت به او بیشتر می‌شود. عمده آن است که انسان بتواند زبان محبت را بشناسد، این یک مثال بود تا روشن شود چقدر عقب خواهیم افتاد اگر حرکات و گفتار اهل البیت علیهم السلام را از زاویه‌ی محبتی که آن عزیزان نسبت به بشر دارند، ملاحظه نکنیم.

به سخنان ذوات مقدس اهل البیت علیهم السلام که می‌نگریم می‌بینیم محبت به خلق در آن سخنان شعله‌ور است و همین امر آن‌ها را تا آسمان معنویت سیر داده است تا راز زندگی صحیح در زمین را برای بشر به ارمغان بیاورند. روایات اهل البیت علیهم السلام، تحفه‌ی خدا است در سفر عشق بی‌نهایت این خانواده به مردم و همین محبت به خلق باعث شده تا رازهای

زندگی کردن صحیح در روی زمین را از آسمان بگیرند. بنده با دل خودم این طوری حرف زدم و آن را قسم دادم که:

ای دل! جای دیگر، جای محبت نیست، محبت خود را خرج دشمن خود مکن، هر کس تو را از محبت رسول خدا و خانواده ی او علیهم السلام باز دارد، چون از محبت به خدا باز داشته دشمن است. ای دل! دوست را دوست بدار، نه دشمن را.

شافعی امام فرقه ی شافعیه از اهل سنت هم اقرار دارد که «نزدیک ترین ذی القربای پیامبر صلی الله علیه و آله فاطمه زهرا علیها السلام است.» و واقعاً هم او درست تشخیص داده است و شما دیدید بیشترین محبت به حق و خلق در اشک ها و غم های حضرت زهرا علیها السلام ظاهر گشت و ائمه ی معصومین علیهم السلام در گرد محور وجود مقدس آن بانوی بزرگ، ذی القربی هستند و همه ی آن ها آینه ی محبت خدا به خلق اند و از این طرف هم باید مصداق محبت مخلوق به خدا همین خانواده باشند.

این مسلم است که اندازه ی انحراف هر کس به اندازه ی دشمنی با فاطمه زهرا است و دشمنی با علی و فرزندان او علیهم السلام به دنبال آن است. و بعد همان شافعی می گوید: مسلم بعد از فاطمه علیها السلام علی و فرزندانش مصداق ذی القربی هستند و باید آن ها را دوست داشت.

امام عسکری علیه السلام می فرمایند: مادرمان فاطمه حجت خدا هستند برای ما، همچنان که ما حجت خدا هستیم برای مردم (۱) یعنی فاطمه علیها السلام آینه ی محبت

ص: ۲۲۱

۱- « نَحْنُ حُجَجُ اللَّهِ عَلَى خَلْقِهِ وَ جَدَّتْنَا فَاطِمَةُ حُجَّةٌ عَلَيْنَا»، تفسیر اطیب البیان، ج ۱۳، ص ۲۲۳.

به خدا برای ائمه معصومین علیهم السلام است. همه ی حرف این است که روشن شود مسیر محبت ما باید کجا باشد همچنان که مسیر دشمنی ها باید روشن شود.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله می فرمایند: «لِكُلِّ شَيْءٍ أَسَاسٌ وَ أَسَاسُ الْإِسْلَامِ حُبُّنَا أَهْلَ الْبَيْتِ»؛^(۱) هر چیزی اساس و پایه ای دارد و بدون آن اساس، آن چیز پایدار نمی ماند و اساس اسلام حبّ به ما اهل البيت عليهم السلام است، و لذا اگر این محبت در زندگی یک مسلمان وارد نشود، اسلام او برایش نمی ماند. اگر اهل البيت عليهم السلام بی نهایت محبت به مردم نداشتند حاضر نبودند این گونه خودشان را برای هدایت خلق به خطر بیندازند و این چنین سخن بگویند که قدم به قدم مردم به حقیقت نزدیک شوند. این گونه حرف زدن برای کسانی که در اوج رؤیت حقیقت هستند خیلی سخت است و مسلم سکوت کردن برایشان آسان تر است ولی تشعشعات محبت شان به خلق، اجازه نمی دهد که ما را از پایدار ماندن در اسلام از طریق رسیدن به اساس اسلام، محروم کنند، لذا است که می فرمایند: بدانید! به معنی واقعی به نمازتان دست نمی یابید مگر این که وارد محبت ما خانواده شوید. بدین معنی که هم باید وارد وادی محبت شوید و هم باید به اهل البيت عليهم السلام محبت بورزید تا اسلام در جان شما شکوفا شود و روز به روز به نتیجه و ثمره برسد. شافعی در مورد محبت اهل البيت شعر مشهوری دارد که مطلعش این است:

یا

راکبا قف بالمحصب من منی

و

اهتف بساکن خیفها و الناهض

ص: ۲۲۲

سحرا

إذا فاض الحجيج إلى منى

فيضا

كملتطم الفرات الفائض

إن

كان رَفْضاً حَبَّ آلِ مُحَمَّدٍ

فَلْيُشْهَدْ

الثَّقَلَانِ إِنِّي رَافِضِي (۱)

ای سواره! در «محصب»- که از سرزمین منی به شمار می آید- توقف کن و در آن جا کسی را که در «خیف» ساکن است، و یا کسی را که از محل «خیف» عازم مقصد خود می باشد، به ویژه حاجیان را که در سحرگاه مانند آب نهر فرات می غلظند و موج می زنند و پشت سر یکدیگر عازم مقصد می شوند، مورد خطاب قرار داده و بگو که هرگاه محبت و علاقه به «آل محمد» دلیل بر رفض (شیعه بودن) باشد، جن و انس گواهی بدهند که من رافضی ام!! «ابن حجر» گفته است که «بیهقی» اظهار داشته: «شافعی» ایات مزبور را هنگامی می سراید که خارجی ها بر اثر حسادت و عداوتی که با او داشتند، او را به رافضی ها (شیعه) نسبت می دادند. (۲)

ملاحظه کنید که فرهنگ اهل البیت علیهم السلام در اصل اسلام به طور واضح مطرح بوده است، آنچه موجب شده موضوع در حجاب رود فعالیت امویان بوده که خود را رقیب بنی هاشم می دانستند و سعی می کردند موضوع حبّ اهل البیت علیهم السلام را از صحنه ی جوامع اسلامی به بغض به اهل البیت علیهم السلام تبدیل کنند و مسلم در یک بازخوانی مجددی که جوامع اسلامی در این امر بکنند مسیر جهان اسلام طوری به سوی اهل البیت علیهم السلام و حاکمیت وجود مقدس حضرت صاحب الامر عجل الله تعالی فرجه بر می گردد که پیروی از مکتب آن حضرت مدّ نظر همه ی جهانیان قرار خواهد گرفت. إن شاء الله.

ص: ۲۲۳

۱- طرائف الحکم، ترجمه ج ۲، ص ۴۴۸.

۲- محمد باقر ساعدی، فضائل پنج تن علیهم السلام در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص ۳۰۰.

صد بار مُردم ای جان، وین را بیازمودم

چون بوی تو بیامد، دیدم که زنده بودم

صد بار جان بدادم، وز پای در فتادم

بار دگر بزادم، چون بانک تو شنوادم (۱)

اندر دو کون جانا، بی تو طرب ندیدم

دیدم بسی عجایب، چون تو عجب ندیدم

آوازه ی جمالت از جان خود شنیدم

چون باد و آب و آتش در عشق تو دویدم

اندر جمال یوسف گر دست ها بریدند

لختی نظر به من کن بنگر چها بریدم

می توان موضوعات این جلسه را را به صورت زیر جمع بندی کرد:

۱- با توجه به سیاق آیاتی که در مورد «مودّت فی القربی» و اجر رسالت نبی الله صلی الله علیه و آله سخن می گوید روشن می شود مودّت به اهل البیت علیهم السلام یکی از مسائل مهم و اساسی مسلمانی است و موضوعی خارج از یک امر عاطفی است.

۲- خداوند محبت تامّه ی خود را به اهل البیت علیهم السلام داده و قلب آن ها را ظرف مشیت و خواست خود قرار داده و از آن طرف به ما دستور فرموده تا به آن ذوات مقدس محبت بورزیم تا از این طریق به محبت الهی دست بیابیم.

۳- انسان در تمام مراحل زندگی خود، به خصوص در پیری و در برزخ و قیامت، نیاز به محبتی پایدار دارد که فقط با محبت به امامان معصوم علیهم السلام تحقق می یابد، زیرا محبت به امور دنیایی محبتی پایدار نیست و دل پس از مدتی بالاخره دیگر نمی تواند به آن امور محبت بورزد.

۴- حضرت صادق علیه السلام فرمودند: «خداوند عملی را از بندگان نپذیرد مگر آن که با معرفت ما همراه باشد»، این نشان می دهد تمام حرکات انسان

ص: ۲۲۴

باید با توجه به جنبه‌ی نهایی آن عملی که در انسان کامل تجلی می‌یابد، صورت گیرد و محبت به اهل البیت علیهم السلام عامل چنین توجهی است.

۵- خداوند قلب انسان‌ها را طوری آفریده که اگر آلوده به هوس‌ها نگردد، خودبه‌خود محبت به انسان‌های کامل در آن‌ها شعله‌ور است و لذا راه به دست آوردن محبت به آن‌ها پاک، نگه داشتن قلوب از آلودگی‌ها است.

۶- رابطه‌ی بین پایداری در عشق حقیقی و وجود مقام عصمت امامان آنچنان تنگاتنگ است که در واقع تنها عشقی، عشق حقیقی است که محبوب آن امامی معصوم باشد، تا دیگر چرا چنین کردی و چرا چنین گفتی در بین محب و محبوب در میان نیاید.

۷- همچنان که در عقل نظری قضیه باید به بدیهیات ختم شود تا عقل آرام گیرد و موضوع را بپذیرد، در عقل عملی هم، موضوع باید به انسانی معصوم ختم شود تا انسان به اطمینان و آرامش برسد.

۸- زیباترین اطاعت وقتی است که انسان با تمام وجود و از سر شوق قلبی اطاعت را انجام دهد و چنین اطاعتی فقط در رابطه با انسانی معصوم تحقق می‌یابد.

۹- اهل البیت علیهم السلام مظهر محبت خداوند به بندگانش می‌باشند و این همه دلسوزی برای هدایت خلق و اشک‌های حضرت زهرا علیها السلام به جهت به انحراف افتادن مسیر هدایت خلق، ظهور آن دلسوزی است.

۱۰- خداوند در حدیث قدسی اظهار فرمود؛ خلق را خلق کردم تا شناخته شوم، و چون شناخت خداوند به ظهور همه‌ی اسماء الهی است و

مظهر آن اسماء، انسان های کامل می باشند. پس انگیزه ی خلقت همانا ظهور اهل البیت علیهم السلام بوده است و با محبت به آن ذوات مقدس، امکان شناخت جامع آن ها ممکن می گردد و آن شناخت منجر به شناخت خداوند می شود.

«والسلام علیکم ورحمہ اللہ وبرکاتہ»

ص: ۲۲۶

جلسه ی پنجم: معنی و نتایج حبّ اهل البیت علیهم السلام

اشاره

ص: ۲۲۷

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

{قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ}

بگو پیامبر! من در رابطه با اجر رسالتم از شما چیزی نمی خواهم مگر این که مسیر دینداری تان به محبت و مودت ذی القربی بینجامد.

یعنی دینداری مسیرش چنین باشد که:

مهر

پاکان در میان جان نشان

جان

مده آلا به مهر دل خوشان

چون با توجه به اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام است که روح می فهمد چه چیز بخواهد و چگونه بشود تا مطلوبش را به دست آورد. گفت:

همنشین اهل معنی باش تا

هم عطایابی و هم باشی فتا

تیغ در زرادخانه ی اولیاست

دیدن ایشان شما را کیمیاست

گرتوسنگ خاره و مرمروشوی

چون به صاحب دل رسی گوهرشوی

این وقتی است که مهر پاکان و مطهرون را در میان جان خود جای دهیم و در این صورت است که دل انسان جهت گیری مناسبی انجام داده و راهش به سوی عالم معنا گشوده شده است. گفت:

دل تو را در کوی اهل دل کشد

تن تو را در حبس آب و گل کشد

هین غذای دل بده از هم دلی

رُو بجو اقبال را از مقبلی

ص: ۲۲۹

اهل البيت عليهم السلام که در ارائه ی اسماء و صفات الهی مظهریت تمام دارند، راه عشق به حق را که قدسی ترین موهبت الهی است به انسان ها نشان می دهند.

درخشش عشق به حق، از طریق عشق به مظاهر تامّ الهی، به انسان کمک می کند تا در تیرگی ظلمات دنیا، زمین نخورد و از ارتباط با آسمان معنویت باز نماند.

اگر محبت گم شود

حال که اصل شریعت را پذیرفتی و آرام آرام تاب و تحمل تجلی انوار مقدس معنوی را پیدا کردی پس وارد وادی مودت و محبت شو تا شریعت الهی در تو شکوفا شود و اوج بگیرد و این است که می گویند: «مودت فی القربی» را تمرین کن - تا نگویند دینداری، «محبت» را که هنر بزرگ انسانیت است، نابود کرده است. راستی دینی که به محبت ختم نشود آیا به جای آنکه نجات دهنده باشد، آزار دهنده نخواهد بود؟ لذا حضرت باقر علیه السلام می فرمایند: «... هَلِ الدِّينُ إِلَّا الْحُبُّ» مگر دین جز محبت چیز دیگری هست؟ تا آن جا که می فرمایند: «الدِّينُ هُوَ الْحُبُّ وَ الْحُبُّ هُوَ الدِّينُ»؛^(۱) دین محبت است و محبت هم دین می باشد. و نیز اهل سنت در روایات خود از قول علی علیه السلام نقل می کنند که فرمودند: «اصول الإسلام ثلاثة، لا يَنْفَعُ واحدٌ منها دون صاحبه الصلاة و الزّكوة و الموالاة»؛^(۲) اصول

ص: ۲۳۰

۱- بحار الأنوار، ج ۶۶، ص ۲۳۸.

۲- الغدير، ج ۱، ص ۶۷۴ - اخرج عن فرائد السمطين، ج ۱، ص ۷۹.

اسلام سه چیز است که هر کدام بدون دیگری نتیجه ی خود را ندارد، نماز و زکات و محبت.

ائمه ی معصومین علیهم السلام کسانی هستند که در نمایاندن اسماء الهی مظهریت تامّ دارند و لذا باید به آن ها دل سپرد تا سرمایه ی محبت حقیقی از یاد نرود، هر چند دشمنان محبت تلاش می کنند این راز، پوشیده بماند، اما معلوم است که به کلی نابود نمی شود.

فاجعه ی کربلا را دشمنان محبت به وجود آوردند تا برای همیشه از شر محبت راحت شوند، اما دیدید که محبت نابود نشد و این یک قاعده است که انتهای دینداری باید به محبت ختم بشود، همچنان که انتهای عالم به ظهور مظهر تامّ تمام محبت حضرت صاحب الزّمان عجل الله تعالی فرجه ختم می شود، تا عالم به بلوغ خود برسد، اهل البیت علیهم السلام باز می آیند تا نور حقیقت و عشق را در سراسر عالم منعکس نمایند.

امروز دوست در این خانه غایب است اما این بدین معنی نیست که غیبت او منتهی به غلبه ی مطلق کفر و کینه شود. از غیبت دوست نباید غافل بود و عهد خود را با او نباید فراموش کرد که شمع در شب می درخشد تا روز فرا رسد و مردم در سیاهی شب، روز را فراموش نکنند.

اگر محبت به مظاهر تامّ الهی گم شود، هیچ عهدی با خدا روی زمین نمی ماند، حرف و ادعا می ماند ولی عهد نمی ماند. از طریق محبت به مظاهر عالیّه ی انوار الهی است که تمام ابعاد انسان شکوفا می شود و در حالی از دنیا می رود که در اوج کمالات انسانی است.

ما عهد کرده ایم که به گِرد خویش نچرخیم، چون دوستی هست که باید به گِرد او چرخید و او است که زمین را به آسمان پیوند می زند، زیرا که اگر به گرد خویش بگردیم و عاشق خود شویم، هرچه بیشتر زمینی شده ایم.

توصیه ی خدا که فرمود: «قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى» برای این است که به گِرد دوست بگردیم.

عمده آن است که پاکانی را پیدا کنیم که دل را به طور مطلق در میدان ارتباط با خدا آورده اند و خداوند با دل آنها حرف می زند و به ما توصیه کرده تا محبتِ دلِ خود را خرج آن ها کنیم تا به خداوند محبت ورزیده باشیم و از آن طریق با ما گفتگو کند.

عرض شد که خود خداوند می فرماید: من عده ای را پاک و خالص در عالم قرار داده ام تا تو ای انسان! مودت و محبت آن ها را در جانت ایجاد کنی و از این طریق جواب دین الهی و رسول خدا صلی الله علیه و آله را درست داده باشی و در نتیجه سیر تو یک سیر با ثمر باشد و به لقاء الهی ختم شود.

رنجی که می بریم

می خواهیم مباحثی که در جلسات قبل مطرح شد مقدمه قرار دهیم تا با ادامه ی بحث به لطف الهی به نتایج عمیق تر و وسیع تری دست یابیم.

زمان و حوصله بسیار می خواهد تا شیعه بتواند مبانی عمیق و با ارزش خود را در یک فضای علمی و سالم و خارج از ذهنیت های غلط مطرح کند. بارها عرض شده است که ما عموماً به دو صورت ضربه خورده ایم،

مثل همان ضربه ای که در مورد نهضت اباعبدالله علیه السلام خورده ایم که به قول شهید مطهری «رحمه الله علیه»: «عده ای در کربلا قاتل امام حسین علیه السلام بودند، عده ای هم با بد تفسیر کردن نهضت آن حضرت، قاتل نهضت آن حضرت شدند» عین همین برخورد در رابطه با موضوع ولایت اهل البیت علیهم السلام برای ما پیش آمد. زیرا از یک طرف موضوع، موضوعی بسیار ظریف و آسمانی است و نیاز هست که با دقت زیاد آن را دنبال کنیم تا ابعاد آن فهمیده شود و به جهت ظریف بودن موضوع عده ای راحت منکر اصل قضیه شدند. از طرف دیگر هم عده ای آن قدر موضوع را بد فهمیدند و بد معرفی کردند که نتیجه ی کار بهتر از کار کسانی که منکر اصل مطلب شدند نیست. در رابطه با فهم غلط و ارائه ی ناصحیح موضوع ولایت اهل البیت علیهم السلام به واقع از هر دو طرف ضربه های مهلکی به ما خورده است. به طوری که به جهت ذهنیت های پیش آمده نمی توانیم شرایط ارائه ی مطلبی با این عظمت را فراهم کنیم، مطلبی که شیعه و سنی به عظمت آن اقرار دارند و فخر رازی به عنوان یکی از علماء بزرگ اهل سنت در تفسیر کبیر خود از قول زمخشری نقل می کند وقتی آیه ی مودت ذی القربی نازل شد از رسول خدا سؤال شد «مَنْ قَرَابَتُكَ هَؤُلَاءِ الَّذِينَ وَجِبَتْ عَلَيْنَا مَوَدَّتُهُمْ؟» کدام اند آن نزدیکان شما که دوستی آن ها را بر ما واجب کردی؟ حضرت فرمودند: «علی و فاطمه و ابناهما» علی علیه السلام و حضرت فاطمه علیها السلام و فرزندان آن ها، سپس اضافه می کند که این ها نشان می دهد که حب آل محمد واجب است» (۱)

ص: ۲۳۳

در جلسات قبل مطرح شد در عین این که دوست داشتن خدا، مقصد نهایی ما است ولی این ممکن نیست مگر از طریق دوست داشتن اولیاء معصوم دین علیهم السلام و مشخص شد که با محبت ائمه ی معصومین علیهم السلام دوست داشتن خدا را می توانیم برای خود محقق کنیم و عرض شد باید خصوصیات روحی خاصی را در خود ایجاد نمائیم تا آرام آرام این محبت جای خود را در قلب ما پیدا کند و دستوراتی که شریعت الهی و ائمه ی معصومین علیهم السلام به ما داده اند برای رسیدن به همین مطلب است، به ما می گویند باید حلم ات زیاد شود، نسبت به دنیا زهد داشته باشی، به مردم کوچک ترین ظلمی روامداری، تا آرام آرام جانتان به حالت تعادل برسد و زمینه ی ارتباط با انسان های معصوم در آن فراهم گردد. در این حالت روح انسان یک نوع همسنخی و هماهنگی با امام معصوم پیدا می کند زیرا می خواهد او را اسوه ی خود قرار دهد و شخصیت او را نهایت خود ببیند. انسانی که مقصد خود را دنیا و شهرت و شهوت قرار داده باشد نه مطلوب خود را امام معصوم قرار داده و نه توانسته است حدّ اقل همسنخی را بین خود و انسان کامل ایجاد کند و لذا دوست داشتن امام معصوم برای چنین فردی محال است. همان طور که اگر قلب خود را از آلودگی ها پاک کرده بود حُبّ اهل البیت بر قلب او تجلی می کرد. حضرت باقر علیه السلام می فرمایند: «لَا يُحِبُّنَا عَيْدٌ وَ يَتَوَلَّانَا حَتَّى يُطَهَّرَ اللَّهُ قَلْبَهُ وَ لَا يُطَهَّرُ اللَّهُ قَلْبَ عَيْدٍ حَتَّى يُسَلِّمَ لَنَا وَ يَكُونَ سَلْمًا لَنَا فَإِذَا كَانَ سَلْمًا لَنَا سَلَّمَهُ اللَّهُ مِنْ شَدِيدِ الْحِسَابِ وَ آمَنَهُ مِنْ فَرَعِ يَوْمِ الْقِيَامَةِ الْأَكْبَرِ»؛ (۱) بنده ای ما را دوست ندارد و به ما ارادت

ص: ۲۳۴

نمی‌ورزد تا این که خدا قلبش را پاکیزه کرده باشد و خدا قلب بنده ای را پاکیزه نکند تا این که آن قلب را در اختیار ما قرار دهد و تسلیم حکم ما شود و چون جانش تسلیم ما شد و ما را پذیرفت خدا از حسابِ سخت نگاهش دارد و از هراسِ بزرگِ روز قیامت ایمنش سازد.

راه ایجاد محبت به اهل البیت علیهم السلام

وقتی متوجه شدیم اولاً: دستورات دین در جان ما ریشه دارد و حکم خدا حکمی است که با فطرت ما هماهنگ است. ثانیاً: دستورات دین یک نحوه پاکی را در ما به وجود می‌آورد، می‌فهمیم چرا از یک طرف رعایت دستورات دین ما را به محبت اهل البیت علیهم السلام سوق می‌دهد و از طرف دیگر با مودت و محبت به آن‌ها انسان در دینداری اوج می‌گیرد و ابعاد عمیق او شکوفا می‌گردد. مثل این که شریعت الهی می‌فرماید: حَبِّ و حرص دنیا نداشته باشید، حلم داشته باشید، اهل ریا نباشید، حقوق بقیه ی انسان‌ها را رعایت کنید، به والدین خود احسان نمائید. چنانچه ملاحظه کنید با انجام این دستورات به لطف الهی یک نحوه شباهتی به معصومین علیهم السلام در انسان ایجاد می‌شود ولی انسان با انجام این دستورات تا حدی جلو می‌رود و نسیم‌هایی از نور شریعت به جانش می‌وزد و دل او متوجه حقیقتی برتر می‌شود، همان طور که یک اسب، ما را تالاب دریا بیشتر نمی‌برد، و از آن به بعد برای ادامه راه نیاز به کشتی داریم. حال به ما می‌گویند با توجه به این که با انجام این دستورات یک نوع شباهتی به معصومین علیهم السلام پیدا کردید و شایسته ی ورود به ساحت جدیدی شدید، بقیه ی راه را باید با کشتی

محبت به معصومین علیهم السلام سیر کنید. در این جاست که احساس می کنید شما را متوجه محبتی می کنند که در عمق جانتان بود، به عبارتی آن محبت گم کرده ی شما بود، بقیه ی راه را از این به بعد از طریق محبت به انسان های کامل در جلو ما قرار می دهند، دیگر محبت است که انسان را به سوی مقصد و مقصود حقیقی می کشاند. آن کارهایی را که می توانستیم بکنیم به ما دستور دادند تا انجام دهیم ولی آن کارهایی را که نمی توانستیم بکنیم ولی نیاز داشتیم، با وارد کردن ما در وادی محبت به معصومین علیهم السلام برایمان پیش می آورند.

ابتدا از طریق انجام دستورات شریعت الهی و رعایت حرام و حلال پروردگار یک نوع همسنخی با انسان های کامل در شما ایجاد گشت و احساس کردید افقی متعالی در مقابل شما باز شد، از این به بعد محبت به انسان کامل پیش می آید و شریعت الهی نیز متذکر این محبت است تا انسان آن را بی جواب نگذارد و یا در تطبیق مصداق اشتباه نکند. پس تا انسان وارد وادی آدمیت نشود، خود را با امام معصوم در یک وادی نمی بیند تا بخواهد امام معصوم را صورت بالفعل مقصد خود بیابد. به همین جهت هم به ما گفتند این دستورات را عمل کنید بعد به لطف الهی احساس می کنید افقی متعالی برای خود می شناسید و پای محبت به امام معصوم و انسان کامل در زندگی تان به میان می آید.

محبت به عبد محض؛ دریچه‌ی محبت به رب

در راستای رسیدن به محبت به انسان‌های کامل و امامان معصوم علیهم السلام متوجه می‌شویم:

«وقتی خدا خواست محبت خود را به ما بدهد، محبت پیامبر و اولیاء معصومین علیهم السلام را به ما می‌دهد.»

حضرت حق که مقصد و مقصود همه‌ی انسان‌ها است و خود هدف است، با طرح موذت به فی القربی می‌خواهد خود را به ما بدهد و برای این کار می‌فرماید: باید محبت و موذت فی القربی را در خود به وجود آورید. به عبارت دیگر چون می‌خواهد ما را وارد وادی محبت به خود بکند راهی جز این نیست تا معصومین را که دریچه‌ی نمایش اسماء الهی اند در جلو ما قرار دهد و توجه ما را به آن‌ها بیندازد، دریچه‌هایی که محبت به آن‌ها، عین محبت به حق است. و لذا حضرت باقر علیه السلام در همین رابطه فرمودند: «نَحْنُ وَاللَّهِ وَجْهٌ»؛ (۱) به خدا قسم مائیم وجه خداوند.

حال به بنده بفرمایید؛ اگر با بندگان مخلصی که هیچ خودخواهی و متیتی در وجودشان نیست و سراسر وجودشان محبت به حق است، روبه رو شدی، جز این است که از دریچه وجود آن‌ها با حق روبه رو شده‌اید، آن هم با قدم قلب و محبت، و نه با فکر و ارتباط با مفاهیم؟

علت ارادت ما به امثال امام خمینی یا علامه طباطبایی و یا ملاصدر «رحمت الله علیهم» این است که این‌ها در اوج بزرگی اندیشه، هرگز ما را

ص: ۲۳۷

مشغول خودشان نمی کنند و دائماً انگشت اشاره ی تعالیشان به سوی ذوات مقدس ائمه ی طاهرین علیهم السلام است که در نهایت به قرب خدا منجر می شود، بر عکس بعضی ها که وقتی مدتی کنار آن ها قرار گرفتند احساس می کنید به جای آن که خدا در قلب شما جای گیرد و شما را به معبود اصلی متصل گردانند، شخصیت خودشان همه ی قلب ما را پر می کند و یک نحوه مریدبازی به میان می آید.

در روایت داریم که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «قَالَتِ الْخَوَارِئُونَ لِعِيسَى يَا رُوحَ اللَّهِ مَنْ نُجِ السُّ؟ قَالَ: مَنْ يُذَكِّرُكُمْ اللَّهَ رُؤَيْتَهُ وَ يَزِيدُ فِي عِلْمِكُمْ مَنطِقُهُ وَ يُرْعِبُكُمْ فِي الْآخِرَةِ عَمَلُهُ»؛^(۱)

حواریین به عیسی علیه السلام گفتند یا روح الله! با که همنشین شویم؟ فرمود: با کسی که دیدارش شما را به یاد خدا اندازد و سخنش دانشتان را زیاد کند و کردارش شما را به آخرت تشویق نماید.

حقیقتاً مقامی که انسان را متوجه خدا کند مربوط به معصومین علیهم السلام است، چون این ذوات مقدس آینه ی نمایش اسماء الهی اند، آینه، خودش را نشان نمی دهد بلکه حکایت گر است از آنچه ماوراء آن است. شما هر چه در آینه نگاه کنید خود آینه را نمی بینید، هر چه نگاه کنید که آینه را ببینید خودی ندارد که نشان دهد، آینه از آن جهت آینه است که خود را نشان نمی دهد بلکه آیه و حکایت است از صورتی که ماوراء آن است. کارش اشاره به غیر خودش است، چون از خودی خود پاک شده تا غیر را بنما یاند، آیات الهی خبر از حقیقتی می دهند که ماوراء آن ها است. حال وقتی ما به بندگان محض خداوند نزدیک شویم و توجه قلب خود را در

ص: ۲۳۸

مسیر محبت به آن‌ها اندازیم، با توجه به این که آن‌ها عبد محض هستند و از خود چیزی ندارند، حکایت گر اسماء پروردگارشان می‌شوند و لذا با توجه قلبی به آن‌ها احساس می‌کنید محبت به حق، آرام آرام در قلب شما جلوه کرد و آنچه را در ابتدا غیر ممکن می‌پنداشتید و فکر می‌کردید محبت به حق معنی نمی‌دهد و فقط می‌شود حق را فهمید، حالا می‌بینید از طریق محبت به معصومین علیهم السلام که عبد محض خداوند هستند، محبت به حق ظاهر شد، البته بدون محبت به حق غیر ممکن است زندگی آن وسعت و شوری را که نیاز حقیقی انسان است پیدا کند. و اگر محبت به حق - این کیمیای ژرف و گرانقدر زندگی - در زندگی پیش نیاید انسان از بسیاری از مشکلات نمی‌تواند بگذرد. و لذا راه رسیدن به چنین کیمیای گرانقدری بسیار مهم است، عده‌ای چون راه را درست پیدا نکردند انکار می‌کنند و یا بهانه می‌آورند. به گفته‌ی مولوی:

به

خیرگی بنشینی که این عجب کاری است

عجب

تویی که هوای چنین عجب نکنی

وقتی راه را درست انتخاب کردیم و به درستی مسیر محبت به اهل البیت علیهم السلام را طی نمودیم نه تنها دیگر رسیدن به آن محبت برای ما عجیب نیست بلکه در اوج نشاط به امام خود عرض می‌کنیم:

سلطان

منی، سلطان منی

و

اندر دل و جان، ایمان منی

در

من بدمی من زنده شوم

یکی

جان چه بود، صد جان منی (۱)

ص: ۲۳۹

۱- مولانا محمد بلخی، کلیات شمس تبریزی، ص ۱۲۴۹.

حال با توجه به این که فرهنگ دین، فرهنگ محبت است و پروردگار که بنا دارد ما را در آن فرهنگ پیروانند، می‌فرماید باید رابطه‌ی محبت بین خود و اهل البیت علیهم السلام را به دست بیاورید تا رابطه‌ی شما و خدا، رابطه‌ی «يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ» شود که خدا ما را دوست داشته باشد و ما هم خدا را، و از این طریق جامعه‌ی ایده آل اسلامی شکل می‌گیرد. زیرا جامعه‌ی ایده آل ما جامعه‌ی ای است که خداوند از سر محبت به مخلوقاتش بنگرد و مؤمنین هم از دریچه‌ی محبت به پروردگارشان نظر داشته باشند. قرآن به مؤمنین می‌فرماید: اگر جهت محبت خود را از خدا برگردانید و به سوی یهود و نصاری بردید، شما را می‌برم و جامعه‌ی ای را می‌آورم که من آن‌ها را دوست داشته باشم و آن‌ها هم مرا دوست داشته باشند. «فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ» (۱) پس مطابق آیات الهی جامعه‌ی آرمانی، جامعه‌ی ای است که محبت متقابل بین عبد و رب در آن حاکم باشد، همچنان که می‌فرماید: «وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ»؛ (۲) یعنی مؤمنین شدیدترین محبت را به خداوند دارند، بدین معنی که اوج محبت خود را در صحنه‌ی زندگی برای خدا گذارده‌اند و با خدا خوش‌اند، چون هرکس با محبوبش خوش است و این‌ها محبوبشان را خدا قرار داده‌اند و پروردگار ما که بنای

ص: ۲۴۰

۱- سوره‌ی مائده، آیه‌ی ۵۴.

۲- سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۱۶۵.

پروراندن ما را دارد چنین محبت و دوست داشتن را برای ما خواسته و خودش هم زمینه را فراهم کرده است. لذا به گفته ی یکی از بزرگان:

«همان خدای محبوبی که سوره ی فاتحه الکتاب را به بندگانش هدیه داد تا در خدمت بندگانش باشد، همان خدا اهل البیت علیهم السلام را به بشریت هدیه داد و فرمود: به آن ها موذت و محبت بورزید تا از طریق این موذت، خود را به بندگانش بدهد.»

ابتدا کمی نسبت به سوره ی فاتحه الکتاب تأمل بفرمایید تا محبت خدا به بندگانش روشن شود. ملاحظه کرده اید که این سوره قسمتی از قرآن است و وحی خداست به پیامبر صلی الله علیه و آله . حال در این سوره آیه ای هست که می فرماید: «إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ»؛ ما فقط تو را می پرستیم و از تو یاری می خواهیم. در حالی که خدا این آیه را نازل کرده و او دارد این حرف را می زند و به همین شکل هم وحی شده است، از طرفی این تقاضای بندگان خداست از خدا، که موظف اند به خدا بگویند: «إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ»؛ این جاست که می گویند سوره ی فاتحه الکتاب هدیه ی خداست به بنده، تا بنده یاد بگیرد چگونه به خدا نزدیک شود. یعنی خداوند از سر محبت چنین سوره ای را به این صورت نازل کرده تا خودش را در خدمت بندگانش قرار دهد، و به آن ها آموزش دهد که بگویند: فقط از تو کمک می خواهیم، تا به کمک بندگانش بیاید، و بگوید: اهدنا الصراط المستقیم، تا من به خدمت شما بیایم و راه صحیح را به شما نشان دهم، مثل پدر بزرگ مهربانی که به نواده ی خود متذکر می شود بگو گردو می خواهیم، تا به او گردو بدهد. یعنی تقاضایی را که

باید داشته باشد در دهانش می گذارد. همین خدا اهل البیت علیهم السلام را به بشریت هدیه کرده و مودت آن ها را به او توصیه نموده تا از این طریق، بشریت را به محبت خودش برساند.

اهل البیت علیهم السلام؛ هدیه ی خدا به بشر

این که اهل البیت علیهم السلام هدیه ی خدا به بشریت هستند، تا راه محبت به خدا باز باشد، نیاز به بحثی طولانی دارد و باید متوجه طهارت تکوینی آن عزیزان باشیم که در جلسه ی اول تا حدی به آن پرداخته شد. همان طور که آب - عین تری است - هدیه است به بشریت تا بشر با رجوع به آن تشنه نماند و از طرفی نمی شود سیراب شد مگر با آن چیزی که در ذات خود و به صورت تکوینی «تر» است، یعنی با نم پارچه نمی شود سیراب شد تنها ذاتی که عین تری است می تواند سیراب کند، باید برای نجات بشر هم عین انسان که همان انسان کامل و یا عین عصمت است در صحنه باشد و این هدیه ی بزرگ خداست، عمده آن است که متوجه شویم بدون معصومین علیهم السلام سیر محبت به خدا محقق نمی شود و این مد نظر ما است.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بسیار تلاش کردند تا اهل البیت علیهم السلام یعنی این دریچه های هدایت در اختیار مردم باشند. حضرت در جاهای متفاوت و به صورت های مختلف مسئله ی حبّ اهل البیت علیهم السلام را پیش می کشیدند به طوری که امروز در کتب روایی اهل سنت به طور کامل مسئله ی حبّ اهل البیت مطرح است. زمخشری در تفسیر کشاف حدیثی نقل کرده که فخر رازی و قرطبی نیز در تفسیرشان از او اقتباس کرده اند، او می گوید

چون آیه ی: «...قُلْ لَّا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ...» (۱) نازل شد رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «مَنْ مَيَاتَ عَلَيَّ حُبِّ آلِ مُحَمَّدٍ مَيَاتَ شَهِيدًا، أَلَمَّا وَمَنْ مَيَاتَ عَلَيَّ حُبِّ آلِ مُحَمَّدٍ مَيَاتَ مَغْفُورًا لَهُ، أَلَا وَمَنْ مَيَاتَ عَلَيَّ حُبِّ آلِ مُحَمَّدٍ مَيَاتَ تَائِبًا، أَلَا وَمَنْ مَيَاتَ عَلَيَّ حُبِّ آلِ مُحَمَّدٍ مَيَاتَ مُؤْمِنًا مُسْتَكْمِلَ الْإِيمَانِ، أَلَا وَمَنْ مَيَاتَ عَلَيَّ حُبِّ آلِ مُحَمَّدٍ بَشَرَهُ مَلِكُ الْمَوْتِ بِالْجَنَّةِ ثُمَّ مُنْكَرٌ وَنَكِيرٌ، أَلَمَّا وَمَنْ مَيَاتَ عَلَيَّ حُبِّ آلِ مُحَمَّدٍ يُرْفُ إِلَى الْجَنَّةِ كَمَا تُرْفُ الْعُرُوسُ إِلَى بَيْتِ زَوْجِهَا، أَلَا وَمَنْ مَيَاتَ عَلَيَّ حُبِّ آلِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فُتِّحَ لَهُ فِي قَبْرِهِ بَابَانِ إِلَى الْجَنَّةِ، أَلَا وَمَنْ مَيَاتَ عَلَيَّ حُبِّ آلِ مُحَمَّدٍ جَعَلَ اللهُ قَبْرَهُ مَزَارَ مَلَائِكَةِ الرَّحْمَةِ، أَلَا وَمَنْ مَيَاتَ عَلَيَّ حُبِّ آلِ مُحَمَّدٍ مَيَاتَ عَلَيَّ الشُّنَّةِ وَالْجَمَاعَةِ أَلَا وَمَنْ مَيَاتَ عَلَيَّ بَغْضِ آلِ مُحَمَّدٍ جَاءَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَكْتُوبٌ بَيْنَ عَيْنَيْهِ آيِسٌ مِنْ رَحْمَةِ اللهِ، أَلَمَّا وَمَنْ مَيَاتَ عَلَيَّ بَغْضِ آلِ مُحَمَّدٍ مَيَاتَ كَافِرًا، أَلَا وَمَنْ مَيَاتَ عَلَيَّ بَغْضِ آلِ مُحَمَّدٍ لَمْ يَشَمَّ رَائِحَةَ الْجَنَّةِ» (۲) هر کس با حب آل محمد بمیرد، شهید مرده است. و هر کس با حب آل محمد بمیرد، آمرزیده شده است. و هر کس با حب آل محمد بمیرد، تائب و توبه کرده مرده است. و هر کس با حب آل محمد بمیرد، به صورت مؤمنی که ایمانش کامل است مرده است. و هر کس با حب آل محمد بمیرد، ملک الموت و ملائکه ی نکیر و منکر به او بهشت را بشارت می دهند. و هر کس با حب آل محمد بمیرد، بهشت به او نزدیک می شود، آن طوری که

ص: ۲۴۳

۱- سوره شوری، آیه ۲۳.

۲- تفسیر زمخشری، ج ۴، ص ۲۲۰.

عروس به منزل همسرش نزدیک می شود. و هرکس با حبّ آل محمد بمیرد، دو در از قبرش به سوی بهشت باز می شود. و هرکس با حبّ آل محمد بمیرد، قبرش مزار و زیارتگاه ملائکه ی رحمت می گردد. و هرکس با حبّ آل محمد بمیرد، در راستای سنت پیامبر و جماعت مسلمین مرده است. و هرکس با بغض آل محمد بمیرد، روز قیامت در بین دو چشمش نوشته شده است، مأیوس از رحمت خدا و هرکس با بغض آل محمد بمیرد، کافر مرده است. و هرکس با بغض آل محمد بمیرد، بوی بهشت به مشامش نمی رسد.

ملاحظه کنید که در آن خلوتِ برزخ و قیامت حب اهل البیت علیهم السلام چه اندازه کارساز است و بغض به این خانواده چقدر آزار دهنده و ویران گر است.

فخر رازی مفسر مشهور اهل سنت می گوید: آل محمد صلی الله علیه و آله کسانی هستند که بازگشت امرشان به پیامبر است و کسانی که ارتباط شان به او محکم تر و کامل تر باشد «آل» محسوب می شوند و شک نیست که فاطمه و علی و حسن و حسین علیهم السلام محکم ترین پیوند را با رسول خدا داشتند و این از مسلمات و مستفاد از احادیث متواتر است، بنابراین لازم است آن ها را آل پیامبر بدانیم. (۱)

این که زمخشری نقل می کند وقتی آیه ی «مودّت فی القربی» نازل شد، اصحاب عرض کردند: ای رسول خدا، خویشان شما چه کسانی هستند که مودّشان بر ما واجب است؟ حضرت فرمودند: علی و فاطمه و دو

ص: ۲۴۴

فرزندشان. این حدیث نشان می دهد که موضوع حبّ خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله مسئله ای نیست که مربوط به شیعه باشد، منتها شیعه با دقتی بیشتر این مسئله را دنبال کرده و متوجه شده که این حب یک مسئله ی عاطفی و احساسی نیست، بلکه در راستای هدایت الهی است، آن هم در راستای مرتبه ی عالیّه ی هدایت.

مقصد عقل؛ مقصد قلب

آنچه موجب می شود که بدانیم چرا باید در دینداری بر موضوع محبّت تأکید شود توجه به جایگاه عقل و قلب در شخصیت انسان است. ابتدا باید روشن شود مقصد عقل چیست و چه چیزی است که اگر انسان بدان دست نیابد، عقل به ثمر نمی رسد و مقصد قلب چیست و چه چیزی است که اگر قلب به آن نرسد، به ثمر نرسیده است.

عنایت دارید که عقل می تواند متوجه وجود کلیات عالم هستی بشود، شما اگر عقل تان را به کار ببرید و آرام آرام تقویتش کنید و به کشش های آن بی محلی ننمائید به خوبی می رسید به این که عالم خدا دارد و دارای مبادی مجردی مثل ملائکه است. به گفته ی فیلسوفان نهایت توان عقل نظری کشف مفهوم حقایق عالم است، حقایقی مثل خدا و ملائکه و سنت های لایتغیر الهی که در عالم جاری است، پس اگر عقل را ضایع نکنیم و به کارش بگیریم برای درک مفاهیم عقلی موجود در عالم، توانا می شود. ولی باید بدانیم که برای درک حقایق عالم وجود علاوه بر عقل، دل و یا قلب هم داریم که اگر آن را به کار بگیریم به جای علم به مفاهیم

معقول، با «وجود» حقایق غیبی ارتباط پیدا می کند و وجود نوری حقایق را می یابد و با آن ها مرتبط می شود و در جان خود با مرتبه ی آن ها متحد می گردد و محل تجلی اسماء الهی می شود. به عنوان مثال «لا اله الا الله» به معنی این که هیچ محبوبی جز «الله» نیست، بیش از آن که سخن عقل باشد سخن دل است، «اله» غیر از خالق و ربّ است. خالق بودن خدا را عقل می فهمد، همچنان که می فهمد این جهان با یک تدبیر واحد اداره می شود، یعنی می فهمد عالم یک رب یگانه دارد، اما اگر قلب آماده باشد، «اسم رب» به عنوان یک حقیقت، بر قلب انسان تجلی می کند، جان انسان منور به چنین حقیقتی می شود. یکی از چیزهایی که دل می تواند بیابد و به دنبال آن است محبت به کمال مطلق است، دل نه تنها به دنبال آن است که محبت بورزد، بلکه می خواهد به مطلق کمال، محبت بورزد تا به محبت واقعی دست یابد و اگر جوابش را ندهیم و به غیر محبوب حقیقی مشغولش کنیم، محبت در آن می میرد. و چون حقیقت دل محبت ورزیدن است و حقیقت انسان دل است، اگر انسان دل خود را به محبوب حقیقی اش نرساند مسیر مرگ خود را طی می کند، زیرا از حقیقت خود فاصله گرفته است.

آری همان طور که عقل می تواند خدا را بفهمد و تا درک مفهوم وجود خدا قدرت سیر دارد؛ قلب هم می تواند وجود خدا را بیابد و بدان محبت بورزد. اگر خواستیم دل را قانع کنیم باید به آن خدا بدهیم و همچنان که عرض شد این فقط از طریق آینه های نمایش خدا یعنی ائمه ی معصومین علیهم السلام ممکن می گردد و گرنه خدای ما خدای فکری و انتزاعی

می شود، که مربوط به عقل است و در این حال دل را بی خدا گذارده ایم و جواب حقیقی اش را نداده ایم. موضوع بی خدا شدن دل، موضوع بسیار مهمی است، در حدی که در برزخ و قیامت، یعنی موافقی که فقط قلب در صحنه است انسان بی خدا می ماند.

همان طور که قبلاً هم عرض شد باید محبت باطنی خود را جهت بدهیم تا دل را به مقصد واقعی اش که محبت به کمال مطلق است برسانیم و از سرگردان گذاشتن محبت آن به شدت احتراز کنیم. همان طور که اگر عقل را جهت ندهیم و همه ی توانش را صرف چگونگی فریب دادن مردم کنیم، عقل خود را ضایع کرده ایم، برای قلب هم خطر مبتلا شدن به دوست داشتن های وهمی مطرح است. مولوی در مورد عقل به ثمر نرسیده می گوید:

قیمت

هر کاله دانی که چیست

قیمت

خود را ندانی احمقی است

جان

جمله علم ها این است، این

که

بدانم من کی ام فی یوم دین

یعنی عقل را باید جهت داد تا انسان قیامت خود را ارزیابی کند.

تغذیه ی قلب و خیال

عین موضوع ضایع کردن عقل و جهت دادن آن برای حيله گری بیشتر، موضوع ضایع کردن دل و زیان هایی که در پی دارد، موضوع بسیار مهمی است، و آن عبارت است از این که محبت به موجودات محدود را مقصد دل قرار دهیم، در این حالت است که عرض شد دل انسان سرخورده و افسرده می شود. در حالی که در محبت به انسان کامل، که آینه ی تمام

نمای حق است، دل در مسیر محبت به مقصد واقعی خود قرار می گیرد و در مسیری که باید حرکت کند، حرکت می کند تا آن جا که خیال انسان منور به صور معنوی می گردد و به نشاط می آید، که این نکته ی بسیار مهمی است و هر اندازه تلاش کنیم تا خیال مان منور به صور معنوی شود به همان اندازه احساس می کنیم راه ورود به بهشت بر جان ما گشوده شده است. همین قدر بدانید که:

آن

خیالاتی که دام اولیاست

عکس

مه رویان بستان خدا است

وقتی دل راجهت دادیم مشخص می شود که باید به «کامل» محبت بورزیم و کامل در موطن انسانی، امام معصوم است، از طرفی حرکات و سکانات و سیره و گفتار امام معصوم را می توانیم در نفس خود تصور کنیم، و سعی کنیم حرکات و سکانات و سیره و گفتار خود را به او نزدیک نماییم. در حالی که خدا را نمی توان تصور کرد تا دل در طریق اُنس با صورت خیالیه ی او به حرکت در آید. با تصور امام معصوم و توجه به سیره ی او، قلب و خیال تغذیه می شوند. بنابراین خداوند نیاز فطری ما به محبت ورزیدن را از طریق محبت به اهل البیت علیهم السلام به راه مستقیم سعادتش هدایت فرموده است. چون از یک طرف ما نیاز داریم به «کمال مطلق» محبت بورزیم، از طرف دیگر خداوند برای جواب دادن به این نیاز توصیه می فرماید به اهل البیت علیهم السلام که در موطن انسانی، در کمال محض اند، محبت و مودت بورزیم و از این طریق عملاً ما را در مسیر محبت به خود راهنمایی فرموده است.

ص: ۲۴۸

عشق و محبت به «کامل»، درمان حقیقی رذائل اخلاقی

علمای اخلاق می فرمایند: هر چند انسان باید تلاش کند تا رذایل اخلاقی خود، مثل ریا و حسد و کبر و حب دنیا و حب شهرت را از خود دور کند ولی عموماً تا آخر گرفتار این صفات است. حتی قرآن می فرماید: «وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ»؛ (۱)

اکثر مؤمنین گرفتار شرک اند که البته منظور شرک خفی است. با این همه می فرمایند: اگر شور محبت به انسان کاملی در جان انسان افتاد، تمام این رذایل و عیب ها رخت بر می بندند، چون در مودت و محبت به محبوب، خودی برای محبت نمی ماند که بخواهد روی آن حساب باز کند. در عشق و محبت، نظر به خود مطرح نیست، تا خودخواهی در میدان باشد، عاشق، لالابالی است و هرگز رعایت خود را نمی کند. گفت:

لالابالی

عشق باشد نی خرد

عقل

آنجا می رود، سودی کند

وقتی عشق آمد انسان به خودش هم رحم نمی کند.

سینه

چاک و یکه تاز و بی حیا

در

بلا چون سنگ زیر آسیا

محبت و مودت به انسان کامل، انسان را فوق سودها و زیان ها می برد و خودخواهی او را می سوزاند، به همین جهت رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید: «مَنْ مَاتَ عَلَى حُبِّ آلِ مُحَمَّدٍ مَاتَ شَهِيداً» هر کس بر محبت آل محمد بمیرد شهید مرده است. چون شهادت یک نحوه فناء فی الله است و محبت به انسان کامل با نفی هر گونه نیت، انسان را به مقام فنای از خود و بقاء به

ص: ۲۴۹

حق می رساند. اگر کسی می خواهد ریشه ی شرکِ خفی در او سوزانده شود و از آثار حبِّ شهرت آزاد گردد، باید پای عشق حقیقی را به میدان آورد، زیرا در چنان عشقی دلواپس خود نیست چه رسد به شهرت خود. گفت:

گر

مرید راه عشقی فکر بد نامی مکن

شیخ صنعا خرقة رهن خانه ی خمّار داشت

این نوع آزادشدن از شهرت فقط در مکتب محبت به انسان های کامل تحقق عملی پیدا می کند، به همین جهت امام باقر علیه السلام به یکی از اصحاب خود می فرماید: «اعْلَمْ بِأَنَّكَ لَا تَكُونُ لَنَا وَلِيًّا حَتَّىٰ لَوْ اجْتَمَعَ عَلَيْكَ أَهْلُ مِصْرِكَ وَقَالُوا إِنَّكَ رَجُلٌ سَوِيٌّ لَمْ يَخْزُنْكَ ذَلِكَ وَ لَوْ قَالُوا إِنَّكَ رَجُلٌ صَالِحٌ لَمْ يَسِرَّكَ ذَلِكَ» (۱) اگر تمام همشهریان جمع شدند و گفتند: «تو مرد بدی هستی» و این سخن محزونت سازد، و چنانچه گفتند: «تو مرد خوبی هستی» تو را خوشحال کند، بدان که تو در ولایت ما نخواهی بود.

خداوند خود را از طریق معصومین علیهم السلام نشان می دهد

عزیزی می گفت: به امید دیدن حق به سراغ خانه ی او در مکه معظمه رفتم، چون هرکس را باید در خانه اش به سراغش رفت، خود حضرت حق هم که ما را دعوت کرده است به زیارت خانه اش برویم حتماً می خواهد خود را به ما نشان دهد و خودش به استقبال ما می آید. می گفت؛ وقتی در اوج آمادگی دیدن حق بودم، یک مرتبه در درون خود متوجه شدم با پیامبر و ائمه ی معصومین علیهم السلام روبه رویم، احساس کردم خداوند ائمه ی

ص: ۲۵۰

۱- تحف العقول عن آل الرسول صلی الله علیه و آله، ص ۲۸۴.

معصومین علیهم السلام را به من نشان داد، تا خودش را به من نشان داده باشد و این برای من عبرتی بزرگ بود. در همین رابطه در روایت داریم که «سلام بن مستنیر» می گوید از حضرت باقر علیه السلام در رابطه با آیه ی «كُلُّ شَيْءٍ إِلَّا وَجْهَهُ»؛^(۱)

پرسیدم. حضرت فرمودند: «نَحْنُ وَاللَّهِ وَجْهَهُ الَّذِي قَالَ وَلَنْ نَهْلِكَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ»؛^(۲) به خدا قسم ما ایم وجه الله ای که خدا فرمود، و تا روز قیامت پایدار خواهیم ماند. و نیز حضرت فرمودند: «نَحْنُ وَاللَّهِ الَّذِينَ أَمَرَ اللَّهُ الْعِبَادَ بِطَاعَتِهِمْ فَمَنْ شَاءَ فَلْيَأْخُذْ هُنَا وَمَنْ شَاءَ فَلْيَأْخُذْ هُنَا وَلَا يَجِدُونَ عَنَّا وَاللَّهِ مَحِيصًا ثُمَّ قَالَ نَحْنُ وَاللَّهِ السَّبِيلُ الَّذِي أَمَرَ كُمْ اللَّهُ بِاتِّبَاعِهِ وَنَحْنُ وَاللَّهِ الصِّرَاطُ الْمُسْتَقِيمَ»؛^(۳) به خدا قسم ما ایم آن هایی که خداوند مردم را به اطاعت از آن ها ملتزم نموده، هر کس می خواهد از هر طرف برود چاره ای جز رجوع به ما را ندارند. به خدا قسم ما همان راهی هستیم که باید از آن پیروی کنید، سوگند به خدا ما صراط مستقیم هستیم.

خود شما هم این مطلب را امتحان بفرمائید، در شرایطی که وضع روحی تان برای ارتباط با خدا خوب است، یک مرتبه احساس می کنید خداوند توجه به امام معصوم را به شما لطف می کند. مقام نزدیکی به امام معصوم هم که گفتنی نیست، همین قدر هست که انسان حس می کند که با امام خود یک احساس نزدیکی دارد. سرّ محبت به معصومین علیهم السلام که به ما دستور داده اند در همین نکته نهفته است که می خواهند با آن ذوات مقدس

ص: ۲۵۱

۱- سوره ی قصص، آیه ی ۸۸.

۲- کتّز جامع الفوائد: ۲۱۹. بحار الأنوار، ج ۲۴، ص ۱۹۳.

۳- بحار الأنوار، ج ۲۴، ص ۱۴.

رابطه ی قلبی پیدا کنیم و از طریق محبت و موَدت، مبادی میل مُحبّ، منطبق یا نزدیک به میل های محبوب شود و این بزرگ ترین نتیجه ای است که انسان در زندگی می تواند به آن دست یابد. در آن شرایطی که با محبت به امام معصوم قلب ما رنگ الهی پیدا کند عالم ما، عالم بندگی پروردگاران می شود و همان طور که میل های آن عزیزان، الهی است، میل های ما هم الهی می شود، إن شاء الله.

در همین رابطه حضرت باقر علیه السلام به اباخالد کابلی می فرمایند: «لَا يَجْبُنَا عَثْدٌ وَ يَتَوَلَّانَا حَتَّى يَطَهَّرَ اللَّهُ قَلْبَهُ...»؛ (۱)

بنده ی خدا به ما محبت نمی ورزد مگر آن که خداوند قلب او را از آلودگی ها پاک می گرداند.

مگر نه این است که هماهنگ شدن میل ها فقط با اتحاد روح ها ممکن می شود؟ از طرفی مگر نه این است که اتحاد روح ها با محبت به وجود می آید؟ پس عنایت بفرمائید با محبت به امامان معصوم علیهم السلام چگونه راه طولانی اصلاح خود آسان می شود و راه صدساله یک شبه طی می گردد. درست است که نزدیک شدن میل ما انسان ها به میل انسان های معصوم کار بزرگی است. ولی ملاحظه کنید در این طریقی که خداوند برای ما تدارک فرموده است، چنین نزدیکی، ممکن است و با شدت و ضعفی که دارد بالأخره قابل تحقق است.

عمده آن است که وارد میدان محبت به ائمه ی معصومین علیهم السلام شویم، بعد ملاحظه می فرمائید آرام آرام به نتایجی می رسید که اگر آن نتایج را روز اول به شما می دادند به جهت عدم تحمل، قالب تهی می کردید.

ص: ۲۵۲

شاگردان عارفی به او گفتند: چند سال است خدمت شما هستیم ولی هنوز چیزی نشده ایم. او به آن‌ها گفت: اگر همین حالات و معارفی را که در این چند سال آرام آرام به دست آورده اید روز اول یک مرتبه به شما داده بودند اصلاً برایتان قابل تحمل هم نبود، منتها چون حقایق قلبی، قلب را آماده می‌کند و بعد درجه‌ی وجودی انسان را تغییر می‌دهد انسان احساس نمی‌کند، مثل علم حصولی نیست که انسان با رجوع به حافظه‌ی خود متوجه شود این علوم را قبلاً نداشته و حالا دارد.

عدم تفکیک دینداری از محبت به اهل البیت علیهم السلام

در موضوع رسیدن به محبت اهل البیت علیهم السلام و روبرو شدن با ثمره‌های غیر قابل توصیف آن، در ابتدا ممکن است انسان با شک به آن نگاه کند، و گمان کند دینداری چیز دیگری است و مودت و محبت به اهل البیت علیهم السلام چیز دیگر و از خود پرسد چرا قرآن با تأکید می‌فرماید: ای پیامبر به مؤمنان بگو: اجر رسالت من چیزی نیست جز مودت فی القربی و باز تأکید می‌کند؛ ای انسان‌ها این مودت برای خود شماست و کسی را که می‌خواهد به سوی خدا راهی پیدا کند، به سوی آن مقصد راه می‌برد. در ابتدا ممکن است انسان موضوع دینداری و محبت به اهل البیت علیهم السلام را دو موضوع جدا از هم بگیرد، ولی اگر به قرآن اطمینان کند و با جدیت تمام راه مودت به خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله را دنبال نماید و در این راه حوصله و صبر لازم را به خرج دهد، احساس می‌کند پس از مدتی وارد میدانی از دیانت می‌شود که تازه می‌فهمد معنی دین و دستورات آن یعنی چه، در آن

حالت است که با تمام وجود خواهد گفت: «هَلِ الْمَدِينِ إِلَّا الْحُبُّ» آیا دین جز حُبّ معنی می دهد، آن هم حُبّ به انسان های کامل؟ و یقین می کند هیچ راهی برای دینداری واقعی جز ولایت اهل بیت علیهم السلام وجود ندارد. با توجه به چنین بصیرتی است که در زیارت آن ها ندا سر می دهی: «السَّلَامُ عَلَي الدُّعَاةِ إِلَى اللَّهِ وَ الدَّلَائِلِ عَلَي مَرْضَاهِ اللَّهِ...»؛^(۱)

سلام بر شما که مردم را به سوی خداوند می خوانید و به سوی رضایت الهی راهنمایی می کنید.

در راستای آن که انسان از طریق محبت به اهل بیت علیهم السلام بصیر می شود و متوجه ذوات مقدسی می گردد که عین هدایت به سوی حقیقت اند حضرت باقر علیه السلام می فرمایند: «عَلَيُّ هُوَ الصِّرَاطُ الْمُسْتَقِيمُ»؛^(۲)

علی علیه السلام به خودی خود همان صراط مستقیم است یا حضرت امام سجاد علیه السلام می فرمایند: «نَحْنُ الصِّرَاطُ الْمُسْتَقِيمُ»؛^(۳)

مائیم صراط مستقیم و از طریق آن ها صورت متعین مسیر رسیدن به پروردگار را مشاهده می کنی و در راستای محبت به آن ها و اتحادی که پیرو آن پدید می آید، تکویناً خود را در مسیر حرکت به سوی حضرت ربّ قرار می دهی و جان خود را در عالم سیر الی الله وارد می کنی و تشیع خود را از تشریح به سوی تکوین جلو میبری. در روایت داریم که مفضل از حضرت صادق علیه السلام در رابطه با «صراط» سؤال کرد، حضرت فرمودند «هُوَ الطَّرِيقُ إِلَى مَعْرِفَةِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ هُمَا صِرَاطَانِ، صِرَاطٌ فِي الدُّنْيَا وَ صِرَاطٌ فِي الْآخِرَةِ وَ أَمَّا الصِّرَاطُ

ص: ۲۵۴

۱- زیارت جامعه ی کبیره.

۲- الکافی، ج ۱، ص ۴۱۷.

۳- معانی الأخبار، ص ۳۵.

الَّذِي فِي الدُّنْيَا فَهُوَ الْإِمَامُ الْمُفْتَرَضُ الطَّاعَهُ مَنْ عَرَفَهُ فِي الدُّنْيَا وَاقْتَدَى بِهَدَاهُ مَرَّ عَلَى الصِّرَاطِ الَّذِي هُوَ جَسِيرُ جَهَنَّمَ فِي الْآخِرَةِ وَ مَنْ لَمْ يَعْرِفْهُ فِي الدُّنْيَا زَلَّتْ قَدَمُهُ عَنِ الصِّرَاطِ فِي الْآخِرَةِ فَتَرَدَّى فِي نَارِ جَهَنَّمَ» (۱) «صراط» راهی به سوی شناختن خدای بزرگ است، و صراط دو گونه است: یکی صراط در این دنیا، و دیگری صراط در قیامت. اما صراط در دنیا امامی می باشد که فرمانبرداری از او واجب است، هر کس در دنیا او را شناخت و رهنمودهای او را به کار بست، در آخرت از صراط، که پلی است به روی جهنم خواهد گذشت و هر کس در این جا امام خود را نشناخت، هنگام گذشتن از صراط آخرت گامش خواهد لغزید و در آتش دوزخ خواهد افتاد.

با رسیدن به محبت اهل البيت عليهم السلام «دین» برای انسان به صورت حقیقتی جلوه می کند که تجسم عینی آن امامان معصوم عليهم السلام هستند، دیگر شریعت الهی برای انسان در حد تشریح و اعتبار باقی نمی ماند بلکه انسان متوجه حقیقت تکوینی آن می گردد.

عرض شد محبت به امامان معصوم عليهم السلام جهت دادن محبت است و محبت به لیوان ضایع کردن محبت است، و عرض شد خداوند اراده کرده است تا افرادی را در طهارت تکوینی پروراند تا انسان بتواند از طریق طهارت آن ها به طهارت و پاکی معنوی برسد و برای طی چنین مسیری محبت آن ها را توصیه فرمود و از این طریق شرایط کمال انسانی را تماماً فراهم کرد و اگر کسی در این مسیر قدم بگذارد به بابرکت ترین راه ممکن

ص: ۲۵۵

قدم گذاشته است و به واقع این یک هدف ایده آل و خیالی نیست که انسان فقط آرزویش را داشته باشد، بلکه یک راه شدنی است و برکاتش هم فوق العاده است و قرآن و پیامبر صلی الله علیه و آله هم به همین جهت بر آن بسیار تأکید کرده اند.

محبت اهل البیت؛ مسیر بهشت است

مرحوم طبرسی از «شواهد التنزیل» و آن از «ابی امامه باهلی» از محدثان اهل سنت نقل می کند که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند: «إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى خَلَقَ الْأَنْبِيَاءَ مِنْ أَشْجَارٍ شَتَّى وَ خُلِقْتُ أَنَا وَ عَلِيٌّ مِنْ شَجَرَةٍ وَاحِدَةٍ فَأَنَا أَصْلُهَا وَ عَلِيٌّ فَرْعُهَا وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ ثَمَارُهَا وَ أَشْيَاعُنَا أَوْرَاقُهَا فَمَنْ تَعَلَّقَ بِغُضُنِّ مَنْ أَغْصَانُهَا نَجَا وَ مَنْ زَاغَ هَوَى وَ لَوْ أَنَّ عَبْدًا عَبَدَ اللَّهَ بَيْنَ الصَّفَا وَ الْمَرْوَةِ أَلْفَ عِيَامٍ ثُمَّ أَلْفَ عِيَامٍ ثُمَّ أَلْفَ عِيَامٍ حَتَّى يَصِيرَ كَالشَّنِّ الْبَالِيِ ثُمَّ لَمْ يُدْرِكْ مَحَبَّتَنَا أَكْبَهُ اللَّهُ عَلَيَّ مَنْخَرِيهِ فِي النَّارِ ثُمَّ تَلَا. «قُلْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ عَلَيْهِ أَجْرٌ إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى»؛ (۱) خداوند انبیاء را از درخت های مختلف آفرید و من و علی را از یک درخت آفرید، من ریشه ی آن درخت و علی شاخه ی آن است و حسن و حسین میوه ی آن و پیروان ما، برگ های درختند، هر کس به یک شاخه از آن درخت چنگک بزند نجات می یابد و هر کس توجه ننماید گمراه است، اگر بنده ای خدا را بین صفا و مروه سه هزار سال پرستش کند به طوری که همچون مشکِی خالی شود، اما درک محبت ما

ص: ۲۵۶

۱- بحار الأنوار، ج ۲۳، ص: ۲۳۰- عقبات الانوار فی امامه الأئمه الأطهار، ج ۱۷، ص ۲۵۲

را ننماید خداوند او را به صورت در آتش می اندازد، بعد این آیه را تلاوت کرد که: «قُلْ لَا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى».

در واقع پیامبر صلی الله علیه و آله از طریق این حدیث می خواهند به همه ی مسلمانان بفرمایند: اگر در مسیر عباداتتان، حتی عبادات بزرگ و سخت، به کمتر از محبت به انسان کامل و امام معصوم رسیدید، راه را اشتباه رفته اید و جهت شما دینی نبوده است، چون می فرماید با آن همه عبادات به جهنم برخورد می کنند.

دل، آنگاه که درست راه برده شود

اگر انسان به دل خود جفا نکند، و او را مشغول پستی ها و پوچی ها ننماید، دل او به او می گوید کجا برو و کجا نرو و چه چیز را دوست داشته باش و چه چیز را دشمن. آن وقت چنین دل سالمی محال است معصوم را دوست نداشته باشد، دیگر شیعه و سنی و یهودی و نصرانی ندارد، مسلم اگر یک مسیحی دلش را ضایع نکرده باشد و محبت حضرت عیسی علیه السلام را به جهت عصمت آن حضرت در دل خود رشد داده باشد محال است وقتی متوجه سجایای حضرت محمد صلی الله علیه و آله شد در همان راستا و بیش از پیش، محبت حضرت محمد صلی الله علیه و آله را در جان خود احساس نکند. چون به همان دلیلی که عیسی علیه السلام را دوست دارد و باید هم دوست داشته باشد، باید حضرت محمد صلی الله علیه و آله که مقام جامعیت همه ی پیامبران است را دوست داشته باشد. این به شرطی است که دل خود را درست راه برده باشد و انگیزه ی دوست داشتن پاکی ها و هدایت ها باقی باشد. دلی که درست رشد کرده

باشد محال است اهل بیت علیهم السلام را دوست نداشته باشد. لذا در همین رابطه حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند: «لَوْ ضَرَبْتُ خَيْشُومَ الْمُؤْمِنِ بِسَيْفِي هَذَا عَلَى أَنْ يُبْغِضَنِي مَا أَبْغَضَنِي وَ لَوْ صَبَّتُ الدُّنْيَا بِجَمَاتِهَا عَلَى الْمُنَافِقِ عَلَى أَنْ يُجِبِّنِي مَا أَحَبَّنِي وَ ذَلِكَ أَنَّهُ قُضِيَ فَأَنْقَضِيَ عَلَى لِسَانِ النَّبِيِّ الْأُمِّيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله أَنَّهُ قَالَ يَا عَلِيُّ لَا يُبْغِضُكَ مُؤْمِنٌ وَ لَا يُحِبُّكَ مُنَافِقٌ»؛ (۱)

اگر با شمشیرم بر بینی مؤمن بزنم که دشمن من شود، با من دشمنی نخواهد کرد، و اگر تمام دنیا را به منافق ببخشم تا مرا دوست بدارد، دوست من نخواهد شد و این بدان جهت است که قضای الهی جاری شد، و بر زبان پیامبر امی صلی الله علیه و آله گذشت که فرمود: «ای علی! مؤمن تو را دشمن نگیرد، و منافق تو را دوست نخواهد داشت.»

امثال روایت فوق نشان می دهد هر کس که به دنبال محبت انسان های معصوم نیست ایمان واقعی را در خود رشد نداده است و اگر هزاران سال هم عبادت کرده باشد، در واقع به خودش و به دلش خیانت کرده است. دلی که راه را درست می رود، تا به امام معصوم نرسد قانع نمی شود. ما دست و پای آن فرد را می بوسیم که بگویید این دین مرا قانع نکرد و برای جوابگویی کامل به عقل و قلبم می خواهم به بقیه ی ادیان سر بزنم. اما به ما بگویید کجا می خواهد برود، در حال حاضر کدام مکتب است که انسان را تا محبت و اتحاد با انسان های معصوم جلو می برد و او را متوجه انسان هایی می کند که خداوند آن ها را در طهارت تکوینی پرورانده تا دینداری انسان ها را کامل کنند؟ جناب سلمان چون نمی خواست به عقل و قلبش

ص: ۲۵۸

جفا کند رسید به این که دین زرتشت در آن حال و آن زمان برایش کافی نیست و لذا حرکت کرد به سوی بیت المقدس که همان دمشق قدیم باشد، مدت ها با بزرگان دین مسیحیت به سر برد، به استادش گفت: من این ها را برای خودم کم می بینم و استادش به او گوشزد کرد که در متون ما هست که باید پیامبری در این زمان ها بیاید و طبق شواهد باید در منطقه ی عربستان باشد و سلمان راه افتاد به سوی عربستان و اسیر شد و او را به یک باغدار اهل مدینه فروختند و بالاخره پیامبر صلی الله علیه و آله را یافت و دید این است آن کسی که می تواند جواب قلب او را بدهد و در همان راستا بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله فقط محبت فاطمه و علی و فرزندان شان علیهم السلام او را قانع می کرد و احساس می کرد با محبت به آن ها به ثمر می رسد. چون سلمان نخواست به خود و عقل و قلبش جفا کند، راهش را تا رسیدن به محبت معصومین علیهم السلام پیش برد و ما هم اگر بخواهیم به خود جفا نکنیم غیر ممکن است که جز به حبّ اهل البیت علیهم السلام به چیز دیگری قانع شویم.

محبت به اهل البیت علیهم السلام، جواب محبت نهایی دل

فرض بگیرید شما یک فرد از اهل سنت باشید و فقط هم بخواهید روح خود را با قرآن مانوس کنید و از آن نور بگیرید، آیا جز این است که قرآن از زبان پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به شما می فرماید: باید یک عده ای را دوست داشته باشی تا جواب رسالت پیامبر علیهم السلام را درست بدهی؟ آیا در خود قرآن پای محبت و مودت به میان نمی آید، آن هم مودت به انسان های خاص. پس راه رسیدن به محبت انسان های کامل روشن است،

هرکس خود را محروم کرد به جهت غفلت از خواسته های حقیقی دلش بود که محروم شد. اهل دنیا بدان جهت از محبت اهل البیت علیهم السلام محروم شدند که محبت دلشان را خرج خانه و فرش و فرزند و همسر کردند، چه فرق می کند بین کسی که فرش و خانه، محبت قلبش را اشغال کرده با آن کسی که دل خود را به هرکس، غیر از امام معصوم سپرده است؟ هیچ کدام جواب محبت نهایی قلب را، که نیاز حقیقی انسان است نداده اند. «کی یرکگور» آن دانشمند مسیحی که می خواهد به عقل و قلب خود جفا نکند در انتقاد از مسیحیت موجود می گوید: «مسیحیت به ما می گوید اول احمق شوید و سپس مؤمن باشید». یعنی می خواهد بگوید ما برای جوابگویی صحیح به عقل و قلب خود به چیز دیگری غیر از مسیحیت موجود نیاز داریم، همان طور که «یاسپرس» فیلسوف معاصر اروپایی می گوید: «با هیچ عقلی نمی شود این «آب» و «این» و «رُوحُ القُدُس» را جفت و جور کرد.»

انسان برای ارتباط با خدا از طریق قلب، نیاز به امام معصوم دارد لذاست که حضرت رضا علیه السلام در آن حدیث سلسلهالذهب که می فرمایند، تمام توجه دل انسان فقط باید به خدا باشد و در توجه به خداست که انسان از هر مشکل و بلایی نجات می یابد، عامل تحقق چنین موضوعی را ولایت امام معصوم قرار می دهند. می فرمایند: پدرانم از جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل فرمودند و آن حضرت از جبرئیل شنید که او از خدا پیام آورد که: «كَلِمَةُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ حِصْنِي، فَمَنْ دَخَلَ حِصْنِي أَمِنَ مِنْ عَذَابِي»؛ کلمه ی «لا إله إلا الله» قلعه ی محکم من است، هرکس وارد قلعه ی محکم من شد از عذاب

من در امان می ماند. ولی می بینید امام علیه السلام بعد از این فرمایش؛ چون راحله به راه افتاد ندا سر دادند «بِشُرُوطِهَا وَ أَنَا مِنْ شُرُوطِهَا»؛^(۱) یعنی ورود به «کلمه ی لا اله الا الله» شرطی دارد و مائیم آن شرط. به این معنی که توجه قلبی و انس با حق و حق را إله خود قراردادن، از طریق امام معصوم ممکن است به آن نحو که ولایت و ولایت آن ها را بپذیریم.

عمده آن است که بتوانیم روح خود را آماده کنیم تا با نظر به سیره و گفتار ائمه ی معصومین علیهم السلام به باطن نوری آن عزیزان منتقل شویم، همان طور که انسان با نظر به کعبه به باطن کعبه که بیت المعمور است،^(۲)

منتقل می شود و لذا رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «مَثَلُ عَلِيٍّ فِي هَذِهِ الْأُمَّةِ كَمَثَلِ الْكَعْبَةِ الْمَسْتُورَةِ النَّظْرُ إِلَيْهَا عِبَادَةٌ وَ الْحُجُّ إِلَيْهَا فَرِيضَةٌ»؛^(۳) مثل علی صلی الله علیه و آله در بین شما مانند کعبه ی مستور است که نگاه کردن به آن عبادت و حرکت به سوی آن واجب است

امیدوارم این نکته را عزیزان به خوبی متوجه شده باشند که اگر می خواهند دین الهی برای جانشان طعم داشته باشد، باید جهت محبتی جان را رشد بدهند و این هم از طریق محبت به امام معصوم عملی و پایدار خواهد شد، و خود خدا هم چنین توصیه ای در مورد اجر رسالت و

ص: ۲۶۱

۱- امالی شیخ صدوق، ص ۲۳۵.

۲- بحار الانوار، ج ۵۵، ص ۸.

۳- علامه حلی، کشف الیقین فی فضائل أمير المؤمنين عليه السلام، ص: ۲۹۸. ابن المغازی، المناقب، ص ۱۰۷.

نبوت می فرماید و این نوع دینداری نه تنها انسان را خسته نمی کند، بلکه میل به ادامه دادن آن دائم در جان شما قوت می گیرد. **إِنْ شَاءَ اللَّهُ.**

برنامه ی دین برای دل

تا کی به جوانانمان این تصور را بدهیم که فکر کنند وقتی با صد دلیل وجود خدا و معاد و صراط و حشر و بهشت و جهنم را پذیرفتند پس دیگر دینداری را به طور کامل انجام داده اند و عملاً آن ها را از آن نوع دینداری که پیامبران خدا به بشریت پیشنهاد کرده اند، محروم کنیم؟ البته در امور عقاید لازم است عقل قانع شود ولی باید از خود پرسید جوانان ما دلشان را به کجا ببرند؟ آیا مگر نه این است که جای ایمان قلب است و به همین جهت خداوند به اعرابی که هنوز در مسیر دینداری تا مرحله ی پذیرش قلبی جلو نیامده بودند فرمود: «قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا وَلَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ»؛ (۱) ای پیامبر به آن ها بگو شما ایمان نیاورده اید و لکن بگوئید تسلیم دستورات دین هستیم و هنوز ایمان در قلوب شما وارد نشده است. این نشان می دهد که دین برای دل انسان ها برنامه دارد و باید دل را از طریق محبت و ورزیدن به مظاهر اسماء الهی به صحنه آورد و وظیفه ی هر مسلمانی است که بر روی این نکته برنامه ریزی کند.

در صدر اسلام دینی در صحنه بود که اکثر جوانان میدان دار آن بودند، چون جوابگوی دل های آنان بود و اگر ما همان دین را در صحنه نداشته باشیم باید به دینداری پیرمردها و پیرزن های بازنشسته قانع شویم و جوانان

ص: ۲۶۲

را بیشتر به طرف لایبالی گری سوق دهیم، چون دین را در همه ی ابعاد روح به آن ها عرضه نکرده ایم. متوجه نیستیم «انسان ها با دلشان زندگی می کنند» و نمی شود فقط با عقل زندگی کرد؟ اگر صرف عقل برای زندگی کافی بود خداوند به ما دستور می داد غذاها را به صرف نیاز بدنتان بخورید، دیگر یک قدرت چشایی که ما از غذاهای مورد نیازمان خوشمان بیاید در ما ایجاد نمی کرد، در آن صورت اکثر مردم از فرط نخوردن غذا می مردند، چون وقتی انسان رغبت به غذا نداشت به صرف نیاز به غذا، انگیزه ی خوردن غذا در او ایجاد نمی شد. همان طور که تولید مثل را با لذات جنسی همراه کرد، دینداری هم باید با شوق محبت به خدا و اولیاء او همراه باشد تا انسان از طریق آن نوع دینداری به نتیجه برسد و بتواند عاشقانه به دستورات الهی عمل کند. اگر به صرف عقل عبادت کنیم پس از مدتی خسته می شویم ولی اگر دل را در میدان آوریم و دل طعم عبادات را چشید دیگر تمام عشق او می شود عبادت.

برترین مردم

رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید: «أَفْضَلُ النَّاسِ مَنْ عَشِقَ الْعِبَادَةَ، فَعَانَقَهَا وَ أَحَبَّهَا بِقَلْبِهِ وَ بَأَشْرَهَا بِجَسَدِهِ وَ تَفَرَّغَ لَهَا، فَهُوَ لَا يُبَالِي عَلَى مَا أَصِيبَ مِنَ الدُّنْيَا عَلَى عُسْرِ أُمِّ عَلِيٍّ يُسِرُّ» (۱) افضل مردم کسی است که عاشق عبادت باشد، عبادت را در آغوش و آن را با قلبش دوست بدارد و تن خود را با آن همراه کند و خود را برای انجام آن فارغ گرداند. چنین شخصی باک

ص: ۲۶۳

ندارد که زندگی دنیایی اش به سختی بگذرد یا به آسانی. چنانچه ملاحظه می فرمائید رسول خدا صلی الله علیه و آله موضوع عشق به عبادت را پیش می کشند و می فرمایند اوج انسانیت با عشق به عبادات تحقق می یابد و این با به صحنه آوردن دل و ایجاد محبت به اولیاء الهی عملی می گردد.

عشق دریچه ی وصال است و انسان را از همه چیز بیگانه می کند جز از محبوب و معشوق خود، حال اگر محبوب انسان خدا باشد، آیا زیباتر از آن می شود که انسان از همه چیز منصرف شود جز از خدا و به نور او بیند و به نور او بشنود؟ خداوند در حدیث قدسی می فرماید: بنده ی من از طریق انجام مستحبات تا آن جا صعود می کند که: «كُنْتُ إِذَا سَمِعَهُ الَّذِي يَسْمَعُ بِهِ وَ بَصِيرَهُ الَّذِي يُبْصِرُ بِهِ وَ لِسَانَهُ الَّذِي يُنْطِقُ بِهِ وَ يَدَهُ الَّتِي يَبْطِشُ بِهَا، أَنْ دَعَانِي اجْتَبْتُهُ وَ أَنْ سَأَلَنِي اعْطَيْتُهُ»؛^(۱) گوش او خواهم شد که بدان می شنود و چشمش که بدان می بیند و زبانش که با آن سخن می گوید و دستش که با آن می گیرد. اگر مرا بخواند جوابش می دهم و اگر از من چیزی بخواهد عطایش کنم. مسلم تا معشوق و محبوب انسان حق تعالی نباشد هرگز عشق، معشوق را در خود غرق نمی کند زیرا عاشق باید بتواند با تمام ذات با محبوب و معشوق خود روبه رو شود و در آن صورت است که همه ی اسماء الهی در او تجلی می کند. وقتی معشوق و محبوب انسان خدا بود،

ص: ۲۶۴

۱- اصول کافی، ج ۴، ص ۵۳، « کتاب الایمان و الکفر»، « باب من اذی المسلمین و احتقرهم»، حدیث ۷.

انسان در عشق فانی می شود زیرا در آن حال معشوق غیبت ندارد تا عشق با افولِ کمالات محبوب، افول کند.

وقتی محبوب عین کمال بود، مُحَبِّ با نظر به او هر بار زنده تر از از قبل می شود و از دیدار او سیر نمی گردد و به وَجَد و حضوری بیشتر نایل می گردد، به طوری که هرگز حاضر نیست از آن دست بردارد. به همین جهت گفته اند: «هر عشقی که در عاشق اندک عقلی باقی گذارد که به غیر معشوق بیندیشد عشق خالص نیست، بلکه حدیث نفس است» و تا در این مسیر نظرها به انسان کامل نیفتد که در عین فنا در حق است، چنین عشقی محقق نمی شود. در همین راستا خداوند فرمود: «قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ»؛ (۱) ای پیامبر! بگو اگر مُحَبِّ خدا هستید، از من تبعیت کنید تا شما نیز مُحَبِّ خدا شوید. این آیه نشان می دهد تبعیت از رسول خدا صلی الله علیه و آله در فرائض و نوافل موجب عشق خدا به بنده می شود، تا آن جا که به مقام قرب نوافل نایل می گردد که خواست او با خواست خدا یکی می شود که این یک نحوه یگانگی بین مُحَبِّ و محبوب است که در سوره ی فاتحها لکتاب تجلی کرد و محبوب ما به ما فاتحها لکتاب را داد تا از یک طرف در خدمت بندگانش باشد و از طرف دیگر بندگانش از طریق آن سوره در خدمت پروردگارشان باشند.

ص: ۲۶۵

۱- سوره ی آل عمران، آیه ی ۳۱.

آری چون موضوع عشق به حق موضوع بزرگی است برای این که نتیجه بدهد پشت کار می خواهد ولی از آن طرف هم نیاز بزرگی است که باید برای رسیدن به آن از هیچ کوششی فروگذاری نکرد.

یک وقت می خواهیم موضوع ولایت اهل بیت علیهم السلام را در حد حاکمیت آن ها بر جامعه ی مسلمین بحث کنیم که بحث حقی است و انصافاً هم علمای علم کلام شیعه دلایل غیرقابل خدشه ای بر حقانیت اهل بیت علیهم السلام در این مورد طرح کرده اند، ولی یک وقت موضوع محبت به آن خاندان مطرح است، البته حاکمیت امام یکی از شئون ولایت اوست ولی چنانچه در موضوع ولایت ائمه علیهم السلام، خود را در حد حاکمیت آن عزیزان محدود کنیم از نتایج و کمالات بسیاری خود را محروم کرده ایم. البته این مسلم است که اگر اعتقاد به حاکمیت امام معصوم نداشته باشیم عملاً اعتقاد به حاکمیت غیر معصوم را پذیرفته ایم و این همان پذیرش حاکمیت باطل است به جای حاکمیت حق. ولی عرض بنده این است که از راه بررسی عمیق مسئله ی حَبّ اهل بیت علیهم السلام علاوه بر پذیرش و اطاعت از معصوم یک نحوه هماهنگی و نزدیکی روحی با آن ذوات مقدس به میان می آید و در این حالت است که انسان از عمق قلب، از غیر معصوم فاصله می گیرد و از این طریق راه نزدیک شدن به سایر مسلمانان، و وارد کردن آن ها در عالم اهل بیت علیهم السلام از طریق طرح حَبّ آل محمد صلی الله علیه و آله عملی است. زیرا حَبّ اهل بیت علیهم السلام در متون دینی اهل سنت پایگاه خوبی دارد که متأسفانه تحلیل درستی از آن ندارند. حال اگر بتوانیم موضوع را درست

طرح کنیم به برکت محبت به اهل البیت علیهم السلام جهان اسلام را به جهانی یک پارچه زیر ولایت ائمه معصومین علیهم السلام تبدیل خواهیم کرد و از فتنه ی امویان که هزار و چهارصد سال است جهان اسلام را گرفتار اختلاف کرده اند رها می شویم.

امام خمینی «رحمه الله علیه» در اول وصیت نامه ی الهی سیاسی خود می فرماید: «حدیث ثقلین حجت قاطع است بر جمیع بشر به ویژه مسلمانان مذاهب مختلف و باید همه ی مسلمانان که حجت بر آن ها تمام است جوابگوی آن باشند».

امام «رحمه الله علیه» در واقع از متونی استفاده می کنند که در بین خود مسلمانان اهل سنت پایگاه دارد و زمینه ی پذیرش آن نیز فراهم هست، عملاً در وصیت نامه ی خود به همه ی مسلمانان می گویند بیاید بنشینیم بینیم این دو گوهر گرانبهایی که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند تا زمانی که به آن ها متمسک شوید، خطر انحراف در شما نیست، چیست؟ و چرا تا حالا از آن ها غفلت کرده ایم؟ جز این است که یکی از آن ثقلین عترت پیامبرند که قرآن می فرماید آن ها را محبوب خود قرار دهید و در راستای این محبوبیت، دل در طاعت آن ها بگمارید تا به جامعه ی آرمانی که بشریت سخت به دنبال آن است، برسید؟ آیا بشریت با حاکمانی که از آن ها می ترسند می توانند کارشان را جلو ببرند، یا کار بشر با حاکمانی که محبوب دل مردم اند جلو می رود؟ فکر می کنم اگر از طریق حب اهل البیت علیهم السلام وارد شویم مسلمانان به هم نزدیک می شوند و شیعه به واقع به مقصدی که دنبال آن است دست می یابد. نمونه اش هم محبت و ارادت بزرگان اهل سنت به امام

خمینی «رضوان الله تعالی علیه» بود، شیخ احمد یاسین رهبر روحانی نهضت انتفاضه ی فلسطین یا شیخ سعید شعبان عالم برجسته ی لبنانی با این که هر دو از اهل سنت بودند، در حد بسیار زیاد به امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» ارادت می ورزیدند. همه ی این محبت ها به جهت روحیه و روش امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» بود که می خواستند گمشده ی جهان اسلام را به آن ها برگردانند و جهان اسلام هم آماده است، منتها به همان روش قرآن، یعنی توجه به «مودت فی القربی» ولی نه به روش صوفیانه که به حاکمیت معصوم منجر نشود، بلکه به روشی که به حاکمیت کسانی منجر شود که باید طبق وظیفه ی دینی به آن ها مودت و محبت ورزید. این روش بحمدالله دارد شکل می گیرد و علمای ما برای تحقق آن سرمایه های خوبی دارند که امیدوار کننده است. در کشورهای مثل مصر و تونس و مراکش و الجزایر و سومالی و...زمینه به شکلی که عرض کردم به خوبی فراهم است. آن ها ناراحت می شوند اگر بگوییم ما شیعیان بیشتر از شما محب اهل البیت علیهم السلام هستیم، ولی متأسفانه آن بصیرتی که روشن کند پذیرفتن محبت اهل البیت علیهم السلام لوازمی دارد مورد توجه قرار نگرفته و حاکمان جور و آخوندهای درباری، موضوع را در غفلت نگه داشته اند. عبدالباسط قاری قرآن مشهور مصری در زندگی نامه اش می گوید: هر وقت می خواستم بروم در رادیوی مصر قرآن بخوانم، اول می رفتم زینبیه و به حضرت زینب علیها السلام توسل می جستم و بعد به استودیو جهت قرائت قرآن می رفتم. همین حالا هم که به مسجدالنبی مشرف شوید، می بینید اطراف آن اسم ائمه معصومین علیهم السلام در آثار بنا شده از دولت عثمانی نوشته شده است، چون

حَبِّ این ذوات مقدس را بر خود واجب می دانند. آن خطاطی که اسامی ائمه را در اطراف فضای بازِ داخل مسجدالنبی نوشته، از جمله اسم حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه را هم نوشته است و آن وقت می دانید که لقب حضرت مهدی، محمد است و این خطاط طوری این دو را با هم نوشته است که هم مهدی خوانده می شود و هم محمّد و هم «حی»، یعنی این مهدی هم اکنون هم زنده است، در حالی که عقیده ی اکثر اهل سنت این است که بعداً آن حضرت متولد می شوند. خدا نویسنده ی آن را رحمت کند، ولی متأسفانه در سفر اخیر که بنده مشرف شدم دیدم آن کتیبه را تغییر داده اند و کتیبه ای را جایگزین کرده اند که فقط اسم مهدی بر آن نوشته شده است. به هر صورت توجه به اهل البیت علیهم السلام در بین مسلمانان دنیا پذیرفته شده است.

مسیر کمال ایمان

هیچ مسلمانی نیست که به دنبال عالی ترین محبت نباشد و عالی ترین محبت، محبت به خداست که از طریق محبت به آل محمد صلی الله علیه و آله محقق می شود. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «أَلَا وَ مَنْ مَاتَ عَلَى حُبِّ آلِ مُحَمَّدٍ مَاتَ مُؤْمِنًا مُسْتَكْمِلَ الْإِيمَانِ»؛ (۱) بدانید هر کس با حُبِّ آل محمد صلی الله علیه و آله بمیرد، مؤمن مرده، آن هم مؤمنی که ایمانش کامل شده است. و این نشان می دهد که حُبِّ آل محمد صلی الله علیه و آله موجب کمال ایمان و تعالی قلب در مسیر درک حقایق ایمانی می گردد تا آن جایی که توانسته است به خداوند و به

ص: ۲۶۹

همه ی اسماء حسناى او ایمان بیاورد. این جاست که می بینید ورود به محضر حق جز به واسطه ی اسماء حق امکان ندارد و آن اسماء جز در مظاهر کامل، موجب ایمان کامل نمی گردد. زیرا بنده ی واقعی عاشق هیچ چیز خدا نمی شود مگر آنچه از او ظاهر شده و آن چیزی که از خدا به نحو کامل ظاهر شده، انسان کامل است که همچون جام بلورین که محتوای خود را می نمایاند، اسماء الهی را به نحو جامع می نمایاند و انسان ها را عاشق خدایشان می کند.

خدایی که در حرکات و گفتار امامان معصوم علیهم السلام تجلی می کند چون ما را دوست داشت خواست از آن طریق ما نیز او را دوست بداریم و از همه چیز منصرف شویم و این است که همواره در مسیر محبت به اهل البیت علیهم السلام در جستجوی احیاء محبت به پروردگاران هستیم و می دانیم محبت ما به اهل البیت علیهم السلام عین محبت پروردگاران است به ما، تا عشق را به ما هدیه کند.

خداوند با عشق خودش ما را مست محبت کرده است و لذا گفته اند؛ عاشق، عاشق عشق است و خداوند این عشق را به بندگانش می دهد تا بندگی به معنی واقعی آن محقق شود، زیرا جز عاشق کسی او را بندگی نمی کند و در برابرش اظهار خواری نمی نماید. با این همه ما او را در جلوه گاه های کامله اش دوست داریم. پس ما اسماء او را دوست داریم و چون پرده بر افتد آگاه می شویم جز خدا را دوست نداشته ایم و لذا می فرماید: «وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ»؛ (۱) پروردگارت چنین حکم

ص: ۲۷۰

فرمود که عبادت نشود جز او، پس مودّت و اطاعت از امامان علیهم السلام که به ما دستور داده در حکم عبادت خود اوست.

زیبایی های خداپسند

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «إِنَّ اللَّهَ جَمِيلٌ يُحِبُّ الْجَمَالَ»؛^(۱)

خداوند جمیل است و جمال و زیبایی را دوست دارد. اولاً- رسول خدا صلی الله علیه و آله در این فرمایش خبردادند که خداوند زیبا است و طبیعی است هرکسی زیبایی را دوست دارد، پس حتماً همه خدا را دوست دارند. ثانیاً: فرمود، خداوند زیبایی را دوست دارد، پس هر کس به اندازه ای که به خدا نزدیک شود زیبا می شود و مورد محبت الهی قرار می گیرد و رابطه ی محبت بین عبد و ربّ محقق می شود. ثالثاً: می فرماید اگر خود را برای پروردگارت زیبا کنی تو را دوست خواهد داشت و تو نمی توانی خود را برای پروردگارت زیبا کنی مگر این که از رسول خدا صلی الله علیه و آله پیروی نمایی که پیروی از ایشان عامل آرایش و زینت ما است که فرمود: «قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ...»؛^(۲) بگو ای پیامبر اگر می خواهید خدا را دوست داشته باشید خود را به آرایش من پیامبر بیارائید، خود را به صفاتی بیارائید که اقتضای بندگی خداوند است و موضوع محبت به اهل البیت علیهم السلام در همین راستا قرار دارد. زیرا خداوند در هر محلی جمال خاصی دارد و با توصیه به ما در رابطه با مودّت فی القربی، خبر داد آن جمالی که ما را به خدا متصل

ص: ۲۷۱

۱- بحارالانوار، ج ۷۰، ص ۱۹۲.

۲- سوره ی آل عمران، آیه ی ۳۱.

می کند و موجب نظاره ی وجه جمیل او می شود، محبت به اهل البیت علیهم السلام است. و چون جمال را دوست دارد، و به عالم نمی نگرند مگر پس از آن که آن را زیبا کرد پس اولین نگاه او به اهل البیت علیهم السلام است و هر کس را به اندازه ای که از محبت آن ها بهره دارد مورد توجه قرار می دهد و لذا رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «أَلَا وَ مَنْ مَاتَ عَلَي حُبِّ آلِ مُحَمَّدٍ مَيَاتٍ مَغْفُورًا لَهُ»؛ (۱) بدانید هر کس بر حب آل محمد بمیرد، مورد مغفرت الهی است و خداوند به جای نظر به گناهان او، به محبت او به آل محمد صلی الله علیه و آله می نگرند و با نظر حبی بر او می نگرند. همان نکته که در متون اهل سنت از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده که: «دوستی علی بن ابی طالب علیه السلام حسنه ای است که گناه به واسطه ی آن دوستی، ضرری نمی رساند». (۲)

در آخر به خودم و شما توصیه می کنم:

عشق

را صد ناز و استکبار هست

عشق

با صد ناز می آید به دست

عشق

چون وفای است وفا می خرد

در

حریف بی وفا می ننگرد

آن

که ارزد صید را عشق است و بس

لیک

او کی گنجد اندر دام کس

تو

مگر آبی و صید او شوی

دام

بگذاری به دام او روی

عشق

می گوید به گوشم پست پست

صید

بودن خوشتر از صیادی است

گول

من کن خویش را و غره شو

آفتابی

را رها کن ذره شو

بر

درم ساکن شو و بی خانه باش

دعوی

شمعی مکن پروانه باش

تا

بینی چاشنی زندگی

سلطنت

بینی نهان در بندگی

ص: ۲۷۲

پروردگارا! به لطف و کرامتت راه های محبت و وزیدن به خودت را برای ما گشوده بدار تا توانسته باشیم از طریق محبت به ذوات مقدس اهل البیت علیهم السلام به عالی ترین درجه ی قرب دست یابیم. یا الرَّحْمَ الرَّاحِمِینَ.

به طور مختصر می توان موضوعات مطرح شده در این جلسه را به صورت زیر جمع بندی کرد:

۱- تنها از طریق ارتباط با پاکان و مطهرون است که جان انسان به تعادل می رسد و می تواند به سوی هدف واقعی خود حرکت کند.

۲- دینی موجب شکوفایی جان است که موضوع محبت را محور اصلی خود قرار دهد و محبت و وزیدن فطری انسان را مدیریت نماید.

۳- با توجه به دستورات دین، راه پدیدارشدن محبت اهل البیت علیهم السلام مشخص می شود و رعایت آن دستورات موجب ظهور آن محبت می گردد.

۴- از معنی «وَجْهَ اللَّهِ» بودن اهل البیت علیهم السلام سخن به میان آمد و این که چگونه نظر محبت آمیز به وجه الله ما را به سوی محبت به الله می رساند.

۵- جامعه ی ایده آل اسلامی، جامعه ای است که محبت بین رب و عبد، به فعلیت برسد و حقیقت «يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ» (۱) در تمام مناسبات زندگی ظهور یابد.

۶- اهل البیت علیهم السلام هدیه ی خدا هستند تا بشریت راه محبت به خدا را گم نکند.

ص: ۲۷۳

۷- مقصدِ عقل توجه به کلیات عالم و مقصد قلب جهت ارتباط با اسماء الهی است و با توجه به مقصد قلب، جایگاه اهل البیت علیهم السلام در هستی بهتر روشن می شود.

۸- همچنان که با به کارگیری عقل در حيله گری، عقل ضایع می شود، اگر قلب در مسیر محبت به مطهرون عالم قرار نگیرد به همان شکلی که عقل ضایع می گردد، قلب نیز ضایع می شود و در آن صورت خیال انسان به جای آن که محل تجلی مہ رویان بستان خدا باشد و از رذائل اخلاقی به در آید، محل وسوسه های شیطانی می گردد.

۹- یکی از مشکلات امروزیین مؤمنین این است که فکر می کنند می توان بدون رسیدن به محبت اهل البیت علیهم السلام، دینداری را به صورتی مطلوب انجام داد و لذا محبت به آن ذوات مقدس را امری فرعی و حتی احساساتی قلمداد می کنند.

۱۰- وقتی جهت گیری انسان در عبادات به سوی انسان کامل و امام معصوم نباشد، با هزارسال عبادت باز از مسیر جهنم جدا نشده است و به تعبیر رسول خدا صلی الله علیه و آله، از صورت بر آتش فرو می افتد.

۱۱- وقتی انسان دل را درست راه ببرد و از اغراض باطل پاکش گرداند، مسیر آن حتماً به سوی محبت به امام معصوم علیه السلام خواهد بود، حتی اگر به حکم خدا توسط آن امام معصوم تنبیه شود.

۱۲- اگر دل بر اساس فطرت خداخواهی اش، درست راه برده شود، در نهایت به جز به محبت امام معصوم، به هیچ چیز دیگر راضی نمی شود و لذا

حضرت رضا علیه السلام شرط رسیدن به «لا إله إلا الله» را توجه به اهل البیت علیهم السلام دانستند.

۱۳- اگر برای ادامه ی دینداری در راستای جواب گویی به دل، برنامه ها را در جهت نظر به مظاهر اسماء الهی تدوین نکنیم و از مرز استدلال های عقلی جلوتر نیاییم، نمی توانیم در آینده ی کشور جوانان دینداری در صحنه ی نظام اسلامی داشته باشیم.

۱۴- وقتی موذت و محبت به اهل البیت علیهم السلام در آن حدی که آن ها به عنوان انسان های کامل، قطب جان انسان شدند به صحنه آمد، موضوع تبعیت از آن ها حدّ اقلِ جواب گویی به محبتی است که انسان نسبت به امام خود پیدا می کند.

۱۵- با توجه به این که حکم خدا آن است که جز او عبادت نشود، پس توصیه به محبت اهل البیت علیهم السلام بستری برای عبادت الهی خواهد بود.

۱۶- از آن جایی که خداوند زیباست و زیبایی را دوست دارد، هر کس به اندازه ای که به خدا نزدیک می شود، زیبا خواهد بود و به همان اندازه مورد محبت خداوند قرار می گیرد.

«والسلام علیکم و رحمہ اللہ و برکاتہ»

جلسه ی ششم: جایگاه مخلصین در هستی

اشاره

ص: ۲۷۷

{ قَالَ رَبِّ فَأَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمٍ يُبْعَثُونَ * قَالَ فَإِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ * قَالَ فِعِزَّتِكَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ، إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمْ الْمُخْلِصِينَ } (۱)

شیطان گفت پروردگارا پس مرا تا روزی که ایشان برانگیخته می شوند مهلت ده، فرمود در حقیقت تو از مهلت یافتگانی، تا روزی معین و معلوم. شیطان گفت پس به عزت تو سوگند که همگی را جداً از راه به در می برم، مگر آن بندگانی از تو را که مخلص هستند.

در باره ی مقام و جایگاه اهل البیت علیهم السلام به عنوان انسان هایی که خداوند به نحوه ای خاص آن ها را پروریده می توان به آیه ی فوق توجه داشت زیرا که شیطان هم متوجه است انسان هایی در عالم هستند که نمی تواند هیچ گونه تأثیری بر آن ها داشته باشد.

مقامی فوق دسترسی شیطان

پس از آن که شیطان از دستور خدا سرباز زد و به آدم سجده نکرد و خداوند او را از مقامی که در کنار ملائکه داشت خارج کرد، شیطان

ص: ۲۷۹

گفت: پس خدایا تا روزی که مردم را مبعوث می کنی، من را فرصت بده. خداوند فرمود: تا وقتی که من تعیین می کنم تو فرصت داری. پس حضرت حق از یک جهت، تقاضای شیطان را پذیرفت، از یک جهت هم آن تقاضا را محدود کرد. چون شیطان گفت: تا روزی که مردم مبعوث می شوند من را فرصت بده، حضرت حق فرمود: آری، تو جزء کسانی هستی که فرصت داده شده اند، اِنَّا اِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ؛ تا یک وقت مشخص، که معلوم است آن فرصت تا اول برزخ است. چون شیطان دیگر در برزخ تصرفی بر انسان ندارد. (۱)

شیطان در ادامه گفت: «فَبِعِزَّتِكَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ»؛ در این فرصتی که به من دادی به عزت تو قسم می خورم که همه ی بندگان تو را گمراه می کنم و مسیرشان را وارونه می نمایم، «إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمْ الْمُخْلِصِينَ»؛ غیر از کسانی از بنده هایت که این ها مخلص اند. (۲)

اگر انسانی تصمیم گرفت خود را از ناخالصی های اخلاقی پاک گرداند، چنین کسی را مخلص می گویند، حتی اگر آن افراد امثال سلمان و ابوذر باشند. چون آن بزرگواران تصمیم گرفته اند از آلودگی هایی که برای هر بشر معمولی به طور طبیعی هست، خود را پاک

ص: ۲۸۰

۱- حضرت صادق علیه السلام می فرمایند: هرکس در آستانه ی مرگ قرار می گیرد ابلیس یکی از شیطان هایش را می فرستد تا او را به کفر و شک نسبت به دین گرفتار کند «حَتَّى تَخْرُجَ نَفْسُهُ» تا این که نفس او از بدنش خارج شود (الکافی، ج ۳، ص ۱۲۳) و این آخرین فرصت برای شیطان است تا اغوای خود را بر بندگان اعمال نماید، از آن به بعد برزخ شروع می شود و انسان می ماند و اعمالی که انجام داده است.

۲- «مخلص»؛ اسم فاعل باب افعال، به معنی تصفیه کننده ی چیزی از ناخالصی است، و «مخلص» اسم مفعول از همان باب به معنی تصفیه و خالص شده است.

گردانند؛ ولی مخلص، انسانی است که از ابتدا به لطف خدا خالص شده است و این است که قرآن در مورد حضرت یوسف علیه السلام در مقابله با حيله ی همسر عزیز مصر می فرماید: «كَذَلِكَ لِنَصِّرِكَ الْفَحْشَاءَ وَالْفَحْشَاءَ إِنَّهُ مِنَّنَا الْمُخْلِصِينَ»؛ (۱)

این چنین از یوسف هر گونه بدی و فحشایی را دور کردیم، زیرا که او از بندگان «مخلص» ما بود. نمی گوید او از آن بدی ها فاصله گرفت، بلکه می گوید ما آن بدی ها و فحشا را از او دور کردیم و بعد هم تأکید می فرماید: چون یوسف از «مخلصین» بود.

خداوند در رابطه با مخلصین، مقام آن ها را تا آن جا معرفی می کند که فقط آن ها به معنی واقعی خدا را می شناسند و می توانند توصیف کنند؛ می فرماید: «سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُصِفُونَ، إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلِصِينَ»؛ (۲)

خدا منزله است از این که بتوان او را توصیف کرد، مگر توصیفی که مخلصین می کنند. این آیه می رساند، غیر مخلصین مقامشان مقام فهم حقیقی خدا نیست و در ارتباط با خدا در حجاب هستند، و نیز می رساند که قلب مخلصین آینه ی تمام نمای حق است و غیری در آن تصرف ندارد تا بین آن ها و خدا حجاب شود.

تفاوت مخلصین با مخلصین

بحث مان در این موضوع است که شیطان می داند عده ای هستند که دست او به آن ها نمی رسد و خداوند هم سخن شیطان را که گفت «همه را

ص: ۲۸۱

۱- سوره یوسف، آیه ۲۴.

۲- در سوره صافات، آیات ۱۵۹ و ۱۶۰.

گمراه می کنم إلا مخلصین»، نفی نفرمود. از طرفی می دانید که قرآن کتاب هدایت است و کتاب هدایت، همه ی سخنانش حق است. مهم نیست که چه کسی این سخن را می گوید، اگر کاری یا سخنی یا عقیده ای باطل بود، خدا که کتاب هدایت را آورده است، بطلان آن را در آن کتاب بیان می کند. به همین جهت است که می گوییم درست است که این سخن را شیطان گفته است، ولی خدا بر آن صحه گذاشته است، یعنی آری همین طور است که شیطان نمی تواند مخلصین را به سوی گمراهی تحریک کند. پس بندگان هستند که شیطان نمی تواند هیچ گونه نفوذی در آن ها داشته باشد، حال باید بررسی شود مخلصین چه خصوصیتی دارند که شیطان نمی تواند سهمی در آن ها داشته باشد.

حضرت حق در قرآن می فرماید: شیطان گفت من فقط در بندگان مخلص تو نمی توانم تصرف کنم، این غیر از آن است که عده ای را شیطان تحریک کند، ولی نپذیرند و یا عده ای را تحریک کند و ابتدا تحت تأثیر قرار گیرند و سپس توبه کنند و یا عده ای را تحریک کند در حدی که زبان شیطان می شوند، افراد نوع اخیر از بحث ما خارج اند. بحث در تفاوت بین مخلصین با مخلصین است و این که روشن شود مؤمنین ناب یا مخلصین، غیر از مخلصین اند. خیلی ها مؤمن و پاک دامن اند، در عین حال شیطان اراده می کند تا تحریک شان کند، حال یا تحت تأثیر او قرار می گیرند و سپس توبه می کنند و پاک دامنی خود را ادامه می دهند و یا تحت تأثیر او قرار نمی گیرند. اما مقام و مرتبه «مخلصین»؛ اصلاً جایی نیست که شیطان بتواند در حوزه ی شخصیت شان وارد بشود، چون توسط

خدا خالص شده اند، مقامی است که شیطان در آن مقام دستگیره ای ندارد که بدان متوسل شود و بهانه ای برای تحریک داشته باشد.

می خواهیم بر روی آیه ای که می فرماید: شیطان به خدا گفت: به عزت قسم همه ی بندگانت را گمراه می کنم مگر آن بندگانی که مخلص هستند به خواست خدا یک مقداری تدبّر کنیم، ببینیم چه چیزهایی از خود قرآن در رابطه با مخلصین برای ادامه ی زندگی مان به دست می آید. اولاً: معلوم می شود در طول تاریخ عده ای هستند که این ها مخلص اند، و شیطان هم از خدا فرصتی خواست تا در تمام این مدّت به اغوای بندگان پردازد مگر به اغوای مخلصین، و از آن جایی که خداوند به ملائکه می فرماید: «...إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً...»؛ (۱) من بنا دارم همواره در زمین خلیفه ای داشته باشم و طبق آیات بعدی آن خلیفه همه ی اسماء الهی را آموخته و در نتیجه خداوند را با همه ی اسماءش می شناسد و می تواند توصیف کند. پس مسلّم تا آخر دنیا مخلصینی هستند که شیطان از دسترسی به آن ها مأیوس است. انبیاء به طور مسلّم جزء مخلصین اند و قرآن بعضاً به آن ها اشاره فرموده است.

ضرورت وجود انسان های معصوم

وقتی متوجه شدیم مخلص بودن به چه معنی است و روشن شد خداوند عده ای را طوری می پروراند که از هر ناخالصی پاک باشند، متوجه این نکته نیز خواهیم شد که اساساً اگر بناست خدا من و شما را هدایت کند،

ص: ۲۸۳

باید مخلصین را در عالم قرار دهد تا ما بتوانیم به آن‌ها که نمونه‌ی هدایت کامل الهی هستند اطمینان کنیم و گرنه برای رسیدن به مقصد مورد رضایت خداوند، الگو و نمونه‌ی کامل نخواهیم داشت، در حالی که برای تربیت کامل، صرف‌توصیه و تئوری‌های تربیتی کافی نیست، باید نمونه‌ی کاملی که نمایش عینی آن تربیت است مدّ نظر انسان باشد و خداوندی که دارای رحمت کامل و واسع است انسان‌ها را از این نیاز محروم نمی‌کند و لذا افرادی را می‌پروراند که از هرگونه عیبی که در راه بندگی خدا عیب و نقص محسوب می‌شود، پاک باشند تا بتوان به طور کامل به آن‌ها اطمینان کرد.

اگر بنده به جناب‌عالی بگویم می‌خواهم یک میلیون خبر به شما بدهم که فقط یکی از آن‌ها غلط است. شما دیگر به هیچ کدام از آن‌ها نمی‌توانید اطمینان کنید، از نظر شما در اولین خبر امکان غلط بودن هست تا آخرین خبر و عملاً هیچ کدام از خبرها به درد شما نمی‌خورد و لذا در مورد هدایت الهی باید شخصیت‌هایی را خداوند پروراند که هیچ‌گونه انحرافی در آن‌ها نباشد تا بشریت بتواند به آن‌ها اعتماد کند و هدایت شود.

از آن جایی که خداوند حکیم است و خلقت او لغو و بی‌هدف نیست و در آن راستا ما را هدایت می‌کند تا به کمالی که لازم است، برسیم و از آن طرف چون میل درونی ما طالب هدایت شدن است و خداوند هیچ میلی از ما را بی‌جواب نمی‌گذارد، پس میل به هدایت را هم بدون پاسخ رها نمی‌کند و جواب این نیاز را می‌دهد و طوری هم جواب می‌دهد که به

واقع برای ما قابل استفاده باشد و این می رساند که باید انسان هایی همواره در مدّ نظر مردم باشد که از ابتدا هیچ نقصی در شخصیت آن ها دیده نشود. به قول مولوی خدا می فرماید:

من

کریمم، نان نمایم بنده را

تا

بگریاند طمع، آن زنده را

هر

کراماتی که می جویی به جان

او

نمودت تا طمع کردی در آن(۱)

پس خداوند هم میل داشتن انسان کامل را در ما گذاشته است تا به سوی آن حرکت کنیم و هم آن میل را بی جواب نمی گذارد.

ما نیاز داریم که هدایت بشویم، از طرفی با آدمی که در طول عمرش یک اشتباه هم داشته باشد، هدایت نمی شویم. چون اگر ما اطمینان کامل نداشته باشیم که آن فرد عین عصمت است و احتمال اشتباه در او بدهیم، به هدایت دست نمی یابیم و نسبت به درستی اعمال او گرفتار شک و تردید می شویم. این ها همه روشن می کند که در طول تاریخ و برای همیشه عده ای هستند که در عقیده و اخلاق و عمل عین صحت و عصمت اند و پیامبران مصداق کامل این مقام می باشند.

وقتی پیامبری از طریق معجزه ثابت کرد که پیامبر است، و برای هدایت بشر آمده است، لازمه ی هدایت، آن است که او معصوم باشد و خداوند اجازه ی این که شیطان در افکار و گفتار و اعمالش تصرف کند را به شیطان نمی دهد، چون خداوند او را برای هدایت بشریت برگزیده است، وقتی آن هدایت به معنی واقعی محقق می شود که حرکات و افکار و

ص: ۲۸۵

گفتار پیامبر خدا مخالف دین خدا نباشد و شخصیت خود او مطابق دینی باشد که برای هدایت بشر آورده است.

ابتدا باید به درستی بیندیشیم که لازمه ی هدایت الهی، علاوه بر آوردن دستوراتی که هیچ نقصی در آن ها نباشد، این است که آورنده ی آن دستورات نیز مصداق کامل آن هدایت باشد، تا مردم نگویند: آورنده ی دین مقید به دین خدا نیست چرا ما مقید باشیم. و اگر پیامبر خدا مثل بقیه با پذیرفتن دین، به تدریج رو به سوی کمال برود، باز مشکل باقی می ماند و نقطه ضعف های قبلی آن پیامبر مانع هدایت مردم می شود و خدایی که با رحمت و وسعۀ اش اراده کرده تا مردم را هدایت کند چنین نقصی را در پیامبر خود قرار نمی دهد و لذا از ابتدا پیامبر خود را حفظ می کند تا گرفتار کوچک ترین لغزشی نباشد و لکه ی سیاهی در زندگی او به چشم نخورد، در همین رابطه علی علیه السلام می فرماید: «...وَلَقَدْ قَرَنَ اللَّهُ بِهِ مِنْ لَدُنْ أَنْ كَانَ فَطِيمًا أَعْظَمَ مَلَكٍ مِنْ مَلَائِكَتِهِ يَسْلُكُ بِهِ طَرِيقَ الْمَكَارِمِ وَ مَحَاسِنِ اخْتِلاقِ الْعَالَمِ، لَيْلَهُ وَ نَهَارَهُ»؛ (۱)

یعنی از همان لحظه ای که پیامبر صلی الله علیه و آله را از شیر گرفتند، خداوند بزرگ ترین فرشته ی خود را مأمور تربیت آن حضرت کرد تا شب و روز، او را به راههای بزرگواری و راستی و اخلاق نیکو راهنمایی کند.

پس نتیجه می گیریم خداوند با علم به شایستگی های پیامبر صلی الله علیه و آله، از ابتدا پیامبر خود را پرورانده تا مستعد دریافت بزرگ ترین پیام برای بندگانش

ص: ۲۸۶

بشود و از طریق نفس مقدس آن حضرت ما بتوانیم به دین خدا دست یابیم.

خداوند براساس اسم هادی خود ما را هدایت می کند و بر همین اساس حتماً شرایط هدایت را به بهترین نحو فراهم می نماید و بهترین شرایط، شرایطی است که شخصیت حامل سخن خدا عین همان عقاید و اعمالی باشد که آورده است و شیطان نتواند هیچ تصرفی در او داشته باشد و تماماً مظهر رضایت حق و مظهر ظهور اراده ی پروردگار باشد و این بدین معنی است که خداوند در عده ای که باید دین خدا را به بشریت عرضه کنند تصرف خاصی می نماید و در نتیجه آن ها مُخْلِص خواهند بود.

مُخْلِصین؛ نمونه ی کامل ظهور خواست خدا

یکی از خصوصیات مُخْلِصین این است که کمالاتشان موهبی است، یعنی از طرف خدا به آن ها داده شده و این طور نیست که مثل انسان های معمولی به تدریج آن کمالات را اکتساب کرده باشند، چون خدا روی آن ها برنامه ریزی خدا داشته است. مقام مُخْلِصین مثل مُخْلِصین نیست که خودشان اراده کرده باشند با پذیرفتن دین خاص، به تدریج به کمالات لازم دست یابند. حضرت رضا علیه السلام در وصف امامانی که باید بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله هدایت جامعه را به عهده بگیرند، می فرماید: «الْإِمَامُ وَاحِدٌ دَهْرِهِ لَا يُدَانِيهِ أَحَدٌ وَلَا يُعَادِلُهُ عَدْلٌ وَلَا يُوجَدُ لَهُ بَدِيلٌ وَلَا لَهُ مَثِيلٌ وَلَا نَظِيرٌ، مَخْصُوصٌ بِالْفَضْلِ كُلِّهِ مِنْ غَيْرِ طَلَبٍ مِنْهُ وَلَا اِكْتِسَابٍ بَلِ اِخْتِصَاصٌ

ص: ۲۸۷

مِنَ الْمُتَفَضِّلِ الْوَهَّابِ» (۱) امام؛ یگانه ی دوران است، هیچ کس به پایه ی او نرسد، عالمی همطرازش نباشد، جایگزین و مثل و مانند ندارد، بدون سعی و طلب به فضل خدای وهاب به همه ی فضائل ممتاز است. چنانچه ملاحظه می فرمایید حضرت رضا علیه السلام نیز بر غیر اکتسابی و موهبی بودن مقام امام تأکید می فرمایند.

ما در این دنیا نیاز داریم بدانیم که خداوند چه چیزی را حق می داند و چه چیزی را باطل و این نیاز وقتی به واقع جواب داده می شود که نمونه هایی در دنیا باشند که مطلقاً نمونه های نمایش رضایت پروردگار باشند، تا دوستی با آن ها دوستی با خدا باشد و دشمنی با آن ها دشمنی با خدا باشد و لازم است پرورنده ی چنین کسانی آن ها را در تمام عمر از هرگونه آلودگی منزّه نگه دارد.

وقتی روشن شد عصمتِ مخلصین اکتسابی نیست و موهبی است به این نتیجه می رسیم که خداوند تکویناً چنین مقامی را به آن ها داده و لذا وجودشان عین عصمت است. و آیه ی تطهیر نیز از این نوع عصمت برای اهل البیت علیهم السلام خبر می دهد، زیرا می گوید: خدا فقط اراده کرده است شما اهل البیت را از هرگونه آلودگی پاک گرداند (۲)

در حالی که از طرف دیگر خداوند اراده کرده از طریق فرستادن پیامبران، همه ی مردم از آلودگی پاک شوند، پس معلوم می شود آن نوع پاک کردنی که برای

ص: ۲۸۸

۱- تحف العقول عن آل الرسول صلی الله علیه و آله ص ۴۳۹.

۲- «...إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا» (سوره ی احزاب، آیه ی ۳۳)

اهل البيت عليهم السلام اراده کرده است از نوع دیگری است، و از آن جایی که پاک کردن مردم از آلودگی به صورت تشریحی انجام می شود و باید خود مردم به تدریج در اصلاح خود بکوشند، باید اراده ی خداوند جهت پاک کردن اهل البيت عليهم السلام از آلودگی، اراده ی تکوینی باشد و این همان مقام مخلصین است که خداوند آن ها را برای خود پاک کرده است و هیچ کس سهمی در آن ها ندارد مگر خود خداوند و در همین راستاست که حضرت امام حسن عسکری علیه السلام می فرماید: «إِنَّ قُلُوبَنَا أَوْعِيَهُ مَشِيئَةِ اللَّهِ فَإِذَا شَاءَ شِئْنَا»؛^(۱) قلب های ما ظرف اراده و خواست خداوند است، چون او بخواهد، ما می خواهیم. و حضرت علیه السلام می فرماید آنجا که خداوند فرمود: «وَمَا تَشَاؤُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ»؛^(۲)

شما نمی خواهید مگر آنچه را خدا بخواهد، در رابطه با ما است و این همان قول رسول خدا صلی الله علیه و آله است که فرمود: «إِنَّ اللَّهَ جَعَلَ قَلْبَ وَلِيِّهِ وَكُرًّا لِإِرَادَتِهِ فَإِذَا شَاءَ اللَّهُ شِئْنَا»^(۳) خداوند دل ولی خود را آشیانه ی اراده ی خویش قرار داده هر گاه او بخواهد ما نیز می خواهیم. و به همین جهت خداوند می فرماید: «سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُصِفُونَ * إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلِصِينَ»؛^(۴) منزه است خداوند از آنچه انسان ها او را وصف می کنند، مگر آن طور که بنده های مخلص او، او را وصف می نمایند، که نمونه ی توصیف حقیقی توحید الهی را در نهج البلاغه ی

ص: ۲۸۹

۱- سید حسین بروجردی، تفسیر صراط مستقیم، ج ۳، ص ۴۷۴.

۲- سوره ی انسان، آیه ی ۳۰.

۳- بحار الأنوار، ج ۲۶، ص ۲۵۶.

۴- سوره صافات، آیات ۱۵۹ و ۱۶۰.

علی علیه السلام می توان یافت و واقعاً اگر امامان علیهم السلام نبودند آیا چنین توصیفاتی واقع می شد؟

با توجه به مطالب فوق می توان گفت رمز و راز این که خداوند اجازه داده است تا مخلصین او را توصیف کنند آن است که قلب آن ها تماماً محل تجلی انوار پروردگار است، بنا به فرمایش علامه طباطبائی «رحمه الله علیه» در رابطه با آیه ی ۱۶۰ سوره ی صافات؛ «هرکس خدا را با مفاهیم محدودی که در پیش خود دارد، وصف می کند و همان را برای خدا کمال می داند، در حالی که خدای متعال، نامحدود و بالاتر از این تعاریف است، و بندگان مخلص کسانی هستند که تماماً هستی آنان برای خدای سبحان است و غیر خدا در حریم دل آن ها راه ندارد و لذا آن ها خدا را شناخته اند و بر همان اساس وصف می کنند». چون با تمام وجود نمایش حق اند و خداوند با زبان آنان با بندگان سخن می گوید، که در حدیث قدسی به آن اشاره دارد و می فرماید: «كُنْتُ سَمِعُهُ الَّذِي يَسْمَعُ بِهِ وَبَصِيرَهُ الَّذِي يَبْصُرُ بِهِ وَلِسَانَهُ الَّذِي يَنْطِقُ بِهِ»؛ (۱) گوش او می شوم که بدان گوش بشنود و چشم او می شوم که بدان ببیند و زبان او می شوم که بدان سخن بگوید.

حال که روشن شد ما نیاز داریم عده ای به عنوان نمونه های رضایت الهی همواره در صحنه ی زندگی بشر باشند و خداوند آن ها را جهت چنین امری پرورانده، می فهمیم خداوند ما را تا عالی ترین مرحله هدایت یاری فرموده است.

ص: ۲۹۰

البته آن سؤال را هم باید بتوانید جواب دهید که اگر خدا روی این ها برنامه ریزی کرده است و اگر خداوند در شخصیت آن ها تصرف کرده، پس کمال آن ها به چیست؟ زیرا خودشان در کمالاتشان نقشی نداشته اند. اگر موضوع را عمیقاً دنبال بفرمایید ملاحظه خواهید کرد که کار «مخلصین» خیلی سنگین و طاقت فرساتر از «مخلصین» است. چون مخلصین باید آن عصمت موهبی را با انواع عبادات و مراقبت ها نگه دارند که مسلم سخت ترین کار زیر این آسمان همین است که به کسی مقام عصمت کامل بدهند و بدون آن که سایر صفات انسانی، مثل غضب و شهوت و اختیار را از او بگیرند و بدون آن که او را به فرشته تبدیل کنند، وظیفه داشته باشد آن عصمت را تا آخر حفظ کند. این کار فقط از عده ای خاص بر می آید، چون در شرایطی قرار می گیرند که یک خطا کافی است تا تمام مقام عصمت آن ها از دست برود.

وقتی شما را از ابتدا در مقام عصمت قرار ندهند شخصیت تان طوری است که آرام آرام واجبات الهی را انجام می دهید و اگر هم در یک مورد کوتاهی کردید، توبه می کنید و دوباره کار را ادامه می دهید. به ما فرمودند اگر گناهی کردی استغفار کن، باز اگر گناه کردی، استغفار کن تا آثار آن گناه از جان تان پاک شود، شما هم بالاخره با آن استغفار ها و پایدار شدن بر انجام واجبات و ترک محرمات، آرام آرام آدم مؤمن و متدین می شوید. با این راهی که جلوی پای ما گذاشته اند، اگر گناه یا خطایی هم کردیم، نابود نمی شویم. اما اگر از ابتدا انسان را در مقام

عصمت قرار دادند و بدون آن که او را به ملائکه تبدیل کنند که دیگر صفات انسانی را نداشته باشد، به او دستور دهند مقام عصمت را حفظ کن، حالا- چنین فردی اگر یک اشتباه کرد کارش تمام است. امامان معصوم علیهم السلام کسانی اند که خداوند در عین این که آن ها را در مقام عصمت قرار داده، قدرت انتخاب را از آن ها سلب نکرده است و یا مثل ملائکه که هر کدام در یک بُعد از ابعاد الهی هستند، در یک بُعد قرار نداده است. (۱) لذا هم قوه ی غضبیه دارند و هم قوه ی شهویه و هم سایر میل هایی که در هر انسانی هست. حال با این همه، باقی ماندن در مقام عصمت، امری است فوق العاده طاقت فرسا.

هر سالکی در سیر و سلوک خود در مرتبه ی ابتدائی، در مقام قرب به حق قرار ندارد و در انتها به لطف الهی مقام «قرب» به حق نصیب او می شود. در مرتبه ی «بُعد» و فاصله داشتن از حق در مقام وصل به خدا نیست، ولی تلاش می کند که وصل بشود. حالا اگر امروز جهت اتصال به حق کمی سستی کرد، دوباره از فردا شروع می کند. اگر کمی غفلت کرد، توبه می کند و باز سلوک را شروع می کند. اما اگر کسی به قرب رسید، باید دائم مواظب باشد که سقوط نکند و از مقام قرب محروم نگردد. جامی از قول عاشقِ واصل می گوید:

محنت

«قرب» ز «بُعد» افزون است

جگر

از هیبت «قریم» خون است

ص: ۲۹۲

۱- قرآن از زبان ملائکه می فرماید: «وَمَا مِنَّا إِلَّا لَهُ مَقَامٌ مَّعْلُومٌ»؛ (سوره ی صافات، آیه ی ۱۶۴) نیست برای ما مگر مقامی معلوم. یعنی ملائکه هر کدام یک بُعدی از کمالات و اسماء الهی را دارند و لذا انتخاب برای آن ها معنی ندارد، چون در مقابل چند بُعد قرار ندارند تا بخواهند بُعدی را بر بُعدی ترجیح دهند.

در «قرب» همه بیم زوال

نیست

در «بُعد» جز امید وصال

اظهار می دارد بیشترین فشار در مقام قرب هست، چون باید یک نَفَس و بدون هیچ وقفه ای، تلاش کنم این حال از دستم نرود - تازه قرب عارف کجا و اتصال خاص ائمه ی معصومین و پیامبران علیهم السلام کجا؟- در قرب، آدم می ترسد نکند سقوط کند. در بُعد، امید این هست که به وصال برسد. حالا اگر به وصل رسیدی باید آن وصل را نگهداری. این است که عرض می کنم ائمه علیهم السلام سخت ترین کاری را که برای یک انسان ممکن است به دوش دارند و آن این است که آن ها را در مقام معصومیت کامل قرار داده اند و به آن ها می گویند عصمت تان را حفظ کنید. درست است مقام بسیار عزیزی است و لطف بسیار بزرگی است که چون خداوند شایستگی لازم را در آن ها دیده به آن ها بخشیده است ولی عبادات طولانی آن ها نشان می دهد تا چه حد باید تلاش کنند تا این گوهر گرانمایه را حفظ کنند. آری هدیه ی بزرگی است ولی نگهداشتنش از آن بزرگ تر و کمال امامان معصوم علیهم السلام در همین حفظ عصمت است. چون ممکن است عزیزان از خود بپرسند، آیا امامان معصوم علیهم السلام که در قله ی عصمت قرار دارند، تکاملی هم برای آن ها هست، جواب آن است که باقی ماندن در مقام عصمت و حفظ عصمت برای آن ها تکامل است. آیا تکاملی بالاتر از آن می شود که انسان معصومی در طول زندگی با انواع حادثه ها روبه رو شود و عصمت خود را حفظ کند و قلب خود را همواره آماده ی تصرف پروردگارش قرار دهد و نفس خود را با مقام «نور عظمت» متحد نگه دارد؟

باز برگردیم به این موضوع که معلوم شد عده ای در این عالم مُخْلِص اند، و خداوند آن ها را خالص کرده است و چون آن ها را برای خودش خالص کرده هیچ کس در آن ها هیچ تأثیر و سهمی ندارد و شیطان هم نمی تواند در آن ها سهم داشته باشد. حال می خواهیم کمی روی معنی مُخْلِص بودن بیشتر بمانیم تا روشن شود وقتی عده ای آینه ی خواست خدایند چگونه باید به آن ها نظر کرد. وقتی نور خدا بر قلب آن ها تجلی کرد همان نور از دست و زبان آن ها جاری است، و در زیارت جامعه ی کبیره خطاب به آن ها می گویی: «وَالْأَدْلَاءِ عَلَى مَرْضَاهِ اللَّهِ»؛ سلام بر شما که راه سیر به سوی رضایت الهی هستید، به این معنی که خواست خدا بر قلب آن ها جاری است و نمونه ی آن چیزی هستند که خداوند از بندگانش می خواهد، چون چیزی از خود ندارند و قلبشان محل اراده ی خداوند است.

خداوند می دانسته است که اگر به عموم انسان ها چنین مقامی را داده بود نمی توانستند عصمت خود را نگه دارند و لذا در بین تمام بندگانش عده ای که شایستگی چنین مقامی را داشتند و خداوند از قبل می دانست این ها با تلاشی که دارند آن عصمت را حفظ می کنند آن ها را مفتخر به مقام عصمت موهبی نمود و آن ها را به ما معرفی کرد. شما گاهی به مکه یا زیارت ائمه علیهم السلام می روید و به لطف الهی بهره های خوبی هم نصیب تان می کنند ولی با غفلت هایی که پیش می آید از دستتان می رود، در حالی که امامان علیهم السلام آن مقام عالی را همواره محفوظ می دارند، در روایت داریم که

هر کس در روز عرفه در صحرای عرفات وارد شد و گفت خدا من را نبخشیده است، سوء ظن به خدا دارد. چون خدا همه ی گناهانش را می بخشد. حالا عزیزانی که به مکه مشرف شده اند و در عرفات وقوف پیدا کرده اند، بفرمایند آن مقام چه شد؟ می بینید که رفت. حال اگر به شما بگویند باید حالی که در عرفات به دست آوردی تا آخر حفظ کنی و شخصیت تو در ازاء حفظ آن حال، ارزش دارد. حساب کنید چه می شود! و چه تکلیف فوق طاقتی را به ما پیشنهاد می کنند.

این که می گویند اصلاً فکر رسیدن به مقام اهل البیت علیهم السلام را نکنید؛ از همین جهت است. یعنی در واقع دارند به ما از سر دلسوزی توصیه می کنند هیچ کس فکر این را که به مقام ما نزدیک بشود نکند. اگر ما آرزو کنیم ای کاش ما هم مثل اهل البیت علیهم السلام همان طور که آن ها را خداوند به مقام عصمت رساند، معصوم بودیم، ببینید چه خطراتی را برای خود آرزو کرده ایم، در حالی که نمی توانیم کم ترین حال معنوی را که در اثر روزه ی ماه رمضان به دست آورده ایم حفظ کنیم. باید راضی باشیم که اهل البیت علیهم السلام به اراده ی حکیمانه ی خداوند امامان معصوم ما باشند و ما از خدا بخواهیم توفیق استفاده از آن ها را به ما بدهد. مثل تشنه ای که بدون چون و چرا از آب گوارا استفاده می کند. وقتی موضوع را از این دید نگاه کردیم احساس می کنیم برکات اُنس با اهل البیت علیهم السلام شروع شد! چون می فهمیم قصه ی ما نسبت به آن ها، قصه ی تشنه است نسبت به آب.

وقتی رسیدیم به این که مخلصین، عین عبودیت اند، عین سجده و عین رکوع اند؛ سعی می کنیم از چشمه ی وجود آن ها خود را سیراب کنیم. مثل

آب که عین تری است، و انسان تشنه خود را از طریق آن سیراب می کند، به جای این که بگوید چرا من آب نشدم، از آب جهت رفع تشنگی اش استفاده می کند. هنر آن است که متوجه شویم خداوند از طریق پیامبران و امامان معصوم علیهم السلام هدیه هایی به عالم بشریت داده است و به تأمل بنشینیم که عجب برکتی است وجودِ حجت خدا در عالم و چقدر بحث با برکتی خواهد بود مسأله ی امام شناسی! به خصوص اگر متوجه شویم آن ها با فرهنگ خاصی که خودشان در آن فرهنگ پروریده شده اند، ما را به سوی «حق» دعوت می کنند. (۱)

ملاحظه کردید که وظیفه ی اهل بیت علیهم السلام، حفظ آن عصمتی است که خداوند به آن ها داده است و آن ها قهرمانان بی نظیری در حفظ این عصمت بوده اند.

معلوم شد که آیات قرآن خبر می دهند که عده ای زیر این آسمان هستند که مخلص اند و به همان معنایی که عرض شد، جز خدا هیچ چیز و هیچ کس در آن ها سهمی و تأثیری ندارد. و این را هم می توان متوجه شد که وجود این ها مربوط به زمان خاص نیست چون بحث شیطان در رابطه با گمراهی خلق و استثنا کردن مخلصین در طول تاریخ مطرح است. هنر ما این است که وقتی روشن شد عده ای با این خصوصیات هستند که درس نخوانده، عالم اند؛ و قلبشان تماماً ظرف خواست خداست، بگردیم آن ها را پیدا کنیم و دامنشان را بگیریم. لذا حضرت رضا علیه السلام می فرمایند: «الْإِمَامُ

ص: ۲۹۶

۱- در بررسی موضوع هدایت ائمه علیهم السلام و «یَهْدِي إِلَى الْحَقِّ» رجوع شود به بحث «امام علیه السلام و ایصال الی المطلوب» از کتاب «آن گاه که فعالیت های فرهنگی پوچ می شود» از همین مؤلف.

وَاحِدٌ دَهْرِهِ لَا يَدَانِيهِ أَحَدٌ»؛ (۱) امام یگانه ی روزگارش می باشد که هیچ کس همطراز او نخواهد بود.

مصدق مخلصین

اگر متوجه معنی مخلصین باشیم شناخت مصداق آن ها کار مشکلی نیست، زیرا در شروع کار به زودی می توان فهمید آن هایی که در این مقام نیستند چه کسانی هستند و پس از آن نظر می کنیم به آن هایی که دارای این مقام اند و شواهد فراوانی جهت نزدیکی ما به مصداق مخلصین در دست است. به عنوان مثال قرآن می فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ»؛ (۲)

ای مؤمنان خدا را اطاعت کنید، و رسول خدا و اولی الامر را اطاعت کنید. چنانچه ملاحظه می فرمائید علاوه بر اطاعت خدا و رسول خدا صلی الله علیه و آله دستور فرمود «اولی الامر» را نیز اطاعت کنید و مسلم خداوند بندگان خود را به اطاعت کسی دعوت نمی کند که معصوم نباشد و احتمال گناه و اشتباه در او برود، از طرفی هیچ کدام از صحابه ی پیامبر صلی الله علیه و آله چنین ادعایی ندارند که معصوم اند، و فقط اهل بیت پیامبر علیهم السلام اند که می فرمایند: «نَحْنُ وَاللَّهِ السَّبِيلُ الَّذِي أَمَرَكَمُ اللَّهُ بِاتِّبَاعِهِ وَنَحْنُ وَاللَّهِ الصِّرَاطُ الْمُسْتَقِيمُ»؛ (۳) به خدا سوگند مائیم آن راهی که خدا به شما امر کرد از آن پیروی کنید و سوگند به خدا مائیم صراط مستقیم. و یا

ص: ۲۹۷

۱- تحف العقول، ص ۴۴۳.

۲- سوره ی نساء، آیه ی ۵۹.

۳- بحار الانوار، ج ۲۶، ص ۱۴.

در میان صحابه ی پیامبر صلی الله علیه و آله فقط امیرالمؤمنین علیه السلام اند که نهج البلاغه ای را به بشریت ارائه فرموده اند و به آن نحو خدا را در آن وصف کردند. آیا بقیه ی صحابه، یک هزارم نهج البلاغه مطلب آورده اند؟ وقتی امیرالمؤمنین علیه السلام و فرزندان حضرت می گویند علم هدایت جامعه در نزد ما است و «نَحْنُ وَاللَّهِ دَلَّلْنَاكُمْ عَلَى رَبِّكُمْ»؛^(۱) به خدا سوگند مائیم که شما را به سوی پروردگارتان راهنمایی می کنیم. حال یا نعوذ بالله آن ها دروغ می گویند، یا راست می گویند. اگر دروغ بگویند که از بقیه ی صحابه پایین تراند و آدم دروغگو طوری است که هم حرفش مشخص است و هم نوع سلوکش. در حالی که همه ی حرکات و گفتار این خانواده حکایت از صداقت آن ها دارد و سخنان و توصیه های رسول خدا صلی الله علیه و آله مطابق روایاتی که اهل سنت نقل کرده اند همه حکایت از آن دارد که مصداق کامل مخلصین، اهل بیت پیامبر علیهم السلام هستند. در مناقب خوارزمی آمده که ابن عباس روایت کرده است رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «اگر مردمان اجتماع می کردند بر محبت علی بن ابی طالب علیه السلام خداوند متعال هرگز آتش جهنم را خلق نمی کرد.»؛^(۲)

و نیز در همان کتاب هست که از سلمان پارسی پرسیدند چه قدر حبّ تو نسبت به علی علیه السلام زیاد است! گفت: از حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می فرمود: «کسی که علی علیه السلام را دوست داشته

ص: ۲۹۸

۱- بحار الأنوار، ج ۲۶، ص ۱۲

۲- الفین، ترجمه ی وجدانی، ص ۹۶۳.

باشد مرا دوست داشته و کسی که او را دشمنی کند با من دشمنی نموده است.»^(۱)

باز تأکید می‌کنم اگر خصوصیات مخلصین را درست شناختیم پیدا کردن مصداق‌های آن بسیار راحت خواهد بود، چون عده‌ای خاص و محدود می‌توانند در آن مقام باشند و تفاوت آن‌ها به خوبی با سایر افراد مشخص است. چه کسی می‌تواند دهان باز کند و یک‌جا، در بین جمعیت، در روز عرفه مناجات عرفه را اظهار کند، جز امام حسین علیه السلام؟ و یا چه کسی می‌تواند مثل امام سجاد علیه السلام دعای ابو حمزه و یا دعاهای صحیفه‌ی سجادیه را اظهار نماید؟ هنر شیعه این است که خصوصیات انسان‌های مخلص را در قرآن پیدا کرده و بعد متوجه مصداق‌های آن شده و به امامان معصومی رسیده است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بر آن تأکید داشتند.

از یک طرف خود قرآن می‌گوید: در طول تاریخ انسان‌هایی هستند که مخلص‌اند و شیطان در آن‌ها هیچ تأثیری نمی‌تواند بگذارد و در نتیجه حتماً معصوم خواهند بود، از طرف دیگر هیچ‌یک از صحابه‌ی پیامبر صلی الله علیه و آله حتی سلمان، ادعای عصمت ندارند، مگر امیرالمؤمنین علیه السلام. و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نیز به کمک مردم آمدند و بنا به نقل ابن عباس از مناقب خوارزمی، فرمودند: «کسی که علی علیه السلام را دوست داشته باشد نماز و روزه و عباداتش مقبول خداوند متعال است و دعایش مستجاب می‌شود و نیز کسی که علی علیه السلام را دوست داشته باشد خداوند به عدد هر موئی که در بدنش است، شهری در بهشت به او عطا خواهد نمود و نیز کسی که آل محمد صلی الله علیه و آله را

ص: ۲۹۹

۱- الفین، ترجمه‌ی وجدانی، ص ۹۶۳.

دوست داشته باشد از حساب و میزان و صراط به خوبی خواهد گذشت و در امان است و نیز اگر با دوستی محمد و آل محمد علیهم السلام بمیرد من ورود او را به بهشت کفالت می نمایم و نیز کسی که دشمنی کند آل محمد صلی الله علیه و آله را، روز قیامت نامه ی اعمالش را در پیش چشم هایش قرار می دهند و از رحمت خداوند دور باشد.»(۱)

زیارت جامعه و خصوصیات مخلصین

توجه به زیارت جامعه ی کبیره که از حضرت امام هادی علیه السلام صادر شده، هنر شیعه است، که پس از دقت در معنی و جایگاه مخلصین توانسته است مصداق آن ها را پیدا کند و با نگاهی صحیح به مخلصین بنگرد، در همین راستا و صرفاً جهت تبیین مقام مخلصین فرازهایی از آن زیارت را مورد توجه قرار می دهیم.(۲)

ابتدا پس از سلام به آن ذوات مقدس و اقرار به مقامات عالی آن ها، اظهار می دارید شما اُمّاء خدای رحمان هستید. یعنی خدای رحمان شما را امین خود قرار داده و قلب تان جایگاه دستورات اوست، به این معنی که آن ها مخلص اند و قلبشان محل حکم خدا است و یا در فرازی دیگر اظهار می دارید: «الْسَّلَامُ عَلٰی حُجَجِ اللّٰهِ عَلٰی اَهْلِ الدُّنْيَا»؛ سلام بر شما که حجت خدا برای اهل دنیااید. به این معنی که نمایش امر و نهی الهی هستند و از

ص: ۳۰۰

۱- الفین، ترجمه ی وجدانی، ص ۹۶۴.

۲- شرح زیارت جامعه ی کبیره فضای دیگری را می طلبد که فعلاً بحث متوجه آن فضا نیست.

خود هیچ چیزی به صحنه نمی آورند، آنچه را خداوند خواسته است از طریق اهل البیت علیهم السلام به اهل دنیا نشان داده است. و در فراز دیگر اظهار می دارید؛ «الْسَّلَامُ عَلٰی مَحَالِّ مَعْرِفَةِ اللَّهِ»؛ سلام بر شما که چون بخواهیم خدا را بشناسیم، باید شما را بشناسیم. شما جایگاه ها و جلوه گاه های معرفت الهی هستید، چون پروردگار عالم با تمام اسماء الهی خود بر قلب شما تجلی کرده است. لازمه ی چنین صفاتی آن است که تمام وجود آن شخص در اختیار حق باشد و حق بر آن قلب تجلی کند و آن را تصرف نماید، به همین جهت حضرت امام باقر علیه السلام به آن دو نفر عالم اهل سنت می فرماید: «شَرْقًا وَ غَرْبًا فَلَا تَجِدَانِ عِلْمًا صَاحِبًا إِلَّا شَيْئًا خَرَجَ مِنْ عِنْدِنَا اَهْلِ الْبَيْتِ»؛ (۱) به شرق روید و به غرب روید، هیچ علم صحیحی نمی یابید مگر آن چه که از نزد ما اهل البیت بیرون آمده باشد. ملاحظه می کنید که ائمه علیهم السلام مأمورند این حقیقت را به گوش بشریت برسانند و وقتی هم سراغ آن ها می رویم می بینیم به واقع دارای چنین خصوصیتی هستند و می توانند این ادعای بسیار بزرگ را ثابت کنند.

پس یک بحث این است که ما از طریق قرآن بفهمیم که زیر این آسمان، کسانی هستند که مخلص اند و قلب آن ها تماماً در تصرف خدا است، بحث دیگر آن است که بررسی کنیم مصداق مخلصین چه کسانی هستند و این خصوصیات در چه کسانی پیدا می شود. مسلم قلب انسان مخلص جایگاه معرفت الهی است و کسی است که خداوند نور کامل

ص: ۳۰۱

خود را در قلب او متجلی می کند همچنان که قلب او «مَعَاذِنِ حِكْمِهِ اللَّهُ» است، خداوند حکمت های خود را در چنین قلبی می گذارد.

بنابراین معلوم شد خداوند یک عده ای را آفریده است که جان و قلب آن ها در تصرف کامل اسماء و صفات الهی است و لذا هر کمالی را که بتوانیم برای خدا تصور کنیم قلب آن ها محل تجلی آن کمالات است و زیارت جامعه ی کبیره در فرازهای گوناگون نظر به چنین معرفتی دارد که با تحلیل جایگاه مخلصین در هستی متوجه آن مقام می شویم. اگر کسانی غیر از اهل بیت علیهم السلام را پیدا کردید که مصداق مخلصین باشند، می رویم به دنبال آن ها، چون طبق آیات قرآن می دانیم در عالم مخلصینی هستند پس باید آن ها را پیدا کرد، و لذا در آخر زیارت جامعه اظهار می کنیم: «اللَّهُمَّ إِنِّي لَوْ وَجَدْتُ شُفَعَاءَ أَقْرَبَ إِلَيْكَ مِنْ مُحَمَّدٍ وَ أَهْلِ بَيْتِهِ الْأَخْيَارِ الْأَتْمَمَةِ الْأَبْرَارِ لَجَعَلْتُهُمْ شُفَعَائِي»؛ خدایا اگر من شفیعیان نزدیک تر به تو از محمد و اهل بیت او می یافتم آن ها را شفیع بین خودم و تو قرار می دادم. به این معنی که غیر از این ها کس دیگری را پیدا نکردم، همه ی آن کسانی که احتمال داشتن چنین مقامی را برایشان می دادم بررسی کردم، دیدم مخلصی که قرآن معرفی می کند امروزه فقط با خصوصیتی که در اهل البیت علیهم السلام هست، مطابقت دارد بر همین اساس به آن ها عرض می کنیم: سلام بر شمایی که «حَفَظَهُ لِسِرِّهِ»؛ نگهبان سرّ خدایید و شایسته ی آن که اسرار الهی در جان شما گذاشته شود.

یا عرضه می داریم: «السَّلَامُ عَلَى الدُّعَاةِ إِلَى اللَّهِ وَ ادِّلَاءِ عَلَى مَرْضَاتِ اللَّهِ»؛ سلام بر کسانی که فقط به خدا دعوت می کنند و راهنمایان به سوی

رضایت الهی هستند. چون خودی جز بندگی خدا از خود ندارند. بالأخره هرکس به اندازه ای که از مسیر امامان معصوم علیهم السلام جدا شود به همان اندازه که خود دارد، مردم را به خود دعوت می کند. من و شما هم به همان اندازه که رجوع سخنانمان به سیره و کلام معصوم بود به آن ها دعوت کرده ایم. اما اگر رجوع حرف ها به سوی خودمان بود خود را هلاک و مردم را سرگردان می کنیم.

حضور مخلصین در همه ی مراتب هستی

آن هایی که در این موضوع تفکر نمی کنند ممکن است بدون هیچ دلیلی بگویند این حرف ها نسبت به اهل بیت علیهم السلام غلو است، غافل از این که بالأخره آیا چنین شخصیت هایی در عالم هست یا نه؟ اگر کسی به درستی خدا را بشناسد و متوجه شود خداوند حقیقتی است که جامع همه ی کمالات است و در عین آن که همه ی کمالات را به نحو مطلق دارا است، احد است و آن کمالات، او را از مقام احدیت خارج نمی کند، متوجه وجود چنین مقاماتی می شود. مثل نور بیرنگ که در عین دارا بودن هفت نور، از بی رنگی خارج نمی شود، چون آن هفت نور به نحو جامعیت در نور بی رنگ هست و در نور بی رنگ مستغرق اند، صفات خداوند هم در ذات خداوند مستغرق است و یک حقیقت است که جامع کمالات است، که ما به آن حقیقت «حضرت الله» می گوئیم، حال «حضرت الله» به عنوان یک حقیقت وجودی، حتماً تجلی دارد و تجلی او همسرخ اوست، منتها به مخلوقیت و به نازله و چون «حضرت الله»؛ جامع کمالات است، اولین

مخلوق او که خلیفه ی او به حساب می آید، نیز جامع همه ی اسماء الهی است، همانی که قرآن در وصف او فرمود: «وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا»؛ (۱)

خداوند همه ی اسماء را به آدم آموخت، و رسول خدا صلی الله علیه و آله در رابطه با چنین مقامی فرمودند: «أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللَّهُ نُورِي»؛ (۲)

اول چیزی که خداوند خلق کرد، نور من بود، یعنی اولین مخلوق، انسان کامل است که جامع همه ی اسماء الهی است و غیر این هم نمی تواند باشد، چون ملائکه جامع اسماء الهی نیستند و هر کدام حامل اسمی از اسماء الهی می باشند، یکی حامل اسم علیم است و یکی حامل اسم مُحیی. وقتی اولین مخلوق باید انسان کامل باشد و حامل همه ی اسماء الهی است، آیا نظر کردن به انسان کامل و اسماء الهی را در مقام او یافتن و وصف کردن، غلو است؟

اگر انسان کامل به عنوان واسطه ی فیض در عین مخلوق بودن، همه ی اسماء الهی را به نحو کامل داشته باشد، پس هر علمی که در عالم هست، از پنجره ی وجود مقدس اوست که تجلی می یابد و او از آنچه در سینه ی سایر مخلوقات هست، بیشتر از خود مخلوقات آگاه است و نسبت او در رابطه با سایر اسماء نیز همین طور است، به طوری که حیات هر ذی حیاتی از پنجره ی مقدس او تجلی می کند و او بیش از آن موجود در حیات آن موجود حاضر است. مقام مخلص بودن چنین اقتضایی را دارد که واسطه ی فیض باشد و قلب او محل تجلی اسماء الهی گردد و از طریق او آن اسماء بر بقیه تجلی کند و از خود هیچ رأی و نظری نداشته باشند. چنانچه

ص: ۳۰۴

۱- سوره ی بقره، آیه ی ۳۱.

۲- بحار الأنوار، ج ۱، ص ۹۷

حضرت صادق علیه السلام می فرماید: «يَا جَابِرُ لَوْ كُنَّا نُفْتِي النَّاسَ بِرَأْيِنَا وَهَوَانَا لَكُنَّا مِنَ الْهَالِكِينَ»؛^(۱)

ای جابر! اگر ما با نظر و رأی خود به مردم چیزی بگوییم و فتوایی بدهیم حتماً هلاک خواهیم شد. معلوم است جان آن ها واسطه ی فیض بین خلق و خالق است.

وقتی رسیدیم به این نکته که یک عده ای هستند که در عین داشتن مقام مخلوقیت، سراسر وجودشان را حق در اختیار دارد، بقیه می توانند جایگاه خود را در نسبت با آن ها تعیین کنند و به اندازه ای که به آن ها نزدیک اند از ارتباط با حق بهره مند شوند. با توجه به این امر غلو در این موضوع چه معنی دارد؟ غلو وقتی است که صفات انسان کامل را به کسی غیر از انسان کامل نسبت دهیم، یا انسان کامل را در حد خالق بالا ببریم، در حالی که آن ها می فرمایند: «اجْعَلُونَا مَخْلُوقِينَ وَقُولُوا فِينَا مَا شِئْتُمْ»؛^(۲) ما را آفریده ی خدا بدانید آن گاه هر کمالی را که مایلید در وصف ما بگوئید جا دارد.

یک راز بزرگ

در زیارت جامعه با توجه به مقام واسطه ی فیض بودن ائمه علیهم السلام می گویی: «وَ عَيْبِهِ عَلِمِهِ»؛ سلام بر شما که محل علم خدائید. فراموش نفرمائید که خدا مخلصین را برای خود پروریده تا مظهر صفات او باشند و از طریق آن ها، صفات حضرت حق ظاهر گردد و راه مردم به سوی خدا به

ص: ۳۰۵

۱- بحار الأنوار، ج ۲، ص ۱۷۲.

۲- بحار الأنوار، ج ۴۷، ص ۶۸.

نمایش در آید و لذا در ادامه می‌گویی: «وَحُجَّتِهِ وَصِرَاطِهِ وَنُورِهِ»؛ سلام می‌دهی به کسانی که حجت خدا و صراط او و نور اویند، از طریق آن‌ها خداوند به بندگانش می‌گوید اگر می‌خواهی ملائک رضایت و عدم رضایت چگونه است، به آن‌هایی که حجت من اند نظر کن، همان‌هایی که صراط و مسیر رسیدن بندگان به خداوندند و نور او را می‌نمایانند، راستی اگر مظاهر نوری خدا نبودند بشریت از کجا می‌توانست خدا را بشناسد؟ و وقتی قرآن فرمود: یک عده ای مخلص اند و شیطان هم روی این‌ها نمی‌تواند تأثیر بگذارد، راز بزرگی را برای بشریت آشکار نمود، همان رازی که حضرت باقر علیه السلام در موردش فرمودند: «مَنْ سَرَّهُ أَنْ لَا يَكُونَ بَيْنَهُ وَبَيْنَ اللَّهِ حِجَابٌ حَتَّى يَنْظُرَ إِلَى اللَّهِ وَ يَنْظُرَ اللَّهُ إِلَيْهِ فَلْيَتَوَالَ آلَ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ وَ يَتَّبِرْ أُمَّمِنْ عَدُوِّهِمْ وَ يَأْتُمْ بِالْإِيمَانِ مِنْهُمْ فَإِنَّهُ إِذَا كَانَ كَذَلِكَ نَظَرَ اللَّهُ إِلَيْهِ وَ نَظَرَ إِلَيْهِ اللَّهُ»؛ (۱) هر که مسرور می‌شود از این که بین او و خدا حجابی نباشد تا خدا را ببیند و خداوند نیز او را مشاهده کند باید آل محمد علیهم السلام را دوست بدارد و از دشمنانشان بیزار باشد و پیرو امام از آل محمد علیهم السلام گردد، اگر چنین بود خدا را می‌بیند و خدا نیز او را می‌بیند. فکر می‌کنم تأمل بر روی این حدیث شریف به واقع اسرار زیادی بر جان انسان می‌گشاید و تدبّر در آن را به عهده‌ی عزیزان می‌گذارم.

پس عده‌ای در مقام مخلص هستند که صراط و نور خدایند، با حرکات و سکنات و گفتارشان صفات و کمالات خدا را نشان می‌دهند و

ص: ۳۰۶

می توان از منظر آن ها صفات و اسماء خداوند را به تماشا نشست، همان نکته ای که علی علیه السلام در آن رابطه در وصف خود فرمودند: «أَنَا عَيْنُ اللَّهِ وَ أَنَا يَدُ اللَّهِ وَ أَنَا جَنْبُ اللَّهِ وَ أَنَا بَابُ اللَّهِ»؛(۱) من چشم خدا در بین بندگان و دست خداوند و در قرب خدا و باب او هستم. آدم وقتی به اعمال و گفتار این ذوات مقدس توجه می کند، متوجه می شود یقیناً نوری خاص پشت گفتار و رفتار آن ها هست، وگرنه انسان به خودی خود و با تفکر و تعقل نمی تواند تا این جاها جلو بیاید.

شیعه چقدر هوشیاری به خرج داده که مصداق مخلصین را پیدا کرده و در مقابل آن ها اظهار می دارد «أَشْهَدُ أَنَّكُمْ الْأَيْمَةُ الرَّاشِدُونَ الْمَهْدِيُّونَ الْمَعْصُومُونَ الْمُكْرَمُونَ الْمُقَرَّبُونَ الْمُتَّقُونَ الصَّادِقُونَ الْمُصْطَفُونَ الْمُطِيعُونَ الْقَوَامُونَ بِأَمْرِ الْعَامِلُونَ بِإِرَادَتِهِ»؛ می گوید: شهادت می دهم آن کسانی که در قرآن، آدرسشان را به ما به عنوان مخلصین داده شماست. امامانی هدایت گر و رشدهنده و معصوم و بزرگوار و مقرب و متقی و صادق و برگزیده و مطیع حق و نمایش امر الهی و عامل به هر آنچه خدا اراده کرده است در بین بشریت. به خود می گوئیم اگر اهل بیت پیامبر علیهم السلام آن مخلصینی که در قرآن خبر از آن ها داده است، نیستند، پس چه کسانی می توانند در چنین مقامی باشند؟ در حالی که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله می فرماید: « وَ لِكُلِّ شَيْءٍ أَسَاسٌ وَ أَسَاسُ الْإِسْلَامِ حُبُّنَا أَهْلَ الْبَيْتِ »؛(۲) هر چیزی بنیادی دارد و بنیاد اسلام دوستی ما خاندان است. آیا این محبت، جز محبت فی الله

ص: ۳۰۷

۱- الکافی، ج ۱، ص ۱۴۵

۲- بحار الأنوار، ج ۲۷، ص ۸۲

است که چون اهل البیت علیهم السلام مظاهر کمال خداوندند، محبت به آن‌ها عین محبت به خداوند و موجب ورود به دینداری واقعی می‌شود؟ همان نوع از دینداری که حضرت باقر علیه السلام در موردش فرمودند: «الَّذِينَ هُوَ الْحُبُّ»؛ دین فقط در دوست داشتن خلاصه می‌شود و دوست داشتن اهل البیت علیهم السلام، دوست داشتن آن چیزی است که دوست داشتنی است یعنی دوست داشتن کمال مطلق، چون امامان «وجه الله» هستند و از طریق آن‌ها با انوار الهی روبه‌رو می‌شویم. لذا حضرت باقر علیه السلام فرمودند: «نَحْنُ وَاللَّهِ وَجْهٌ...»؛^(۱) به خدا قسم ما وجه الله هستیم.

چنانچه قلب را متذکر موضوع مخلصین بکنیم با اندک بررسی و تحقیق متوجه می‌شویم مصداق مخلصین در حال حاضر که در صحنه‌ی هدایت بشریت نقش اصلی را دارد، جز اهل البیت پیامبر علیهم السلام کسان دیگری نمی‌توانند باشند. در واقع در زیارت جامعه‌ی کبیره اعلام می‌داریم ما به این نتیجه رسیده‌ایم آن کسانی که باید به دنبالشان باشیم و در قرآن از وجود آن‌ها خبر داد، چنین خصوصیتی دارند و جز شما اهل البیت کس دیگری نیست. وقتی پذیرفتیم که طبق خبر قرآن مخلصین در این عالم هستند و نیز می‌فرماید: «إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً»؛^(۲)

من همواره خلیفه‌ای در زمین قرار می‌دهم که مقامش، مقام پذیرش و ارائه‌ی همه‌ی اسماء الهی است، دیگر شک نمی‌کنید که همواره باید چنین انسان‌هایی در هر دوره‌ای باشند که مصداق کامل نمایش وظیفه‌ی الهی هر انسانی

ص: ۳۰۸

۱- کنز جامع الفوائد: ۲۱۹. بحار الأنوار، ج ۲۴، ص ۱۹۳

۲- سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۳۰.

می باشند، چون شیطان نگفت همه را گمراه می کنم مگر مرسلین را، اگر چنین می گفت می پذیرفتم فقط پیغمبرها مخلص اند. آری مسلم انبیاء الهی جزء مخلصین هستند، ولی فقط انبیاء نیستند که در مقام مخلصین قرار دارند. بلکه بحث بر سر خلیفه ی خدا بود که شیطان گفت همه را گمراه می کنم مگر مخلصین را، پس هر کس بتواند به عنوان خلیفه ی خدا حامل همه ی اسماء الهی باشد، مصداق مخلصین است و تا آخر تاریخ حضور چنین افرادی ادامه دارد و وظیفه ی ماست با شناخت خصوصیات آن ها حجت های خدا روی زمین را گم نکنیم. آیا هیچ کدام از صحابه ی پیامبر صلی الله علیه و آله اظهار داشتند: «نَحْنُ أَبْوَابُ اللَّهِ وَ نَحْنُ الصِّرَاطُ الْمُسْتَقِيمُ وَ نَحْنُ عَيْبُهُ عِلْمِهِ وَ نَحْنُ تَرَاجِمُهُ وَ حِيَهُ وَ نَحْنُ أَرْكَانُ تَوْحِيدِهِ وَ نَحْنُ مَوْضِعُ سِرِّهِ»؛ (۱) مائیم دریچه های علم خدا، و مائیم راه مستقیم و محل علم او و مائیم بازگوکننده و شرح دهنده ی وحی خدا و استوانه های اصلی کاخ توحید او و مائیم جایگاه سر او؟ در حالی که حضرت سجاد علیه السلام آن انسان عابد و صادق چنین اظهاراتی دارند آیا می توان گفت: ادعا می کنند؟

اوج بصیرت

وقتی در زیارت جامعه در راستای مطلع شدن از مصداق های مخلصین صفات آن عزیزان را اظهار می داری و می گویی: «الْقَوَامُونَ بِأَمْرِهِ»؛ شما قیام کننده به امر خدائید، چون در ابتدا متوجه چنین مقامی برای انسان هایی خاص شده ای، حالا با امثال آن زیارت خود را با مصداق آن مقام مانوس

ص: ۳۰۹

می کنی و می گویی آقا! قبول دارم شمائید آن هایی که نمایش حاکمیت امر خدایند «الْعَامِلُونَ بِإِزَادَتِهِ»؛ اراده و خواست خدا در شخصیت شما تجلی می کند. «الْفَائِزُونَ بِكَرَامَتِهِ»؛ شما به نور کرامت پروردگار به مقاماتی خاص نایل شده اید، چون «اضِيْطَفَاكُمْ بِعِلْمِهِ»؛ با علمی که نسبت به شما داشت شما را انتخاب کرد «وَازْتَضَاكُمْ لِعَيْنِهِ»؛ و شما را برای کشف حقایق غیبی اش برگزید «وَاخْتَارَكُمْ لِسِرِّهِ»؛ و انتخابتان کرد برای سرّ خودش. در این فراز حاصل تلاش خود را برای یافتن چنین گوهرهایی بر زبان می آورید و این اوج بصیرت یک انسان است که توانسته است جایگاه غیب و سرّ پروردگار عالم را پیدا کند و با آن ها مأنوس گردد و از عالم آن ها بهره مند شود.

در اکثر زیارات یکی از خصوصیات که برای امامان متذکر می شوید فراز «وَ جَاهِدْتُمْ فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ»؛ است. با توجه به سیره و گفتار آن ها اظهار می دارید؛ شما در رابطه با خدا و تحقق امر الهی در جان خود و در نظام بشری، آنچه را که ممکن بوده در نهایت تلاش انجام دادید. چون همچنان که عرض شد یک عمر قلب را در محضر حق قرار دادن و بر آن اساس مردم را هدایت کردن کار عجیبی است. به من بگویید کدام یک از ما نمازهایمان را آن طور که حقّ نماز است می توانیم بخوانیم؟ تازه وقتی تصمیم گرفتیم حق نماز را به جا آوریم و در محضر حق ادب حضور را رعایت کنیم متوجه می شویم کار خیلی مشکلی است، آن هم مشکل ترین کار. می توان به قله ی اورست صعود کرد اما آیا می توان از اول نماز تا آخر نماز حضور قلب داشت؟ گاهی شیطان از طریق همین تصمیم که

برای حضور قلب می گیریم، ما را از اصل حضور قلب محروم می کند و مشغول اراده برای حضور قلب می کند، همان اراده، حجاب می شود. مخلصین کسانی اند که از همه ی این موانع رسته و قلب خود را تماماً در حضور نگه داشته اند. در وصف آن ها می گویند: «وَجَاهَدْتَ فِي سَبِيلِهِ وَ عِبَدْتَهُ صَادِقًا مُخْلِصًا حَتَّى أَتَاكَ الْيَقِينُ»؛ شما در راه پروردگار تلاش لازم را انجام دادید، و صادقانه و مخلصانه او را عبادت کردید تا این که عمرتان به پایان رسید. لذا حرف شما در این فراز این است که تا آخر عمر قلب خود را در حضور با حق نگه داشتید. و این نوع سخن گفتن و وصف کردن با توجه به مقام «مخلص» بودن ائمه علیهم السلام است. یک شیعه ی واقعی علاوه بر این که متوجه شده است انسان «مخلص» چه مقامی است و کسی که «مخلص» باشد چه خصوصیتی دارد، متوجه شده است مصداق آن چه کسانی هستند.

کافی است در موضوع مخلصین از آیات الهی سرسری نگذریم، در آن صورت هماهنگ با قرآن که برای اهل بیت علیهم السلام مقام خاصی از طهارت را معرفی می کند، خطاب به آن ها خواهید گفت: «وَأَدْلَاءَ عَلَى صِرَاطِهِ»؛ شما نمایاننده ی راهی هستید که به خدا ختم می شود و انسان ها را به قرب الهی می رساند و عاملی هستید که یاد خدا از زندگی بشر به حاشیه نرود «وَأَدَمْتُمْ ذِكْرَهُ»؛ و نه تنها یاد خدا فراموش نشود «وَوَكَّدْتُمْ مِيثَاقَهُ»؛ بر عهدی که بشر با خدا بسته تأکید می کنید، تا بندگی خدا در متن زندگی بشر زنده بماند و مورد غفلت قرار نگیرد، تا آن جا که اظهار می داری: «حَتَّى أَعْلَمْتُمْ دَعْوَتَهُ»؛ تا این که دعوت خداوند را آشکار ساختید. بعد از

آن که عرضه داشتید شماستید آن‌هایی که نهایت تلاش در بندگی خدا را به نمایش گذاشتید، می‌گوئید: و شماستید که دعوت حق را اعلان کردید تا مردم از طریق شما به خداوند نزدیک شوند، در حالی که اگر آن‌ها از خود و در خود چیزی داشتند، حجاب حق می‌شدند و با توجه به مخلص بودن، چنین لکه‌ای هرگز بر دامن آن‌ها نمی‌نشاند، بلکه تمام وجود آن‌ها مسیر ظهور دعوت حق می‌شود. عرضه می‌دارید: «وَيَبْتَغُوا فَرَاغَهُ»؛ شما نشان دادید وظایف مردم نسبت به پروردگارشان چگونه باید باشد. «وَأَقَمْتُمْ حُدُودَهُ»؛ حد و حدود احکام الهی را پایدار نگه داشتید تا معلوم شود حد بندگی چگونه باید رعایت گردد «وَنَشَرْتُمْ أَسْرَارَهُ»؛ و دین خدا را نشر دادید تا در غوغای سیاست حاکمان مدعی اسلام، دین خدا به فراموشی کشانده نشود. راستی آیا می‌شود زمین بدون وجود چنین افرادی به حیات خود ادامه دهد؟

غفلی خطرناک

اساتید عزیز ما می‌فرمودند: «با حیلای امویان، پیامبر صلی الله علیه و آله طوری در اهل سنت معرفی شدند و طوری از مقام مخلص بودن آن حضرت غفلت کردند که دیگر ضرورت پیش نیاید تا جانشینان پیامبر صلی الله علیه و آله نیز در مقام مخلصین باشند. عصمت پیامبر صلی الله علیه و آله را در آن حدی پذیرفتند که وحی الهی را بدون اشتباه به ما رسانده‌اند و در بقیه‌ی موارد آن حضرت را در حد سایر انسان‌ها معرفی کردند. آن وقت دیگر نه تنها موضوع مقام واسطه‌ی فیض بودن حضرت منتفی است، بلکه دیگر جایی برای هیچ کس تحت

عنوان واسطه بین خدا و مخلوقات باقی نمی ماند. از خود نپرسیدند چرا خداوند به ملائکه می فرماید: «إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً»؛ (۱) من همواره در زمین خلیفه ای قرار می دهم که آن خلیفه حامل همه اسماء الهی است و همه ی ملائکه بر او سجده می کنند. آیا پس از پیامبر صلی الله علیه و آله کسی هست که در مقام خلیفه الهی باشد یا چنین مقامی دیگر وجود نخواهد داشت و بشر از مخلصینی که شیطان نتواند بدان ها دسترسی داشته باشد و حجت خدا برای بندگان باشد، محروم می شود، و یا کسانی غیر از آل محمد علیهم السلام مصداق مخلصین هستند؟ در حالی که روایات بسیار زیادی نسبت به حُب آل محمد علیهم السلام و نتایج فوق العاده ی آن حُب در متون اهل سنت هست که به خوبی انسان را متوجه مقام مخلص بودن آن ها می کند. (۲)

ص: ۳۱۳

۱- سوره ی بقره، آیه ی ۳۰.

۲- صاحب تفسیر کشاف یعنی زمخشری از قول پیامبر صلی الله علیه و آله نقل می کند: «أَنَّهُ قَالَ مَنْ مَاتَ عَلَيَّ حُبَّ آلِ مُحَمَّدٍ مَيَاتٍ شَهِيداً أَلماً وَمَنْ مَيَاتَ عَلَيَّ حُبَّ آلِ مُحَمَّدٍ مَاتَ مَغْفُوراً لَهُ أَلماً وَمَنْ مَاتَ عَلَيَّ حُبَّ آلِ مُحَمَّدٍ مَاتَ تَائِباً أَلماً وَمَنْ مَاتَ عَلَيَّ حُبَّ آلِ مُحَمَّدٍ مَيَاتٍ مُؤْمِناً مُسْتَكْمِلاً الْإِيْمَانَ أَلماً وَمَنْ مَاتَ عَلَيَّ حُبَّ آلِ مُحَمَّدٍ بَشْرَهُ مَلَكَ الْمَوْتِ بِالْجَنَّةِ ثُمَّ مُنْكَرٌ وَنَكِيرٌ أَلماً وَمَنْ مَيَاتَ عَلَيَّ حُبَّ آلِ مُحَمَّدٍ يُزَفُّ إِلَى الْجَنَّةِ كَمَا تُزَفُّ الْعُرُوسُ إِلَى بَيْتِ زَوْجِهَا أَلماً وَمَنْ مَاتَ عَلَيَّ حُبَّ آلِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَفُتِحَ لَهُ فِي قَبْرِهِ بَابٌ إِلَى الْجَنَّةِ أَلماً وَمَنْ مَيَاتَ عَلَيَّ حُبَّ آلِ مُحَمَّدٍ مَيَاتٍ عَلَى الشُّنَّةِ وَالْجَمَاعَةِ أَلماً وَمَنْ مَاتَ عَلَيَّ بُغْضِ آلِ مُحَمَّدٍ جَعَلَ اللهُ قَبْرَهُ مَرَارَ مَلَائِكَةِ الرَّحْمَةِ أَلماً وَمَنْ مَاتَ عَلَيَّ حُبَّ آلِ مُحَمَّدٍ مَيَاتٍ عَلَى الشُّنَّةِ وَالْجَمَاعَةِ أَلماً وَمَنْ مَاتَ عَلَيَّ بُغْضِ آلِ مُحَمَّدٍ مَيَاتٍ كَافِراً أَلماً وَمَنْ مَاتَ عَلَيَّ بُغْضِ آلِ مُحَمَّدٍ لَمْ يَشَمَّ رَائِحَةَ الْجَنَّةِ»؛ هر کس بر محبت آل محمد از دنیا برود شهید مرده. متوجه باشید هر کس بر محبت آل محمد بمیرد آمرزیده است. توجه کنید هر کس بر محبت آل محمد بمیرد با توبه از دنیا رفته، هر کس بر محبت آل محمد بمیرد با ایمان کامل از دنیا رفته و هر کس بر محبت آل محمد بمیرد ملک الموت به او بشارت بهشت می دهد و پس از او نکیر و منکر، هر کس بر محبت آل محمد بمیرد چنان با جلال او را به بهشت می برند مانند عروسی که به خانه ی شوهر می رود، هر کس بر محبت آل محمد بمیرد دربی از قبرش به بهشت گشوده می شود. توجه کنید هر کس بر محبت آل محمد بمیرد خداوند قبر او را جایگاه زیارت ملائکه رحمت قرار می دهد، هر کس بر محبت آل محمد بمیرد بر راه و روش پیامبر و جماعت مؤمنین مرده، هر کس با کینه ی آل محمد بمیرد روز قیامت که می آید بر پیشانی او نوشته است: مایوس از رحمت خداست. هر کس بر بغض آل محمد بمیرد کافر از دنیا رفته، و هر کس بر بغض آل محمد بمیرد بوی بهشت را استشمام نخواهد کرد.

مسلم محبت به آل محمد عليهم السلام که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بر آن تأکید دارند ریشه در مقامی دارد که مخصوص این خانواده است و گرنه، نه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و نه خداوند در سوره ی شوری هرگز نسبت جسمی آل محمد عليهم السلام به آن حضرت را عامل محبت و رزیدن امت به آن ها قرار نمی داد.

اگر در صدر اسلام بررسی کنیم مسلم از صحابه ی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله جز علی بن ابیطالب علیه السلام کسی را در حدّ مخلص بودن نمی توان یافت و هیچ یک از صحابه هم چنین ادعایی ندارند و اگر کسی از صحابه در آن حدّ بود بر رسول خدا صلی الله علیه و آله واجب بود که در جریان مباحثه او را شرکت دهد. در میان تابعین هم غیر از فرزندان امام حسین علیه السلام کسی را نمی توان یافت که مصداق مخلصین باشد و هیچ کس هم چنین ادعایی ندارد. ابوحنیفه در توصیف امام صادق علیه السلام می گوید: کسی که هیچ جا درس نخوانده و همه محتاج اویند. همین طور بقیه ی ائمه عليهم السلام را هم بررسی کنید تا امام زمان عجل الله تعالی فرجه بینید چه کسانی خصوصیات مخلصین را دارا هستند. آدم های خوب زمان ما که هیچ کدام چنین ادعایی ندارند. امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» می فرماید:

ص: ۳۱۴

جانم فدای خاک پای امام زمان؛ آدم های بد هم که نمی توانند مخلص باشند.

حتماً این موضوع برای ما مهم است که وقتی فهمیدیم یک عده ای مخلص اند و خصوصیاتشان هم چنین و چنان است، آن وقت می رسیم به انسان هایی که باید در موردشان بگوییم: «فَالرَّاغِبُ عَنْكُمْ مَارِقٌ»؛ کسی که از شما جدا شد، از حقیقت دور شد. مسلم اگر کسی از انسانی که مخلص است جدا شود، از هدف جدا شده است. «وَاللَّازِمَ لَكُمْ لَاحِقٌ» و کسی که همراه شما باشد، به مقصد رسید. چون مخلص یعنی کسی که تمام وجودش آینه ی خواست خدا است، و لذا اظهار می داری: «وَ الْحَقُّ مَعَكُمْ وَ فِيكُمْ وَ مِنْكُمْ وَ إِلَيْكُمْ» حق با شما و در شما و از شما و به سوی شما است، آیا معنی مخلص بودن و واسطه ی فیض بودن و خلیفه الله بودن جز این است؟ و لذا در تبیین موضوع اظهار می داری «وَ آيَاتُ اللَّهِ لَمَدِيكُمْ وَ عَزَائِمُهُ فِيكُمْ وَ نُورُهُ وَ بُرْهَانُهُ عِنْدَكُمْ وَ أَمْرُهُ إِلَيْكُمْ» آیات الهی نزد شما است و شما نمایش او هستید، و عزم و اراده ی او در شما محقق است و نور و تجلیات او از شما تشعشع می کند و امر او به شما ختم می گردد. پس می توان نتیجه گرفت: «مَنْ وَالَاكُمْ فَقَدْ وَالَى اللَّهُ وَ مَنْ عَادَاكُمْ فَقَدْ عَادَى اللَّهُ»؛ هر کس شما را دوست داشته باشد، خدا را دوست داشته و هر کس با شما مخالفت و دشمنی کند با خدا دشمنی کرده است.

ائمه علیهم السلام در راستای آن که ما خود را ارزیابی کنیم به ما ملاک داده اند و لذا حضرت صادق علیه السلام از قول علی علیه السلام می فرماید: «فَمَنْ أَرَادَ أَنْ يَعْلَمَ

حُبَّنَا فَلْيَمْتَحِنْ قَلْبُهُ فَإِنْ شَارَكَكَ فِي حُبِّنَا عَدُوْنَا فَلَيْسَ مِنَّا وَ لَسْنَا مِنْهُ وَ اللَّهُ عَدُوُّهُ وَ جِبْرَائِيلُ وَ مِيكَائِيلُ وَ اللَّهُ عَدُوُّ لِّلْكَافِرِينَ»؛ (۱)

هر که می خواهد بداند ما را دوست دارد یا نه، به قلب خود نگاه کند اگر در محبت ما دشمن ما را شریک قرار می دهد از ما نیست و ما نیز با او ارتباطی نداریم و خداوند و جبرئیل و میکائیل با او دشمن اند و خدا دشمن کافران است.

آینه های نمایش حق

وقتی متوجه شدیم مخلصین آینه ی نمایش حق اند، اگر کسی گفت من خدا را دوست دارم و ائمه علیهم السلام را دوست نداشتم، حتماً به خود دروغ گفته است و به واقع جواب قرآن را در مورد مخلصین نداده است و نتوانسته است محبت خود را به صورت صحیح هدایت کند. محبت به مخلصین، یعنی محبت به انسان هایی که در حرکات و گفتار خود حق را می نمایانند و لذا محبت به آن ها، همان محبت به خدا است در آینه ای که حضرت حق خود را به نمایش در آورده. و از طرفی دیگر جذبه ی فطری محبت به حق را در ما پرورانده است و لذا اگر کسی فطرت خود را ضایع نکرده باشد، در راستای محبت به حق، محبت به امامان معصوم علیهم السلام در او به خوبی وجود دارد گفت:

دیده

آن باشد که باشد شه شناس

تا

شناسد شاه را در هر لباس

اگر کسی خداشناس باشد، وقتی خداوند خود را در مظاهر عالی اش نمایش می دهد، که طبق آیه ی مورد بحث آن مظاهر عالیه مخلصین

ص: ۳۱۶

هستند، حتماً آن‌ها را می‌شناسد و اگر به آن‌ها محبت ندارد چطور می‌تواند ادعا کند خدا را دوست دارم؟ این جاها است که دُم خروس پیدا می‌شود! به همین جهت در این فراز از زیارت می‌گویید اگر کسی شما را دوست داشته باشد، خدا را دوست داشته و «مَنْ عَادَاكُمْ» و اگر کسی شما را دشمن بدارد خدا را دشمن داشته است و در همین راستا در متون اهل سنت داریم که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «أَلَا وَ مَنْ مَاتَ عَلَى بُغْضِ آلِ مُحَمَّدٍ لَمْ يَشَمَّ رَائِحَةَ الْجَنَّةِ»؛ (۱)

آگاه باشید! هرکس بر بغض آل محمد بمیرد کافر از دنیا رفته و هرکس بر بغض آل محمد بمیرد بوی بهشت را استشمام نخواهد کرد.

ملاحظه می‌فرمایید زیارت نامه‌هایی مثل زیارت جامعه ی کبیره صرفاً حرف امام هادی علیه السلام نیست بلکه این زیارت استحکام کامل عالی ترین عقیده ای است که یک مسلمان باید داشته باشد و خبر از یک هوشیاری بزرگ می‌دهد در یافتن حقایق متعالی. سوره ی صاد، آیه ی ۸۳ که موضوع مخلصین و عدم دسترسی شیطان به آن‌ها را مطرح می‌کند، نکات بسیار ارزشمندی در راستای هدایت ما در درون خود دارد و اگر بر روی آن تأمل شود توفیقات بزرگی نصیب انسان می‌گردد و لذا شیطان سخت در تلاش است که ما را از توجه به آن محروم کند تا متوجه مصداق‌های مخلصین نشویم و عملاً با داشتن عبادات کثیره به هیچ سعادت نایل نگردیم. انس بن مالک می‌گوید: «كُنْتُ أَنَا وَ أَبُو ذَرٍّ وَ سَلْمَانُ وَ زَيْدُ بْنُ

ص: ۳۱۷

۱- احمد ابوکف، «آل بیت النبی صلی الله علیه و آله و آله فی مصر»، ص ۲۳۳، انتشارات دارالمعارف، قاهره

أَرْقَمَ عِنْدَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ إِذْ دَخَلَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ «عَلَيْهِمَا السَّلَامُ» فَقَبَّلَهُمَا رَسُولُ اللَّهِ وَقَامَ أَبُو ذَرٍّ فَأَنْكَبَ عَلَيْهِمَا وَقَبَّلَ أَيْدِيَهُمَا ثُمَّ رَجَعَ فَقَعَدَ مَعَنَا فَقُلْنَا لَهُ سِرًّا يَا أَبَا ذَرٍّ: أَنْتَ رَجُلٌ شَيْخٌ مِنْ أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ تَقُومُ إِلَى صَبِيَّيْنِ مِنْ بَنِي هَاشِمٍ فَتَنْكَبُ عَلَيْهِمَا وَتُقَبِّلُ أَيْدِيَهُمَا فَقَالَ نَعَمْ لَوْ سَمِعْتُمْ مَا سَمِعْتُمْ فِيهِمَا مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لَفَعَلْتُمْ لَهُمَا أَكْثَرَ مِمَّا فَعَلْتُمْ أَنَا فَقُلْنَا وَ مَا سَمِعْتُمْ يَا أَبَا ذَرٍّ قَالَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ لِعَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ لَهُمَا يَا عَلِيُّ وَ اللَّهُ لَوْ أَنَّ رَجُلًا صَلَّى وَ صَامَ حَتَّى يَصِيرَ كَالشَّنِّ الْبَالِي إِذَا مَرَا نَفَعْتُهُ صِيْلَاتُهُ وَ لَمَّا صَوْمُهُ إِلَّا بِحُبِّكُمْ يَا عَلِيُّ مَنْ تَوَسَّلَ إِلَيَّ اللَّهُ حَزَلَّ شَأْنُهُ بِحُبِّكُمْ فَحَقَّ عَلَيَّ اللَّهُ أَنْ لَا يُرَدَّهُ يَا عَلِيُّ مَنْ أَحَبَّكُمْ وَ تَمَسَّكَ بِكُمْ فَقَدْ تَمَسَّكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى؛ (١) من و ابوذر و سلمان و زید بن ارقم؛ خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله بودیم ناگاه حسن و حسین «علیهما السلام» بر آن حضرت وارد شدند رسول خدا صلی الله علیه و آله آن دو را بوسید، سپس ابوذر حرکت کرد و خودش را به روی آن دو افکند و دست هایشان را بوسید بعد برگشت به جای خود کنار ما نشست. سپس ما گفتیم ای اباذر تو پیرمردی هستی از اصحاب و یاران رسول خدا برای این دو کودک از بنی هاشم، بلند می شوی و دست آن دو را می بوسی. ابوذر گفت آری اگر آنچه را که من از رسول خدا صلی الله علیه و آله در باره ی این دو شنیدم شما می شنیدید شما هم کار مرا انجام می دادید بلکه بیشتر از آنچه من انجام دادم شما انجام می دادید گفتم ای اباذر آنچه شنیده ای چیست؟ گفت شنیدم به علی می فرمود ای علی! به خدا سوگند اگر مردی نماز بگزارد و روزه بگیرد تا

ص: ۳۱۸

مانند مشک خشکیده شود نماز و روزه اش فائده ای ندارد مگر به دوستی شما، ای علی هر کس متوسل به خدا شود به واسطه ی دوستی شما، بر خدا سزاوار است که او را ناامید برنگرداند. یا علی! هر کس شما را دوست دارد و چنگک به دامن شما بزند به دستگیره ی محکمی چنگک زده است.

قصه ی آن که به زیارت خانه ی خدا رفت تا خدا را ببیند، و خداوند جایگاه پیامبر و اولاد پیامبر علیهم السلام را به او نشان داد، در همین جا معنی پیدا می کند و اگر کسی نسبت به جایگاه مخلصین در هستی کمی فکر کند می فهمد این قصه یعنی چه و هزاران قصه ی دیگر را هم خواهد فهمید.

باز در فهم مصداق مخلصین در زیارت جامعه می گویی: «أَنْتُمْ الصِّرَاطُ الْأَقْوَمُ وَ شُهَدَاءُ دَارِ الْفَنَاءِ وَ شُفَعَاءُ دَارِ الْبَقَاءِ» شما آن راه راستی هستید که همواره پایدار است و اسوه های زندگی دنیا و شفیعان زندگی آخرت می باشید. من و شما وقتی خودمان را در نظر می گیریم می بینیم که اگر چند صباحی از جهتی هم اصلاح شویم چیزی نمی گذرد که آن حالت می رود و پایدار نمی ماند. اما مخلصین تماماً بر صراط مستقیم پایدارند و خودشان آن صراط پایدارند و به قول حضرت سجاد علیه السلام: «نَحْنُ الصِّرَاطُ الْمُسْتَقِيمُ» (۱) مائیم صراط مستقیم. همچنان که رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرمایند: «عَلِيٌّ هُوَ الصِّرَاطُ الْمُسْتَقِيمُ» (۲) علی به خودی خود صراط مستقیم است. وقتی ذات آن ها صراط مستقیم شد دیگر انحراف از آن معنی ندارد و در همین رابطه و با توجه به چنین معرفتی اظهار می داری «وَ شُهَدَاءُ دَارِ الْفَنَاءِ»

ص: ۳۱۹

۱- معانی الاخبار، ص ۳۵.

۲- الکافی، ج ۱، ص ۴۱۷.

شما در این دنیا، نمونه های کامل درست زندگی کردن و نظاره گر باطن انسان ها می باشید. همچنان که «شَفَعَاءُ دَارِ الْبَقَاءِ» هستید و در قیامت شفیع مایید تا مسیر به سوی پروردگاران را به بهترین نحو طی کنیم.

ائمه علیهم السلام در قیامت مطابق این که در دنیا پیرو آن ها بودیم ما را در آن دنیا به سوی مقصد مطلوب سیر می دهند. در یکی از فرازهای زیارت جامعه نظر به ملاک بودن مقام مخلصین می کنی و می گویی: «وَالْبَابُ الْمُبْتَلَىٰ بِهِ النَّاسُ» شما دریچه هایی هستید که خداوند خلق را از طریق شما می آزماید. بخواهید یا نخواهید خداوند برای ما زیر این آسمان نمونه هایی گذاشته است که دریچه ها و باب امتحان ما هستند. هرکس به طرف آن ها آمد از ظلمات زندگی دنیایی نجات یافت و گرنه هلاک می شود. عرضه می داری: «مَنْ أْتَيْكُمْ نَجِيًّا وَمَنْ لَمْ يَأْتِكُمْ هَلَكًا» هرکس به سوی شما آمد نجات یافت و هرکس راه دیگری رفت هلاک گشت و در اوج بی ثمری و بیهودگی، زندگی را تمام نمود زیرا از کنار مخلصین رفتن به خودی خود انحراف است.

خلقتی فوق زمین و زمان

إن شاء الله این بحث وسیله ای شود تا جایگاه مخلصین را به طور جدی دنبال بفرمائید و روشن شود با چه هدفی خداوند عده ای را با اراده ی خاص خود می پروراند و چرا علامه طباطبائی «رحمه الله علیه» در تفسیر آیه ی ۳۳ سوره ی احزاب که بحث طهارت اهل البیت علیهم السلام را پیش می کشد، روشن می کنند آن طهارت باید تکوینی باشد، به این معنی که وجود مقدس اهل

البیت علیهم السلام به اراده ی خاص خداوند عین طهارت گردند و متوجه باشیم اگر در این دنیا مخلص موجود است باید خصوصیات را داشته باشد که شما در زیارت جامعه از یک جهت و در دعاها و مناجات آن ها از طرف دیگر، متذکر آن خصوصیات می شوید و از مقام باطنی و نوری آن ها غفلت نمی کنید که به جهت تقدّم درجه ی وجودی که دارند قبل از خلقت آسمان و زمین وجود داشتند.

ابن عباس گفت ما در خدمت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بودیم که علی بن ابی طالب علیه السلام وارد شد همین که چشم پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به او افتاد در چهره اش تبسم نمود و فرمود: مرحبا به کسی که خدا او را چهل هزار سال قبل از خلقت آدم آفرید. عرض کردم یا رسول الله آیا ممکن است پسر قبل از پدر باشد؟ فرمود: آری خداوند من و علی را قبل از آدم از یک نور آفرید، به فاصله چهل هزار سال قبل از خلقت آدم نوری آفرید و به دو قسمت تقسیم نمود مرا از نیم آن و علی را از نیم دیگر آفرید، قبل از آفرینش تمام اشیاء، سپس از نور من و علی اشیاء را آفرید. سپس ما را در طرف راست عرش قرار داد، بعد ملائکه را آفرید ما تسبیح کردیم ملائکه بعد از ما تسبیح نمودند، ما تهلیل گفتیم آن ها بعد از ما به تهلیل مشغول شدند، ما تکبیر گفتیم سپس آن ها تکبیر گفتند این تسبیح و تهلیل و تکبیر ملائکه به واسطه ی تعلیم من و علی بود»(۱)

لذا در زیارت جامعه ی کبیره خطاب به آن ذوات مقدس اظهار می داری. «خَلَقَكُمُ اللَّهُ أَنْوَارًا فَجَعَلَكُمْ بِعَرْشِهِ مُحَدِّقِينَ حَتَّى مَنَّ عَلَيْنَا بِكُمْ» خدا شما را آفرید و محیط به عرش

ص: ۳۲۱

خود گردانید تا این زمان که به نعمت وجود شما بر ما منت گذاشت «جَعَلَكُمْ فِي بُيُوتِ أَذْنِ اللَّهِ أَنْ تُرْفَعَ وَيُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ» شما را در خاندانی قرار داد که اِذْن فرموده آن را بالا برند، خانه‌هایی که نام خدا در آنها برده می‌شود، و صبح و شام در آن‌ها تسبیح او می‌گویند.

در این فراز علاوه بر آن که متوجه خلقت نوری آن ذوات مقدس هستید، متوجه تعیین و ظهور دنیایی آن‌ها نیز می‌باشید که خداوند آن‌ها را در خانواده‌ای خاص قرار داد تا آن‌جا که می‌گویی «مَنْ أَرَادَ اللَّهُ يَدَأَ بِكُمْ» هر کس خدا را طلب کرد از شما شروع کرد تا به نتیجه رسید و از آن دقیق‌تر عرضه می‌داری «بِكُمْ فَتَحَّ اللَّهُ وَ بِكُمْ يَخْتَمُ»^(۱) خداوند برکاتش را از طریق شما می‌گشاید و آن برکات به ما منتهی می‌شود و آن برکات به شما نیز ختم می‌شود. از آن جایی که متوجه هستید از طریق همین مخلصین راه رضوان خداوند گشوده می‌شود. می‌گویی: «بِكُمْ يُشِيرُ إِلَيْكَ إِلَى الرِّضْوَانِ»؛ به کمک شما انسان‌ها به سوی رضایت خداوند کشیده می‌شوند. چون در واقع قلب آن ذوات مقدس نمایاننده‌ی آن چیزی است که خداوند از بندگانش می‌خواهد و اقتضای مخلص بودن، چنین خصوصیتی است.

با توجه به حرکات و سکانات ائمه علیهم السلام و تأکیدات رسول خدا صلی الله علیه و آله در توجه به اهل البیت علیهم السلام و با توجه به صحنه‌های متفاوت تاریخ و موضع‌گیری‌های منحصر به فردی که ائمه علیهم السلام از خودشان نشان داده‌اند و

ص: ۳۲۲

۱- من لا يحضره الفقيه، ج ۲، ص ۶۱۳.

از همه مهم تر تأکید قرآن به «مودّت فی القربی» و طهارت اهل البیت، خیلی زود می توان متوجه شخصیت هایی شد که تعبیّرات مطرح شده در زیارت جامعه ی کبیره، صفات واقعی این ذوات مقدس است. مسلّم غیر از ائمه ای که شیعه متوجه آن ها شده کسان دیگری را مصداق چنین صفاتی نمی توان یافت. زمان حضرت نوح علیه السلام مصداق مخلصین معلوم بود، و همه ی مؤمنین نظر به آن حضرت داشتند.^(۱)

ولی در این زمان با همه ی غفلت هایی که بعد از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله شد، اگر غیر از ائمه ی معصوم علیهم السلام کسان دیگری را مصداق صفات مذکور یافتید ما را هم دنبال خودتان ببرید! و اگر مشخص شد چنین نیست پس مواظب باشد حالا که همواره مخلص در دنیا هست، پس دنبال دیگری غیر از ائمه ی معصومین علیهم السلام راه نیفتید.

مباهله و نتایج آن

چقدر خوب است که انسان در اعتقاد حقی که یافته خیلی محکم باشد. ما بحمدالله یقین داریم مقام یک عده ای زیر این آسمان عین عصمت است پس باید چشم خود را از آن ها برنداشت و در امور زندگی - اعم از زندگی فردی یا اجتماعی و اقتصادی - خط کلی را از آن ها گرفت. از یک طرف آیه ی تطهیر یعنی آیه ی ۳۳ سوره ی احزاب می گوید اهل البیت علیهم السلام عین پاکی و عصمت اند. از طرف دیگر جریان مباهله که

ص: ۳۲۳

۱- عنایت داشته باشید که مخلص بودن مقام است و مقوله ای است وجودی و تشکیکی؛ و شدید و آشد در آن جاری است و لذا اگر صفات مطرح در امثال زیارات برای اهل البیت علیهم السلام به نحو آشد مطرح است برای سایر انبیاء به نحو شدید مطرح است و در آنجا نیز موضوع تشکیکی بودن جاری است.

سوره ی آل عمران متذکر آن است روشن می کند فقط عده ای خاص در مقام جعل لعنت خدا بر کاذبین بودند، پس باید جایگاه این عده ی خاص را از بقیه جدا کرد. در آیه ی مباحله که خداوند به پیامبر صلی الله علیه و آله می گوید حال که مسیحیان نجران محکوم شدند و باز دین اسلام را نپذیرفتند آن ها را دعوت به مباحله و نفرین به همدیگر کن. می فرماید: «فَمَنْ حَيَّجَكَ فِيهِ مِنْ بَعِيدٍ مِمَّا حَيَّاءُكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَةَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ» (۱) پس هر که پس از روشن شدن مطلب باز با تو محاجه کند، بگو بیاید پسرانمان و پسرانتان و زنانمان و زنانتان و جان هایمان و جان هایتان را فراخوانیم سپس مباحله کنیم و لعنت خدا را بر دروغگویان قرار دهیم و در این نفرین لعنت خدا بر کاذبین را جعل نمائیم. تا حقانیت هر کدام که حق اند، روشن شود. پیامبر صلی الله علیه و آله امام حسن و امام حسین علیهم السلام را به عنوان أبناء آوردند و تنها یک زن یعنی فاطمه زهرا علیها السلام را به عنوان نساء آوردند. در حالی که اگر یک زن دیگر زیر این آسمان بود که شأنش، شأن جعل لعنت الهی بود و پیامبر صلی الله علیه و آله نیاورده بودند، نعوذ بالله پیامبر صلی الله علیه و آله از حکم خدا سرباز زده بودند، چون خدا نگفت یکی از زن ها را بیاور، فرمود زن ها را بیاور، اما پیامبر صلی الله علیه و آله فقط یک زن، آن هم حضرت زهرا علیها السلام را آوردند، و این نشان می دهد کس دیگری نبود که در مقام جعل لعنت الهی بر کاذبین باشد و قلبش مسیر جعل لعنت الهی بر دشمنان توحید باشد، و نیز خداوند واژه ی «أَنْفُس» را به کار برد، یعنی جان هایتان را بیاورید و نه جانت را. در حالی که پیامبر صلی الله علیه و آله فقط

ص: ۳۲۴

امیرالمؤمنین علیه السلام را آوردند. این نشان می دهد زیر این آسمان احدی در حدّ جان پیامبر صلی الله علیه و آله نبوده است. و غیر از این چند نفر کسی شایستگی مقام جعل لعنت خدا بر آن هایی که خداوند اراده کرده بر آن ها لعنت بفرستد را نداشته است. اگر کس دیگری بود، با توجه به رخصت و دستوری که خداوند داده بود و به صیغه ی جمع آورده، حتماً پیامبر صلی الله علیه و آله می آوردند، پس فقط این ها مقامشان مقام مخلصین بوده و قلبشان مسیر جعل لعنت خدا بر کاذبین بوده است. (۱)

عنایت فرمودید: در آیه ی تطهیر می گوید: اهل البیت علیهم السلام در مقام تطهیرند، چون فرمود: «أَتَمَّا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ، وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً» (۲) از طرفی در عرف اولیه وقتی گفته می شود، اهل البیت پیامبر علیهم السلام شامل زنان آن حضرت هم می شود چون زن هر کس جزء اهل خانه است، اما در جریان مباحله، حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله زنانشان را نیاورده اند. پس معلوم است آن ها مستجاب الدعوه و معصوم و جزء مخلصین نیستند. از طرفی در قرآن در آیه ی تطهیر می گوید که اهل البیت پیامبر علیهم السلام معصومند، پس معلوم می شود این اهل البیت که در قرآن از آن نام برده و بر طهارت آن ها خبر داده شامل زنان پیامبر صلی الله علیه و آله نمی شوند (۳) وقتی در جریان مباحله تدبیر کنیم متوجه می شویم قلبی می تواند مسیر جعل لعنت خدا باشد که تماماً در

ص: ۳۲۵

-
- ۱- به بحار الأنوار، ج ۱۰، ص ۳۵۰، باب ۱۹، مناظرات حضرت رضا علیه السلام با ادیان مختلف رجوع شود.
 - ۲- سوره ی احزاب، آیه ی ۳۳.
 - ۳- بحث آیه ی مباحله و آیه ی تطهیر را به طور مفصل در میزان یا در نوشتار نبوت و امامت دنبال بفرمایید.

اختیار خدا قرار گرفته باشد و آن صاحب قلب از خود هیچ اراده ای جز اراده ای که خدا می خواهد نداشته باشد. در آیه ی تطهیر نیز موضوع تطهیر تکوینی را به میان می کشد که بحث آن گذشت و آن را به اهل البیت علیهم السلام نسبت می دهد. پس در واقع قرآن علاوه بر این که از مخلصین خبر داده، آن ها را نیز معرفی کرده و مصداق آن ها را تعیین نموده است. حال آیا عزیزان می توانند بگویند خدا ما را تنها گذاشته است و به خودمان واگذار کرده است، یا همه ی راه های هدایت را خودش برای ما روشن نموده است؟

طبق آیه ی ۸۳ سوره ی صاد روشن شد انسان هایی هستند که این ها «مخلص» اند. و معلوم گشت لازمه ی «عباد مخلص» بودن، این است که هیچ کس در آن ها تصرف و سهمی ندارد و لذا ابلیس هم در آن ها سهمی ندارد و طبق فرمایش قرآن ابلیس هم اقرار کرد در آن ها تصرفی نمی تواند داشته باشد. وقتی متوجه شدیم لازمه ی مخلص بودن چه نوع شخصیتی است و چنین اشخاصی چه خصوصیتی خواهند داشت، تلاش می کنیم مصداق چنین افرادی را بیابیم زیرا یافتن چنین افراد و ارتباط با چنین افرادی - اعم از ارتباط علمی یا قلبی - بزرگ ترین کاری است که انسان در زندگی اش می تواند انجام دهد.

هنر شیعه در این است که با تدبیر در قرآن؛ اولاً: متوجه شده مخلصین یعنی چه، پس به دنبال هر کس راه نیفتاده است. ثانیاً: با تدبیر در قرآن و توجه به راهنمایی های آن متوجه شده این مخلصین همان اهل البیتی هستند که در سوره ی احزاب، آیه ی ۳۳ خداوند اراده کرده است از هر گونه

پلیدی پاک باشند و لذا این ها افراد خاصی هستند. ثالثاً: شیعه توانسته است به کمک ادعیه و زیارات و به کمک خودِ مخلصین، فرهنگ ارتباط با آن ذوات مقدس را به دست بیاورد. و در این راستا هر کس به اندازه ی همت خود با آن ها ارتباط پیدا می کند و در راستای فهم وجود مقدس مخلصین است که در دعای ماه رجب می گویند: هیچ فرقی بین آن ها و خدا نیست - چون آن ها از خود چیزی ندارند، بلکه مظهر خواست خدایند- مگر این که آن ها بنده ی خدایند؛ خطاب به حضرت پروردگار عرضه می داری «لا- فَرْقَ بَيْنَكَ وَ بَيْنَهَا إِلَّا- أَنَّهُمْ عِبَادُكَ وَ خَلْقِكَ»؛ سپس در ادامه با این نکته ی عمیق موضوع را خوب روشن می کنی که «فَتَّقْهَا وَ رَتَّقْهَا بِيَدِكَ»؛ یعنی تمام شخصیت آن ها در دست تو است، رتق و فتق آن ها را تو در دست داری، که این جمله در واقع معنی حقیقی مخلص بودن آن هاست. به همین جهت شیعه، در فرازهای آخر زیارت جامعه ی کبیره، فهم و شعور خود را اظهار می کند که خدایا! حالا که این ذوات مقدس از خود چیزی ندارند و تماماً مظهر حکم و امر تواند، خطاب به ائمه می گویی: «مَنْ أَطَاعَكُمْ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ وَ مَنْ عَصَاكُمْ فَقَدْ عَصَى اللَّهَ وَ مَنْ أَحَبَّكُمْ فَقَدْ أَحَبَّ اللَّهَ وَ مَنْ أَبْغَضَكُمْ فَقَدْ أَبْغَضَ اللَّهَ»؛ چون لازمه ی مخلص بودن کسی آن است که حرف او حرف خدا است و دشمنی با او دشمنی با خدا است. ای ائمه ی دین؛ هر کس شما را اطاعت کند، خدا را اطاعت کرده و هر کس شما را معصیت کند و با شما مخالفت کند، خدا را مخالفت کرده و هر کس محبت شما را دارد به واقع به خدا محبت ورزیده است و هر کس بر شما

کینه ورزی کند، مسلماً به خدا کینه ورزی کرده است. چون آن ها چیزی جز نمایش حق در موطن نظام هستی نیستند.

حال که فهمیدی مخلصینی هستند، و فهمیدی شناخت آن ها یک کمال عقلی و قلبی فوق العاده می خواهد. در آخر زیارت جامعه دست تو سل به خود حضرت حق دراز می کنی و عرضه می داری «أَسْأَلُكَ أَنْ تُدْخِلَنِي فِي جُمْلَةِ الْعَارِفِينَ بِهِمْ وَبِحَقِّهِمْ وَ فِي زُمْرَةِ الْمَرْحُومِينَ بِشَفَاعَتِهِمْ»؛ خدایا! از تو درخواست دارم، اولاً: مرا از جمله کسانی قرار بدهی که توانسته اند این مقامات و این ذوات مقدس را بشناسد. ثانیاً: متوجه حق آن ها بشوم که جایگاه آن ها در جامعه و سیاست و اقتصاد و تعلیم و تربیت کجاست و فکر و اندیشه ی کسانی غیر از آن ها را به جای آن ها انتخاب نکنم. ثالثاً: از جمله ی کسانی باشم که از طریق ارتباط قلبی و عقلی با آن ها از طریق شفاعت آن ها مورد رحمت قرار گرفته اند.

«والسلام علیکم ورحمہ اللہ و برکاتہ»

ص: ۳۲۸

تفسير الميزان، علامه طباطبائي «رحمه الله عليه»

اسفار اربعه، ملاصدرا «رحمه الله عليه»

فصوص الحکم، محي الدين

محي الدين، «فتوحات مكيه»

انسان شناسی در اندیشه امام خمینی، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی

بحار الأنوار، محمد باقر مجلسی «رحمه الله عليه»

الكافي، ابی جعفر محمد بن یعقوب کلینی «رحمه الله عليه»

مثنوی معنوی، مولانا محمد بلخی

روح مجرد، آیت الله حسینی طهرانی «رحمه الله عليه»

احیاء علوم الدین، ابو حامد غزالی

کلیات شمس تبریزی، مولانا جلال الدین محمد بلخی

دیوان حافظ، شمس الدین محمد شیرازی

مصباح الهدایه الی الخلافه و والولایه، امام خمینی «رحمه الله عليه»

تفسیر انسان به انسان، آیت الله جوادی آملی

اسماء حسنی، آیت الله محمد شجاعی

مقالات، آیت الله محمد شجاعی

اسرار الصلاه، آیت الله جوادی آملی

نصوص الحکم بر فصوص الحکم، فارابی، آیت الله حسن زاده آملی

شمس الوحی تبریزی، آیت الله جوادی آملی

کشف المحجوب هجویری، علی بن عثمان الجلابی هجویری

سلسله مباحث امام شناسی، آیت الله حسینی تهرانی

ص: ۳۲۹

غرر الحکم و درر الکلم

متقی هندی، کنز العمال،

آیت الله حسن زاده، ممد الهمم.

تفسیر علی بن ابراهیم

«مصباح الشریعه»، ترجمه عبد الرزاق گیلانی

ابن شعبه حرانی، تحف العقول

آیت الله حسینی تهرانی، معادشناسی

توحید صدوق

شیخ حسن دیلمی، إرشاد القلوب إلی الصواب

شیخ حرّعاملی، وسائل الشیعه

آیت الله جوادی آملی، امام مهدی عجل الله تعالی فرجه موعود موجود

امام خمینی، چهل حدیث، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی

شیخ عباس قمی، مفاتیح الجنان

بهاء الدین خرمشاهی - مسعود انصاری، پیام پیامبر،

شیخ صدوق و شیخ مفید، اعتقادات امامیه.

اصغر طاهرزاده، معاد؛ بازگشت به جدی ترین زندگی

اصغر طاهرزاده، هدف حیات زمینی آدم

امام خمینی، شرح حدیث «جنود عقل و جهل»

شیخ صدوق، علل الشرائع

محمد تحریرچی، مدرسه ی عشق، ترجمه ی بخش هایی از فتوحات مکیه

محمد تحریرچی، ادب آداب دارد، ترجمه ی بخش هایی از فتوحات مکیه

ویلیام چیتیک، عوالم خیال (ابن عربی و مسئله ی کثرت دینی)

ص: ۳۳۰

محمد بدیعی، احیاگر عرفان

مستدرک الوسائل، حسین نوری طبرسی

کلمات مکنونه فیض

نور علی نور، حسن زاده ی آملی

کشف الیقین فی فضائل أميرالمؤمنین علیه السلام

الحکم الزاهره با ترجمه ی انصاری

ینابیع الموده، قندوزی

مشارق الدراری، فرقانی

دیوان ابن فارض

روح مجرد، آیت الله حسینی تهرانی

امالی صدوق

«صلوات بر پیامبر صلی الله علیه و آله؛ عامل قدسی شدن روح»، طاهرزاده

صراط مستقیم، سید حسین بروجردی

احتجاج- ترجمه ی غفاری مازندرانی

«ادب خیال و عقل و قلب»، طاهرزاده

شرح فصوص (قیصری)

کنز العمال، متقی هندی

صحیفه ی امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه»

کشاف زمخشری

تفسیر فرات، ابوالقاسم فرات بن ابراهیم بن فرات کوفی

مسكن الفؤاد عند فقد الأحبه و الأولاد، شهيد ثانى

ص: ٣٣١

احياء العلوم، غزالي

فضائل الشيعة، شيخ صدوق

الخصال، ابن بابويه

فلاح السائل، سيد بن طاووس

من لا يحضره الفقيه، شيخ صدوق

خصائص الحسينيه، شيخ جعفر شوشتری

اعتقادات اماميه، شيخ صدوق

الإحتجاج على أهل اللجاج، احمد بن علي طبرسي

شرح مقدمه ي قيصرى، آشتياني

تفسير اطيب البيان، آيت الله سيد عبدالحسين طيب اصفهاني

طرائف الحكم، ميرزا احمد آشتياني

فضائل پنج تن عليهم السلام در صحاح ششگانه اهل سنت، محمد باقر ساعدي

فرائد السمطين، شيخ الاسلام حموئي

تفسير كبير، فخر رازي

تحف العقول عن آل الرسول صلى الله عليه و آله

كنز الفوائد: ابو الفتح كراچكي

عقبات الانوار في امامه الأئمه الأطهار

المناقب، ابن المغازي

الفين، علامه حلي، ترجمه ي وجداني

آل بيت النبي صلى الله عليه و آله و آله في مصر، احمد ابو كف

آثار منتشر شده از استاد طاهرزاده

• معرفت النفس و الحشر (ترجمه و تنقیح اسفار جلد ۸ و ۹)

• گزینش تکنولوژی از دریچه بینش توحیدی

• علل تزلزل تمدن غرب

• آشتی با خدا از طریق آشتی باخود راستین

• جوان و انتخاب بزرگ

• روزه، دریچه ای به عالم معنا

• ده نکته از معرفت النفس

• ماه رجب، ماه یگانه شدن با خدا

• کربلا، مبارزه با پوچی ها (جلد ۱ و ۲)

• زیارت عاشورا، اتحادی روحانی با امام حسین علیه السلام

• فرزندانم این چنین باید بود

• فلسفه حضور تاریخی حضرت حجت عجل الله تعالی فرجه

• مبانی معرفتی مهدویت

• مقام ليله القدری فاطمه علیها السلام

• از برهان تا عرفان (شرح برهان صدیقین و حرکت جوهری)

• جایگاه رزق انسان در هستی

• زیارت آل یس، نظر به مقصد جان هر انسان

• فرهنگ مدرنیته و توهم

• دعای ندبه، زندگی در فردایی نورانی

• معاد؛ بازگشت به جدی ترین زندگی

• بصیرت فاطمه زهرا علیها السلام

جایگاه و معنی واسطه فیض

ص: ۳۳۳

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه
اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

